تكاد تكون هي الحاكمة بالطبع في مقادير الملموسات فان الحاكم يجب ان يكون متساوي
الميل الى الطرفين جميعا حتى يحس بخروج الطرف عن التوسط الاعتدال ويجب ان تعلم
مع ما قد علمت انا اذا قلنا للدواء انه معتدل على التحقيق فذلك غير ممكن ولا ايضا
انه معتدل بالاعتدال الانساني في مزاجه والا لكان من جوهر الانسان بعينه ولكنا نعني
انه اذا انفعل عن الحار الغريزي في بدن الانسان فتكيف بكيفية لم تكن تلك الكيفية خارجة
عن كيفية بدن الانسان الى طرف من طرفي الخروج عن المساواة والاعتدال ولا يؤثر فيه اثرا
مائلا عن الاعتدال فكانه معتدل بالقياس الى فعله في بدن الانسان وكذلك اذا قلنا انه
حار او بارد فلسنا نعني انه في جوهره بغاية الحرارة والبرودة ولا انه في جوهره احر من
بدن الانسان او ابرد والا لكان المعتدل ما مزاجه مثل مزاج الانسان ولكنا نعني انه يحدث
منه في بدن الانسان حرارة او برودة فوق اللتين له ولهذا قد يكون الدواء باردا بالقياس
الى بدن العقرب وحارا بالقياس الى بدن الانسان وباردا بالقياس الى بدن الحية بل قد يكون
دواء واحد ايضا حارا بالقياس الى بدن زيد فوق كونه حارا بالقياس الى بدن عمرو و
لهذا يؤمر المعالجون بان لا يقيموا على دواء واحد في تبديل المزاج اذا لم ينجع واذ قد استوفينا
القول في المزاج المعتدل فلننتقل الى غير المعتدل فنقول ان الامزجة الغير المعتدلة سواء اخذتها
بالقياس الى النوع او الصنف او الشخص او العضو ثمانية بعد الاشتراك في انها مقابلة
للمعتدل وتلك الثمانية يحدث على هذا الوجه هو ان الخارج من الاعتدال اما ان يكون

تكاد تكون هي الحاكمة بالطبع في مقادير الملموسات فان الحاكم يجب ان يكون متساوي
الميل الى الطرفين جميعاً حتى يحس بخروج الطرف عن التوسط والعدل ويجب ان تعلم
مع ما قد علمت انا اذا قلنا للدواء انه معتدل على الحقيقة فذلك غير ممكن ولا ايضاً
انه معتدل بالاعتدال الانساني في مزاجه والا لكان من جوهر الانسان بعينه ولكنا نعني
انه اذا انفعل عن الحار الغريزي في بدن الانسان فتكيف بكيفية لم تكن تلك الكيفية خارجة
عن كيفية بدن الانسان الى طرف من طرفي الخروج عن المساواة والاعتدال ولا يؤثر فيه اثراً
مائلاً عن الاعتدال فكانه معتدل بالقياس الى فعله في بدن الانسان وكذلك اذا قلنا انه
حار او بارد فلسنا نعني انه في جوهره بغاية الحرارة والبرودة ولا انه في جوهره احر من
بدن الانسان او ابرد والا لكان المعتدل ما مزاجه مثل مزاج الانسان ولكنا نعني انه يحدث
منه في بدن الانسان حرارة او برودة فوق التي له ولهذا قد يكون الدواء بارداً بالقياس
الى بدن العقرب وحاراً بالقياس الى بدن الانسان وبارداً بالقياس الى بدن الحية بل قد يكون
دواء واحد ايضاً حاراً بالقياس الى بدن زيد فوق كونه حاراً بالقياس الى بدن عمرو ولهذا
يؤمر المعالجون بان لا يقيموا على دواء واحد في تبديل المزاج اذا لم ينجع واذ قد استوفينا
القول في المزاج المعتدل فلننتقل الى غير المعتدل فنقول ان الامزجة الغير المعتدلة سواء اخذتها
بالقياس الى النوع او الصنف او الشخص او العضو ثمانية بعد الاشتراك في انها مقابلة
للمعتدل وتلك الثمانية يحدث على هذا الوجه هو ان الخارج من الاعتدال اما ان يكون



رساله

انیس المتقین

تالیف جناب سید سند فقیه معتمد میر سید محمد بن السید عبد الصمد الحسینی الاصبهانی الشاهشاهانی اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] لله رب العالمين والصلوة والسلم على خير خلقه محمد و آله اجمعين و بعد

[illegible] بدا اضعف عباد و احوج ايشان بعفو ربانى محمد بن عبد الصمد

[illegible] الشهشهانى الاصفهانى كه چون اهم مواعظ و اتم نصايح بتحصيل تقوى

ى باشد [illegible] جل شانه در كلام مجيد زياده از ساير واجبا

مرهب بسبب [illegible] ماذكر ذكر آن فرموده در بعضى امر بان

[illegible] بر تحصيل آن فرموده ملكه بيا هست كه در

[illegible] زان شده است و از مجموع اينها ظاهر مى شود

[illegible] لح امور دنيا و آخرت مى شود چنانچه در جا

[illegible] كه بحصر [illegible] اد التقوى واتقون يا اولى الالباب يعنى

مبعوثا [illegible] بهتر بن توشها از براى آخرت

توشه [illegible] از سخط پروردگار خود بترسيد اى

شما [illegible] و لو ان اهل القرى امنوا واتقوا

اذا
عن
مايلاء
حارا
بدلا
منه
الى
لهذا
القول
بالقيام
للمتكل

لفتحنا علیهم برکات من السماء یعنی اگر انکه اهل بلاد ایمان و تقوی را شعار خود می
نمودند هر اینه میگشودیم برایشان درهای برکت را از آسمان و در جای دیگر
میفرماید و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب خلاصه مفاد این
است که هر کس تقوی را شعار خود کرد انحضرت خداوند ذو الجلال درهای فتح و
فیروزی را بر روی ایشان میگشاید و هر چیز را روزی او میگرداند از جائی که
گمان نداشته است لهذا باصرار جمعی از مؤمنین و متدینین این بی بضاعت
با نهایت شکسته بالی و اختلال احوال این مختصر را در بیان معنی تقوی و کیفیت
تحصیل آن و انچه متعلق بآن می باشد تحریر نمودم بعد از انکه تحریر بسیاری از
مطالب زاد و غایة القصوی در مباحث اخبار احاد نموده بودم مامول از درگاه
خلاق ارض و سما انکه کمال را از اعلی احسن الوجوه فرموده توفیق اخلاص نیت و
اعراض از اغراض فاسده عطا فرماید و این و سایر تالیفات این بی بضاعت
را ذخیرة المعاد و از باقیات صالحات یوم التناد محسوب فرمایند و او را مسمی بآیین
المتقین نموده و آن مشتمل است بر مقدمه و سه باب و خاتمه و لا حول و لا قوة الا
بالله مقدمه در بیان معنی تقوی در لغت عرب بمعنی حفظ و منع است و اصل آن
وقوی بوده واو را بدل کرده اند بتاء و مشتق از وقایت است بمعنی نگاه داری و در
عرف اهل شرع عبارتست از اجتناب نمودن از گناهان کبیره و اصرار ننمودن بر
گناهان صغیره و از این جهت او را در تعریف عدالت اخذ نموده اند و معروف از
ایشان گفته اند که العدالة ملکة تبعث علی ملازمة التقوی والمروة یعنی عدالت
ملکه ایست عسر الزوال که باعث میشود ملازم بودن شخص را از برای تقوی و از برای
مروت پس معتبر از برای طالبین تقوی ترک گناهان کبیره و صغیره است و چون علم اخلاق

نهایت بسیار شریف و بنا هست که عدم اعتنا بان منجر می شود بسیاری از دو امر مذکور
لاجرم این دفتر را سه باب مرتب ساختیم **باب اول** در بیان معاصی کبیره **باب
دویم** در بیان معاصی صغیره **باب سیم** در مهمی از علم اخلاق و چون عدالت امریست
محبوب در نظر شارع انور چنانچه امر بان و مدح ان در قرآن مجید بسیار واقع شده است و
احکام بسیاری از شرع موقوف بحصول عدالت کردیده مثل امامت و شهادت بلکه تولیت
اوقاف و نحو ثبت عیب و مجانبت صغایر الی غیر ذلک و معنی عدالت مشتمل بر لفظ مروه
بوده و عدالت را چند معنی میباشد و اطلاع بحصول اصل معنی ان بحقیقت هیئت و ما
بسیار مشکل و شارع مقدس را بجهة ان برای ان کاشفی مقرر فرموده اند لهذا خاتمه
را در بیان این دو مطلب هم بودیم والله الموفق **باب اول** در بیان کناهان
کبیره و در ان چند فصل است **فصل اول** در تقسیم کناهان بسوی کبیره و صغیره بدانکه
مشهور در میان علما ان است که کناهان بر دو قسمند کبیره مانند زنا و لواط و صغیره مانند
نظر کردن بنامحرم و لکن جمعی از اعاظم متقدمین مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و غیر ایشان
قایل شده اند که کل کناهان کبیره اند و کاهی نمیشود که صغیره باشد حقیقة و اکر
بر او نام صغیره نهند مراد ایشان ان است که بسیار بزرک نیست نه انکه کوچک است پس
بنابر رای این جماعت نظر بنامحرم نیز کناه کبیره است و اکر او را صغیره نامند بجهة
ان است که مثل زنا نیست در عقوبت پس در میان صغایر و کبایر اختلاف
و تغایر حقیقی نیست بلکه بالنسبه است مثل اختلاف و تغایر در میان اصناف
کبایر مانند زنا با محصنه و زنا بغیر محصنه و ثمره این خلاف ظاهر می شود در عقوباتی
که مقرر شده است از برای صاحبان کبایر بنابر قول اول ان عقوبات از برای
صاحب هر معصیتی نیست بلکه مخصوص است ببعض معاصی که معیار ان معلوم خواهد

شد

شد وبنابر قول ثانی این عقوبات از برای صاحب هر معصیتی می باشد وثمره دیگر این
است که وعده عفوی که داده شده است از برای کسانی که کبیره از ایشان صادر نشده
باشد مثل آنکه فرموده باشند که هرگاه فلان عمل را درست فلان بجای آورد
از برای او فلان اجر عظیم میباشد مگر آنکه فاعل کبیره باشد پس بنابر قول اول محروم
از آن ثواب کسی است که یکی از گناهان مخصوصه را کرده باشد وبنابر قول ثانی
هرگاه کاری بهر گناهی که باشد محروم از آن ثواب می باشد وترتب استحقاق
آن ثواب مخصوص است بکسی که معصوم از کل معاصی باشد وحق قول اول است بدلیل
این آیه شریفه است که حق سبحانه وتعالی میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید از معاصی کبیره باقی گناهان
شما را میامرزیم وداخل میکنیم شما را در بهشت پس معلوم شد که گناهان غیر کبیره
می باشد که آمرزیده می شود از کسانی که اجتناب میکنند از کبیره وآنها گناهان
صغیره اند وبر طبق معنی آیه شریفه احادیث بسیار نیز دلالت میکند که تفصیل آن
احادیث را در کتاب غایة القصوی تحریر نموده ام ودر دعای توبه از صحیفه
سجادیه وارد است که اللهم انی اتوب الیک فی مقامی هذا من کبائر ذنوبی وصغائرها
وبواطن سیئاتی وظواهرها وسوالف زلاتی وحوادثها یعنی بدرستی که توبه میکنم
درین مقامی که می باشم از گناهان کبیره واز گناهان صغیره واز گناهان باطنه
واز گناهان ظاهره واز گناهان گذشته واز گناهان آینده ودر فقره اولی
تصریح است بآنکه گناه دو قسم است کبیره وصغیره واز برای قول دیگر نیز احادیثی
ذکر شده است که توجیهات بسیار در آنها می توان نمود از آن جمله احادیثی است
که دلالت میکند بر نهی از حقیر وصغیر شمردن گناه وتوجیه آن این است که می شود

نام کتاب [illegible]

عظمت بسیار شریف و دیباهست که عدم اعتناء بان منجر می شود بیکی از دو امر مذکور لاجرم این دفتر را سه باب مرتب ساختیم **باب اول** در بیان معاصی کبیره **باب دویم** در بیان معاصی صغیره **باب سیم** در مهمی از علم اخلاق و چون عدالت امریست محبوب در نظر شرع انور چنانچه امر بان و مدح ان در قران مجید بسیار واقع شده و احکام بسیاری از شرع موقوف بحصول انست که بعد مثل امانت و شهادت بلکه نواب اوقات و جموعت عیب و مجانبت و صغار الی غیر ذلک و معنی عدالت مشتمل بر لفظ مروه بوده و عدالت را چنانچه معنی میباشد و اطلاع بحصول اصل معنی ان بحقیقت در ما بسیار مشکل و شارع مقدس را بجز از برای ان کاشفی مقرر فرموده اند لهذا خاتمه را در بیان این دو مطلب رسم نمودیم والله الموفق

باب اول در بیان کناهان کبیره و دران چند فصل است

فصل اول در تقسیم کناهان بسوی کبیره و صغیره بدانکه مشهور در میان علما ان است که کناهان بر دو قسمند کبیره مانند زنا و لواط و صغیره مانند نظر کردن بنامحرم ولکن جمعی از اعاظم متقدمین مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و غیر ایشان قایل شده اند که کل کناهان کبیره اند و کاهی میشود که صغیره باشد حقیقة و اکر برا و نام صغیره نهند مراد ایشان ان است که بسیار بزرک نیست نه انکه کوچک است پس بنابر رای این جماعت نظر بنامحرم نیز کناه کبیره است و اکر او را صغیره نامند بجهت ان است که مثل زنا نیست در عقوبت پس در میان صغایر و کبایر اختلاف و تغایر حقیقی نیست بلکه بالنسبة است مثل اختلاف و تغایر در میان اصناف کبایر مانند زنا محصنه و زنا غیر محصنه و ثمره این خلاف ظاهر می شود در عقوبات که مقرر شده است از برای صاحبان کبایر بنابر قول اول ان عقوبات از برای صاحب هر معصیتی نیست بلکه مخصوص است ببعض معاصی که معیار ان معلوم خواهد

شد

شد و بنا بر قول ثانی این عقوبات از برای صاحب هر معصیتی می باشد و ثمره دیگر این
است که وعده عفوی که داده شده است از برای کسانی که کبیره از ایشان صادر نشده
باشد مثل آنکه فرموده باشند که هرگاه فلان عمل را در شب قدر بجای آورد
از برای او فلان اجر عظیم می باشد مگر آنکه فاعل کبیره باشد پس بنا بر قول اول محروم
از آن ثواب کسی است که یکی از گناهان مخصوصه را کرده باشد و بنا بر قول ثانی
هرگاه کاری بهر گناهی که باشد محروم از آن ثواب می باشد و ترتب استحقاق
آن ثواب مخصوص است بکسی که معصوم از کل معاصی باشد و حق قول اول است بدلیل
این آیه شریفه است که حق سبحانه و تعالی میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید از معاصی کبیره باقی گناهان
شما را میامرزیم و داخل میکنیم شما را در بهشت پس معلوم شد که گناهان غیر کبیره
می باشد که آمرزیده می شود از کسانی که اجتناب میکنند از کبیره و آنها گناهان
صغیره اند و بر طبق معنی این شریفه احادیث بسیار نیز دلالت میکند که تفصیل آن
احادیث را در کتاب غایة القصوی تحریر نموده ام و در دعای توبه از صحیفه
سجادیه دارد که اللهم انی اتوب الیک فی مقامی هذا من کبائر ذنوبی و صغائرها
و بواطن سیئاتی و ظواهرها و سوالف زلاتی و حوادثها یعنی پروردگارا توبه میکنم
در این مقامی که می باشم از گناهان کبیره و از گناهان صغیره و از گناهان باطنه
و از گناهان ظاهره و از گناهان کهنه شده و از گناهان تازه در فقره اولی
تصریح است بآنکه گناه دو قسم است کبیره و صغیره و از برای قول دیگر نیز احادیثی
ذکر شده است که توجیهات بسیار در آنها می توان نمود از آن جمله احادیثی است
که دلالت میکند بر نهی از حقیر و صغیر شمردن گناه و توجیه آن این است که می شود

نام کتاب ...

نیز از ان جهت باشد که مبادا اصرار بران بشود و ما نیز در ان وقت بکبیره نمودن ان
قائلیم و از جمله ادله که از برای این ذکر شده است دلیل عقلی است بتقریب انکه
در همه گناهان مخالفت خداوند عالم جل شانه می باشد و مخالفت او البته
امریست عظیم پس همه گناهان کبیره اند جواب انست که مخالفت حق تعالی البته امری
است عظیم و ما هم معترف بان می باشیم ولیکن چه ضرر دارد که خود پاره از معاصی
را موصوف بوصف کبیره فرموده باشد و خواص چند برا و مترتب ساخته
باشد و تتمه دیگر را خود صغیره نامیده ان خواص را از برای ان مقرر نفرموده
پس مختار همین است بواسطه ادله که از شرع رسیده و بعضی از انها را درین
مختصر ایراد نموده ایم وفقنا الله سبحانه للاجتناب عن کل الاثام بحق محمد و اله علیه
و علیهم الاف التحیة والسلام فصل دویم در انکه ایا معاصی صغیره در حکم
معاصی کبیره اند در نقض عدالت و منافات با تقوی یا نه بدانکه مشهور
در میان علما ان است که صغیره در حکم کبیره نیست در نقض عدالت و انکه کبیره
بمجرد صدور از مکلف ناقض عدالت او می شود و اما صغیره وقتی ناقض عدالت
او میشود که اصرار بران نماید و بمجرد صادر شدن از او هر چند یکدفعه
باشد مثلا باعث نقض عدالت او نمیشود و این قول اصح است ولیکن جمعی از
اعاظم علما مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و مانند ایشان بر خلاف این قایل
شده اند و گفته اند که صغیره مثل کبیره است که بمحض ارتکاب ان هر چند یکدفعه
باشد ناقض عدالت و منافی با تقوی میباشد و توقف بر اصرار ندارد دلیل
ما بر قول اول انست که اگر در عدالت اجتناب از هر معصیتی لازم باشد و صغیره
مثل کبیره باشد درین باب هر اینه لازم میاید که عدالت از امور نادره و عزیز

اوجود

الوجوب باشد بلکه لازم میاید اختصاص بحضرات معصومین علیهم السلام یا کسانی که تالی
مرتبه عصمت باشند زیرا که دشمن ما یعنی ابلیس نسبه بما مثل رگ و خون می باشد بعلاوه
نفس اماره و شیاطین نسبه اعاذنا الله سبحانه من شرورها و حکم باین لازم نمیتوان
کرد زیرا که بر تقدیر اختصاص عدالت بان دو صنف ابواب بسیاری از احکام
شریعت که عدالت در آنها شرط می باشد بسته می شود مانند تقلید مجتهد و طی دعاوی
مرافعه در نزد قاضی و شهادة عدلین و حکومت و امامت و امانت و روایة علی
بعض الوجوه و استیجار عبادت و طلاق و زکوة علی الاحوط بلکه علی الاظهر الاشهر الی
غیر ذلک و حاصل استدلال آن است که اگر ارتکاب صغیره مثل ارتکاب کبیره باشد
در نقض عدالت لازم میاید که عدالت صعب الحصول و مانند کبریت احمر باشد
و از این معنی لازم میاید که باب توبه بر روی عاصیان مفتوح نباشد اما
بر تقدیری که توبه ایشان مقبول می شود چه ضرر دارد که صغیره ناقض عدالت
نبود و بعد از حصول توبه از ایشان شهادت ایشان مثلا مسموع یا امامت
مقبول شود و هکذا و توبه کردن امر صعبی نیست از برای ایشان بلکه سهل الحصول
است جواب میگوئیم اولا که این کلام وقتی نافع می شود که بمجرد اظهار توبه
عدالت رفته عود کند و محکوم شود ان شخص عاصی بعدالت بمحض مسموع
شدن توبه از او و حال آنکه چنین نیست بلکه حکم بتائب شدن عاصی موقوفست
بر ثبوت توبه در نفس الامر و آن موقوفست بر گذشتن زمان طولانی که از
قراین و شواهد و امارات حصول ماهیت توبه و عزم بر ترک معصیت در نفس
الامر معلوم شود و در تمادی این زمان لازم میاید که تعطیل احکام شرعیه
شود و ثانیا میگوئیم که از شرط توبه عزم بر ترک است چنانچه اشاره بان نمودیم

وشکی نیست که از برای انسان غیر معصومین علیهم السلام و تالی مرتبه ایشان غالبا
ممکن نیست اجتناب نمودن از صغیره پس توبه از آن توبه از امری است که غالبا مجانبت
از آن نیست پس چگونه چنین توبه صحیح است توضیح این مطلب آن است که از جمله مسلمات
است که شرط توبه عزم بر ترک معاودت است و انسان غیر معصوم منفک نیست
در اغلب از صغیره بلکه مبتلا بوبال آن میباشد بالفعل و هرگاه چنین شد
پس صحیح نیست از او این عزم در اغلب اوقات و هرگاه چنین شد پس توبه
از صغیره صحیح نیست و ممضی نمیشود و اما اینچه ذکر شد انسان بجاده غالبا مبتلای
بصغایر و بتبعات آن میباشد پس بجهت جبلیات و از معاصی باطنه مثل بخل و حسد
و کبر و ریا و حب ریاست بلکه حب دنیا اگر بگوئیم که اینها بعض اینها کبیره اند و بتفصیل
آن می آید در فصول و ارادات فاسده اگر گوئیم که اینها معصیت صغیره می باشند و هم
چنین از معاصی ظاهره عام الابتلا مثل اخلال بوفاء دین هر چند قلیل باشد
و تصرف در حقوق غیر بد و ندادن هر چند قلیل باشد و تصرف در حقوق
غیر بدون و مسامحه نمودن در رد امانت با مطالبه و ترک امر بمعروف و
نهی از منکر و تعلیم واجبات از برای عوام و کف اذیت از خلق و اخلال بحقوق
ذوی الحقوق مثل ارحام و غیر ایشان خصوصا شوهر نسبت بزن خود و با
بعکس که اینها هریک نسبت بدیگری در حکم لباس می باشند چنانچه خلاق عالم میفرماید
هن لباس لکم و انتم لباس لهن و نهایت صعوبت دارد که زن در خانه شوهر بنحوی
سلوک نماید که معصیتی بر او لازم نیاید حتی صغیره از بواعث نشوز و تصرف در
اموال و غیر آن و هم چنین شوهر بنحوی سلوک با زن نماید که اصلا معصیتی حتی
صغیره بر او لازم نیاید از نفقه و کسوه و مضاجعه و مجامعه و سایر معاشرة

للازمه

بر او از برای او و هم چنین سایر واجب النفقات حتی حیوانات و نباتات بلکه قولی
بلکه بنا بر وجهی در مسامحه در انفاذ ها لکن در تحصیل اجتهاد الواجب عینا و کفا
یا مسامحه در تقلید و سایر حقوق الله مالیه و بدنیه از نماز و روزه و زکوة و خمس و
حج و نذر الی غیر ذلک مما لا یحصی کل آنها از معاصی عامه غالب نفوس بود
و بسا هست که بعضی از نفوس مبتلای بعض از معاصی بالخصوص می باشد مثل کذب
و اذیت خلق بفحش و شتم عرض و شهادت باطل و غیبت مؤمن از اموری که سید
سجاد علیه التحیة والسلام در دعاء صحیفه سجادیه اشاره در مقام تعداد بر میا
و قبول است ما را در اثبات این معنی آنکه طاعات بسا هست که در نفس الامر معصیت است
مثل آنکه ضرر رساند بامرام با اهم از آن بودن یا وسواس در آن نمودن یا امثال
آنها باشد کل آنها بر تقدیر نیست که این امور بحد کبیره نرسد و الا مطلب بطریق اولی
ثابت می شود هرگاه عموم ابتلای معاصی صغیره بدین منوال است که ذکر شد پس مراد
از آن هم باید محض عدالت نباشد و اگر نه لازم می آید تعطیل کارخانه شریعت زیرا
که انسان چنانچه مبتلای باصل آن هست غالبا مبتلای باصرار آن خواهد بود
پس لازم شما افتاده که اصرار بر صغیره هم ناقض عدالت نباشد و این قول مخالف
اتفاق است جواب گوئیم که این اشکال ناشی شده است از غفلت از معنی اصرار و
خلاصه معنی آن اینست که تکرار کند و معاودت نماید نوعی از صغیره را پس ناچار است
در عدالت از اجتناب از آن باین معنی و باعث صدق اصرار نمیشود کثرت ورود صغیره
های مختلف النوع بر سبیل بدلیت بلکه بر سبیل اجتماع هم چنانچه باعث صدق
اصرار نمیشود مثلا از هر صغیره واحده که موجود بوجود واحد باشد بدون صدق
معاودت و اصرار و نظایر آن در شریعت بسیار است و اگر کسی گوید که شدت

که شد تا ابتلاء انسان بمعاصی صغیره هرگاه بنحویکه ذکر شد لازم میآید
که اجتناب از انها واجب باشد والا لازم میآید عسر و حرج بلکه تکلیف
ما لا یطاق و این معنی مخالف اجماع است و خلاف مفروض است جواب
گوئیم انچه محال است ترک جمع است دفعه واحده و انچه حرام و واجب الاجتناب
است هر یک مرتکب است بخصوصه و ترک هر یک بخصوصه عسری ندارد
و ایضا این ابتلا حاصل است بسوء اختیار خود و از انکه ملو جو[ا]ن نفس
اماره را بسته نموده و امتناع باختیار منافی با اختیار ندارد چنانچه خود در
محل خود بیان ان نموده ایم و از جواب دویم ظاهر می شود رفع اشکال دیگر
و ان عدم وجوب توبه از صغیره است و حال انکه منافی مروت از امور مباحه
می باشد پس هرگاه اجتناب از این گونه امور مباحه که فی الجمله خرازتی
دارد لازم باشد در عدالت پس اجتناب از گناه صغیره لازم است بطریق
اولی الجواب مسلم نداریم که اجتناب از منافی مروت در اصل ماهیت
عدالت معتبر باشد چنانچه جماعتی قایل شده اند می اید در نهایت انچه
قبول کنیم اعتبار اجتناب ان می باشد در کاشف عدالت و کلام ما الان
در ان نیست و تفصیل ان می اید و از الجمله ان است که مرتکب صغیره
هر چند یکدفعه باشد فاسق است و هر فاسقی عادل نیست اما انکه
مرتکب صغیره یکدفعه فاسق است پس بجهة انکه فسق بمعنی خروج از
طاعت خداوند عالم است و البته ارتکاب صغیره مذکوره خروج از طاعت
او میباشد والا لازم میاید که صغیره معصیت نباشد و بطلان ان
معلوم است الجواب فسق مجرد از خروج از طاعت باشد مسلم نیست بلکه

خلاف

خلافی است و آنچه مسلّمست خروج از طاعت بشرط ارتکاب کبیره یا اصرار بر صغیره
و آنچه ما ذکر کردیم از ادله بر مضرّ نبودن صغیره در عدالت مؤید می شود قول
ثانی را در تحقیق و از آنجمله آن است که مقصود از شرط نمودن عدالت حصول
اطمینان است پس باید اجتناب از کل معاصی حاصل باشد حتی صغایر
الجواب و لا مقصود بودن اطمینان مسلم نیست شاید تعبّد محض باشد سلّمنا
که مقصود اطمینان باشد لکن اطمینان ظنّی کافی است و آن باجتناب از فعل
کبایر و ترک اصرار بر صغایر حاصل میشود و بوجوه دیگر نیز این شبهه را در
کتاب غایة القصوی جواب گفته ایم پس حاصل مطلب آن است معصیت صغیره
مثل کبیره نیست که مجرد ارتکاب آن هر چند یکدفعه باشد مثلا باعث نقض
عدالت شود بلکه اصرار نمودن بر صغیره ناقض آن باشد و الا لازم میاید
که عدالت از نایاب کیمیا باشد و بطلان آن لازم واقع است فصل سیم
در بیان معیار کبیره و معنی آن بدانکه در معیار کبیره اختلاف شدید بهست
در میان علمای اسلام حتی آنکه اقوال ایشان بشش قول میرسد اول آنکه
کبیره آن گناهی است که خداوند ذو الجلال در قرآن مجید توعید عقاب بر آن ۱
فرموده باشد و این قول مشهور است دویم آنکه کبیره آن گناهیست که شارع ۲
بر فاعل آن حدّی مقرّر فرموده باشد یا تصریح بوعید بر آن فرموده باشد
و این قول را بیضاوی که از علماء اهل سنت است اختیار نموده سیم آنکه
کبیره آن گناهیست که ارتکاب آن مشعر باشد بآنکه فاعل آن بدین مبین اعتنا ۳
ندارد و جمعی این قول را اختیار نموده اند چهارم آنکه کبیره گناهیست که حرمت
آن بدلیل قطعی معلوم شده باشد پنجم آنکه کبیره آن گناهی است که توعید شده بر

در قرآن مجید یا در احادیث بران شده باشد ششم آنکه کبیره آن گناهی است که
خداوند ذو الجلال در سوره نساء نهی از آن فرموده باشد تا اینجائی که می
فرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم الایة وبعضی
اقوال شاذه نیز در آن میباشد واظهر قول اکثر است ودلیل ما بر آن علاوه آنکه
جمعی ادعاء اجماع بر طبق آن نموده اند مثل فاضل صیمری وفاضل سبزواری
رحمهما الله حدیثی است که شیخ کلینی ره بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که آنجناب فرمودند کبائر گناهانی می باشند که خدای تعالی
وعید آتش جهنم بسبب آنها داده باشد وبر طبق همین مضمون احادیث بسیار
بسیار وارد شده است بحدی که می توان ادعاء تواتر در آنها نمود وبعضی متون
آنها را در کتاب غایة القصوی آورده ام بلی در این مقام اشکالاتی میباشد که
اول ذکر کردن ودفع نمودن آنها مناسب مقام می باشد اول آنکه مقتضای صریح
قول مشهور که اختیار آن شده است که هر معصیتی که توعید بعذاب در قرآن
مجید بر آن شده باشد آن کبیره است ودر این احادیث وامثال آن توعید مطلق
اشاره بجانب خلاف عالم وان اعم است از آنکه آن توعید در قرآن مجید شده
باشد یا غیر آن مانند احادیث معراجیه وقد تتبع بعض این احادیث چگونه اثبات
آن مدعی را میکنند وممکن است دفع این اشکال بآنکه اطلاق توعید الله تعالی
منصرف میشود بسوی غیر آن نظر بشیوع آن وندرة غیر آن وکیف ما کان
بس است ما را آنکه معظم علمای ما هر یک از این احادیث بجز را اختیار نموده اند که
عمده دلیل ایشان همین احادیث است دویم آنکه در بعضی از احادیث بعد از آنی
۲ که تفسیر شده است کبیره بهمین معنی که مشهور ومختار است اموری چند شمرده شده

مثل

مثل آنکه از حضرت امام رضا مرویست که در رساله که از برای مامون نوشتند عدد
از ابنی و کبری بیان نفرمودند پس مدار امر را بر آنچه تعداد شده است باید گذاشت
نه مطلق آنچه وعید الله تعالی در آن باشد و در بعض احادیث عدد کمتر از آن ذکر
شده است پس چگونه بنا را بر مطلق ما وعد الله تعالی میگذارند و ملاحظه این
۳ اعداد نمیکنند سیم اولا آنکه این تعدادات بایکدیگر معارضند پس بعضا ببعضها
ساقط میشوند بعد از آن اصل اعتبار کبیره بانچه ذکر شده باقی میماند خالی از
معارض و ثانیا مجرد ذکر عدد باعث حصر افراد معدود نمیشود چنانچه بلسان
علما اصول مفهوم عدد حجت نیست چنانچه تفصیل آن در کتب اصولیه نوشته
امور ثالثا آن احادیثی که ذکر شد عدد در آن نشده مؤید است بفهم مشهور و اکثر
عدد در آن ذکر شده مهجور است نزد ایشان پس مناسب آن است که تاویل کنیم
آنها را بانکه ذکر این اعداد از جهت زیادتی اهتمام بوده است بانکه مخاطب در
دنـ ۴ شرف ابتلا بانها بوده است الی غیر ذلک من التوجیهات مبحث چهارم در بیان
عدد کبایر و جمع آنها علی حسب الوسع والمجال بنابر طریقه مختار و در معیار و پیش از
اول شروع در مقصود مناسب است تمهید چند مقدمه اول بدانکه در مقام عدد
کبایر معرکه شدیده است حتی آنکه محدث کاشانی میگوید که امید زوال در این اختلاف
نیست بلکه ابن ضیعف میگوید که شدت این معرکه یوما فیوما در تزاید است بلی
بعضی از کلمات علما متضمن تعداد میباشد در عددی قلیل مثل سی یا چهل یا
هفتاد مثلا ولیکن میدانیم که مراد شان حصر و ضبط نیست بلکه بنا ایشان من باب
المثل باشد نه ابتلا خلق میباشد و شاهد بر این معنی آن است که از ابن عباس مذکور
است که تا بهفتصد عدد کبایر را تقریب نموده و در احادیث ائمه علیهم الاف التحیة

دالّة بر حصر و ضبط آنها شده است و شاید سرّ این اخفا که جلّ علما بآن معترف اند
مثل سرّ اخفاء امور عظیمه محترمه معهوده باشد مانند ساعت اجابت و صلوة وسطی
و لیلة القدر و اسم اعظم الی غیر ذلک بآنکه گفته شود که چنانچه این امور مخفی شده
اند تا مکلف رعایت همگی مجانبات و محتملات را نماید و باعث زیادتی
اجر او شود پس کبایر هم مخفی شد تا مکلف هرچه احتمال کبیره در آن میرود تحاشی
سد باب آنها نموده بالمره ترک نماید و باعث زیادتی اجر او شود و بکمال التقوی متحلی
گردد والله هو العالم بسرّه بدانکه این مسئله فی الحقیقة مسئله لغویه است یعنی
تعلق بشرح لفظ دارد باین معنی که تفحص از آنست که مدلول لفظ کبیره در عرف
شریعت چه چیز است و فلان معصیت نیز از مصادیق کبیره است یا نه و در فهم معانی
الفاظ مظنه کفایت میکند پس بنابراین در تشخیص مصادیق کبایر مدار طرقی شده
از انجمله آنست که هرگاه آیه بیابیم که ظاهر باشد در وعید عذاب بر فلان معصیت
پس بهمین قدر کبیره بودن آن ثابت می شود هرچند تا به صریح نباشد و از آن
جمله آنست که هرگاه در قرآن مجید آیه باشد که دلالت بکند هرچند بنحو ظهور
باشد بآنکه فلان معصیت کبیره است چنانچه در اکل مال یتیم فرموده است که انه
کان حوبا کبیرا و مراد بحوب کبیر معصیت کبیره است هرچند بنحو ظهور باشد نه
صراحت و از انجمله آنست که بیکی از این دو نحو وارد شده در احادیث ائمه با
عصمت علیهم الصلوة والسلام هرچند بخبر واحد باشد باین طریق که فرموده باشند
که فلان معصیت کبیره است یا معصیتی است که خدای تعالی وعید عذاب بر آن فرموده
است یا لوازم کبیره بودن از برای معصیتی ثابت شود مثل آنکه بفرمایند فلان
معصیت از صغایر نیست یا مجرد ارتکابش منافی عدالت است یا منافی قبول شهادت

یا منافی امامت الی غیر ذلک و از انجمله آنست که فقیهی مثلا اخبار کند بیکی از امور
مذکوره بجهة آنکه اخبار بسیار از اهل خبره در شرح مدلول لفظ کبیره در عرف
شریعت و آن افاده مظنه میکند و هر مظنه حجت است در فهم معانی الفاظ
چنانچه در محل خود مشروح کردید بلکه میگوئیم که هرگاه در احادیث وارد شود
که فلان معصیت موعد بنار است و نفرمایند صریحا که خدای تعالی وعید عذاب
فرموده است کفایت میکند در اثبات کبیره بودن آن چنانچه در حدیث وارد شده است
که من قبّل غلاما بشهوة الجمه فی القیامة بلجام من النار یعنی اگر کسی ببوسد پسر
امردی را از روی شهوة خداوند قهار در روز جزا امر میفرماید که لجام
آتشین در دهن او کنند و امثال آن بسیار است پس باین طریق نیز اثبات
کبیره بودن معصیت می شود زیرا که اخبار ارباب عصمت اخبار از خداوند
عالم است و اگر کسی گوید معنی کبیره بنابرین شد که خداوند در قرآن مجید وعید
نار بر آن فرموده باشد نه مطلق وعید و اسناد ایشان امر را بخدای تعالی لازم
ندارد که در قرآن باشد زیرا که می شود که در معراج و در حدیث قدسی یا
از راه دیگر باشد جواب اینست که اسناد ارباب عصمت چیزی را بخدای تعالی ظاهر
در آنست که در قرآن مجید فرموده است اگرچه ما بفهم ناقص خود نیابیم
آیه را که دلالت بر آن میکند زیرا که از برای قرآن بطون میباشد که افهام ما
عاجز است از فهم آنها و فهم آنها منحصر است در ارباب عصمت چنانچه احادیث
بسیار بر طبق این معنی وارد شده است و هرگاه ارباب عصمت وعید را در غیر
قرآن یافته بودند هر اینه بیان میفرمودند چنانچه طریقه ایشان چنین معهود
است و از شواهد آنچه ذکر شد آنست که مرحوم شهید ثانی در معنی کبیره

میفرماید که ان معصیتی است که در قران مجید یا در احادیث توعید بنار در ان شده
باشد و احدی از ناظرین کلام او قول او را مخالف مشهور محسوب نداشته است
و از جمیع انچه ذکر شد معلوم شد که دایره ضبط کبایر وسعتی دارد و اختصاص
بتتبع ایات عزیزه ندارد بلکه از احادیث و کلمات علماء نیز می توان اخذ و ضبط
نمود بعد از اینکه این مراتب مفهوم گردید میگوییم که عدد کبایر بنا بر انچه
ضبط افتاده در کتاب غایة القصوی نموده ام و از ایات قران و احادیث ائمه اطهار
و کلمات علماء ابرار بفهم قاصر خود استخراج نموده ام دویست کبری می باشد
و در این مختصر ذکر همه انها را می نماییم با وجه کبیره بودن ان از روایات کریمه
و عبرات اول نفاق است و ان بر پنج معنی می باشد اول نفاق در دین
که در ظاهر اسلام نماید و در باطن کافر باشد دویم نفاق در مذهب یعنی کسانی
که خلاف مذهب اثنی عشریه را اختیار نموده اند سیم حضوص ناصبی که بغض علی
بن ابی طالب علیه السلام در دل داشته باشد ولکن ظاهر نسازد چهارم انکه بغض اهل بیت
را ظاهر سازد پنجم نفاق در معاشرت یعنی انکه در ظاهر اظهار دوستی و
مودت نماید با برادر دینی و در باطن با او در مقام دشمنی باشد اما نفاق معنی اول
پس شکی و شبهه در کبیره بودن ان نیست چنانچه خلاق عالم در سوره بقره می فرماید
و من الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤمنین یخادعون الله و
الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم
الله مرضا و لهم عذاب الیم یعنی از جمله مردمان کسانی اند که میگویند ایمان اورده ایم
بخدا و بروز جزا و حال انکه در نفس الامر و باطن انها مؤمن نیستند بخاطر انها
میرسد که با خدا و رسول و حزب ایشان می توانند خدعه نمایند و گول زنند

دهال

زنند و حال آنکه گول نمیزنند مگر نفسهای خود را و خود شاعر براین معنی نیستند
که خود را گول زده‌اند در قلبهای ایشان مرض کفر است یا مرض نفاق است
و خدا رحمت و هدایت خود را از ایشان منع نموده پس روز بروز مرض ایشان
زیاد می‌شود و از برای ایشان است در آخرت عذاب شدید و مراد بعذاب
شدید دوزخ است چنانچه در جای دیگر میفرماید ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار یعنی بدرستیکه منافقین در طبقه اسفل جهنم میباشند و اما
نفاق بمعنی دوم یعنی مخالف مذهب مانند سنی و سایر مذاهب باطله مثل بتری و
زیدی و فطحی و واقفی و کیسانی و غیر اینها پس اطلاق منافق بر اینها نیز شده است
در اخبار و کلمات علماء ابرار و از جمله مواضعی که از این باب میباشد دعای بعد از
تکبیر چهارم در نماز میت است که در احادیث وارد شده است که اگر منافق باشد
بگوید اللهم املأ جوفه نارا الی آخره و جمعی از علماء تفسیر کرده‌اند از بمخالف
مذهب و اینکه این معنی از اکبر گناهان کبیره میباشد هیچ شبهه نیست بلکه
اخبار متواتره وارد شده است در کفر باطنی این جماعت و آنکه مخلد در دوزخ
میباشند و تفصیل آن اخبار در اینجا مناسب نیست بلکه در رساله اصول عقاید
بتوفیق الله سبحانه ذکر می‌شود بلکه بعضی از علماء مثل سید مرتضی رضی الله عنه
مخالفین مذهب را کافر باطنی و ظاهری دانسته‌اند و مثل ایشان را مثل کفار
بت‌پرست نجس میدانند و جمیع احکام کفار را بر اینها جاری می‌نمایند و لیکن این
قول ضعیف است چنانچه مفاد بسیاری از اخبار آنست که معامله اسلام در ظاهر
با ایشان می‌توان نمود مثل حلیت ذبیحه و غیر آن و علت آن از جهت لزوم عسر و
حرج است زیراکه غالب بلاد اسلام مخالف مذهبند خصوصاً در صدر شریعت

و اما منافق بمعنی سیم و چهارم کما ینبغی باشد مطلقا چه مظهر عداوت باشد یا نه بین خلاف
و اشکالی نیست در کفر آنها بحسب ظاهر و باطن زیرا که اقل مراحل آن است که انها
منکر ضروری دین اسلام میباشند بجهت آنکه خلافت و امامت و ولایت آنجناب
علیه الاف التحیة والسلام ضروری کل مذاهبست وخلافی اگر هست در خلافت
بلافصلست بغض آنجناب بخلاف ضروریست و باعث ارتداد است نقلا و با آنکه
احادیث بسیار در باب کفر ظاهری و باطنی انها وارد شده است و نفاق بمعنی پنجم
که اظهار اخوت و دوستی نماید با برادر دینی خود و باطن آن مخالف با ظاهر باشد
بعید نیست که گوییم ظاهر از لفظ نفاق همین معنی است چنانچه از کتب لغة
ظاهر می‌شود و تفصیل آن را در کتاب غایة القصوی تحریر نموده ام و ظاهر آنست
آن معانی سابقه نیز ماخوذ از همین است و معصیت بودن بلکه کبیره بودن آن
ثابت است اگرچه داخل در ابواب گذشته نباشد زیرا که آیه دیگر بر سبیل عموم
وارد شده است در باب آن چنانچه در سوره نساء میفرماید ان المنافقین فی
الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا یعنی بدرستیکه کسانی که متصف
بصفت نفاق می باشند در هفتم طبقه جهنم میباشند که اشد است عذاب
آن از سایر طبقات و هیچ شفیعی شفاعت ایشان نخواهد نمود این معنی میباشد
حدیثی که شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که
آنجناب فرمودند کسی که با مسلمانان دوروئی کند و لسان ظاهر و باطن
او یکی نباشد با ایشان محشور شود روز قیامت در حالتی که از برای او دو
زبان از آتش باشد و بدانکه امر نفاق بسیار خطر است و عرض عریضی دارد
حتی آنکه در بعضی از احادیث وارد شده است که آنکسی که تعارف ظاهر او زیاده

ان ما فی القلب او باشد و از جمله منافقین محسوب شد اعاذنا الله سبحانه من هذه الخصلة
الذمیمة دوم از ذنوب کبیره تحریف کلام الله است یعنی تغییر دادن لفظ یا معنی
یکی از کتابهای خدا عمداً چه قرآن و چه غیر آن لقوله افتطمعون ان یؤمنوا لکم
وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون
تا آنجا که میفرماید فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون که حاصل
مجموع این آیات آنست که آنکسانی که تغییر میدهند فرمایش خلاق عالم را بجهة
فواید دنیه که بنظر گرفته اند پس آتش جهنم از برای ایشان مهیا است سیم تحریف
کلام الله را کسب خود قرار دادن و بآن منتفع شدنست چنانچه از ذیل آیه مفهوم
میگردد چهارم عمل سحر است لقوله تعالی واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان
ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر وما انزل علی الملکین ببابل هاروت
وماروت وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما
ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم بضارین به من احد الا باذن الله ویتعلمون
ما یضرهم ولا ینفعهم ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق واستنباط
کبیره بودن سحر از این آیه شریفه حاصل می شود ببیان چند مطلب زمان
انتشار سحر و نشر دهنده آن و شان نزول آیه شریفه و تفسیر آن واما انتشار آن
در دو دفعه واقع شد اول بطریق احداث و ثانیا بطریق تجدید اما احداث
آن پس بعد از زمان نوح چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می شود و بعضی گفته
اند از زمان نوح واقع شد و ظاهر اتفاق علما است که نشر دهنده سحر در
آن زمان هاروت و ماروت شده اند ببابل که از محال و متعلقات کوفه
است و احادیث از ائمه معصومین مختلف وارد شده است نشر دادن آن که فرسته

سحر را در بابل پس بعضی از احادیث وارد است آنکه دو فرشته مامور شدند که تعلیم سحر
نمایند خلق را تا فرق کنند در میان سحر و معجزه پس تعلیم ایشان از جهت مقصود صحیح بوده
است و در بعضی از احادیث و کتب تواریخ وارد شده است که چون حق تعالی حضرت
ادریس را باسمان بالا برد چنانچه میفرماید و رفعناه مکانا علیا ملائکه زبان
بتوبیخ بنی آدم گشودند و گفتند این خاطی پسر خاطی کیست که در میان طایفه ما هم
رسیده است که هرگز معصیت الهی نکرده اند این سخن در بارگاه احدیت ناپسندیده
آمد لهذا خطاب رب العزة با ایشان در رسید که اگر شما بمنزله ایشان باشید هر
آینه مرتکب معاصی خواهید شد و از جهت آنکه حقیقت این حال بر خود ایشان هویدا
گردد و حکم از حکیم علی الاطلاق با ایشان در رسید که از نیکان خود هر که خواهید
اختیار کنید که می خواهم بمیان نوع انسانی رفته بار حکومت بر نهج عدالت قیام
نمایند ایشان هاروت و ماروت را از برای این معنی اختیار نموده اند و آن دو فرشته
در روز متعلق بطبایع انسانی شده بزمین میامدند و در اکل و شرب و سایر شهوات
نفسانی با طوایف انسانی مشارکت و معاشرت می نمودند و در شب از صفات
انسانیت و شهوات نفسانیت تجرید شده باسمان میرفتند و در میان فرشتگان به نهج
ایشان مشغول عبادت حق تعالی میگردیدند و منزل ایشان در شهر بابل از متعلقات کوفه
بوده و از برای محکمه ایشان مقرر شده بود که در خلال این احوال زنی که در کمال
حسن و جمال بود و زهره نام داشت از سمت فارس بجهت مرافعه و طی دعوای بجانب
بابل شتافته تا هاروت و ماروت طی امر او نمایند پس بعد از ورود او بر ایشان
و ایشان ایشان بر حسن و جمال او فریفته و طالب او گردیدند و از جهت آنکه این امر
بزودی میسر گردد بامر سحر مشغول گردیدند و از این جهت امر سحر در میان بنی نوع

انسان

انسان شنوع یافت و اما بقیه حکایت هاروت و ماروت و عاقبت امر ایشان
پس تفصیل در کتب تواریخ مسطور است و خلاصه آن اینست که بعد از آنکه
ایشان بوصال زهره رسیدند و ایشانرا امر نمود به پرستش بت و در عالم مستی اسم اعظم را
از ایشان استفسار نموده ببرکت اسم اعظم عروج بآسمان نموده خلاق عالم
او را مسخ نمود و هاروت و ماروت را بعد از ارتکاب این قبایح اعمال مردود
فرمود میان عذاب دنیا و عذاب آخرت ایشان از خود عذاب دنیا اختیار نمودند
پس ایشانرا در موضعی از شهر بابل بعذاب شدیدی معذب نموده که بدین
منوال خواهند بود تا روز قیامت و این حکایت اگرچه در کتب معتبره اخبار مثل
بعض کتب شیخ مفید و کتاب علی بن ابراهیم و صدوق مذکور است لکن جمعی از
علما انکار حقیقت آن نموده بجهت آنچه معروف شد از عصمت ملائکه حتی آنکه بعضی
که از علماء اهل سنت است که انها مساعد در امر عصمت می کنند انکار این واقعه
نموده و آنرا از قبیل مثال دانسته مثل حکایت بوزاسف و بلوهر که شیخ صدوق
در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة نقل نموده است و بنا بر این احتمال در طریقه نشر
سحر آن طریق اولی است والعلم عند الله و اما زمان قوت بد سحر بعد از ایام آن
آن پس از زمان حضرت سلیمان ع می باشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع وارد
شده است حدیثی که مضمون آن اینست که بعد از آنکه حضرت سلیمان از دار دنیا
بدار رحلت فرمود ابلیس بتلبیس امر سحر را در میان آورده کتابی در آن تصنیف نموده
و آنرا بمهر کرده در پشت آن کتاب نوشت که این کتابی است که آصف بن برخیا از برای
سلیمان تصنیف نموده است و از علمهای گنجینه می باشد و آن کتاب را در زیر تخت
سلیمان پنهان نموده و بعد از آنکه آن کتاب پیدا شد اثر بر طبق آن اعمال نمودند

را اعتقاد ایشان شد که مغیبات حضرت سلیمان همین بوده است واما شان نزول
این آیه شریفه پس باین نحو است که چون از اشقیا یهود با آنکه فضایل حضرت خاتم
الانبیاء علیه التحیة والثناء را در توریة وسایر کتب انبیاء سلف خوانده و
مطلع شده بودند جهت اجتناب در کانون سبهای آن قوم شدید با یک
دیگر متفق شدند که اعمال سحر نمایند بگمان آنکه حضرت سلیمان ماهر در علم
سحر بوده اعمال آن می نمود و آنچه باو رسیده از مملکت وجاه وجلال بجهة اعما
سحر بود پس گفتند که ما نیز بعمل سحر صرف عادات در نظر مردمان نموده اعجاز
می نمائیم و مردم مطیع ومنقاد خود میسازیم و خود را فارغ می کنیم از متابعت
این پیغمبر صم پس نازل شد این آیات شریفه در مذمت آن قوم و آنکه خیال
ایشان خیال فاسد است واصلا اثری ندارد واما تفسیر آیه شریفه والله اعلم
وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ آن سحر را که تعلیم نمودند
وخواندند شیاطین در عهد حضرت سلیمان وبر اهل مملکت او ونسبت داده اند
آن را بحضرت سلیمان وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وحال آنکه حضرت سلیمان کافر نبود یعنی
بری بود از عمل سحر واین هم کنایه است از آنکه عمل سحر در حکم کفر است وَلَكِنَّ
الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا ولکن شیاطین کافر بودند از جهة علم سحر را در دل آوردند وتعلیم
مردم نمودند از جهة گمراه نمودن ایشان وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ
وَمَارُوتَ وهم چنین متابعت نمودند آن قوم یهود وحسودان سحر را که
فرستاده شد علم آن با آن دو ملک در شهر بابل که ایشان هاروت وماروت
بودند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ وتعلیم می نمودند
ایشان آن سحر را باحدی مگر آنکه اول نصیحت می نمودند او را ومیگفتند باو که

ما از جانب

از ما هستیم در تعلیم سحر پس اطاعت کن خدا را در علم سحر با باطل کردن سحر ساحرین
و مخالفت مکن خدا را بآنکه سحر کنی ابتدا از برای مردم فیتعلمون منهما ما یفرقون به
بین المرء و زوجه پس فرا گرفتند مردمان از آن دو ملک سحر را و از آن علم استخراج نمودند
سحری که باعث جدائی میان زن و شوهر می شود و ما هم بضارین به من احد و
نیستند آن ساحران که سحرشان ضرری رسانند بکسی مگر بمشیت خدا که مهلت
دهد ایشان را و منع نکند ایشان را از این عمل شنیع و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم
و یاد گرفتند علمی را که ضرر داشت از برای ایشان بآنکه سحر میکردند از برای مردم و
مرتکب این امر شنیع می شدند و چنانچه میفرمایند و الفتنة اشد من القتل یعنی
نفعی نکرد از برای ایشان بآنکه باین علم سحر ساحری را باطل نمایند و لقد علموا
لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و هر آینه بدانستند ایشان بود آنکه هر کسی که
بدل کند طاعت خدا تعالی را بمعصیت او از آخرت بی نصیب خواهد بود
و از مجموع فقرات این آیه شریفه ظاهر می شود که سحر از گناهان کبیره است زیرا
که در چند موضع از آن سحر را تشبیه بکفر فرمودند پس چنانچه کافر معذب
بآتش می باشد پس ساحر هم چنین است و معنی کبیره همین است چنانچه گذشت
و هم چنین در آخر آیه ساحر را از آخرت بی نصیب فرمودند و ظاهر این کلام
معذب بودن او است در آخرت بیست و ششم از گناهان کبیره منع مسجد است
از آنکه عبادت در آن شود و سعی نمودن در خرابی مسجد است چنانچه در آیه شریفه
میفرمایند و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها
یعنی کیست ظالم تر از آنکسانی که مانع شوند مساجد را از آنکه عبادت در آنها شود و
سعی کنند در خرابی مساجد تا بآنجا که میفرمایند لهم فی الدنیا خزی از برای این

ذلت و خواری و مذلت دنیا ولهم عذاب عظیم واز برای ایشان است در اخرت
عذاب بزرگ و معلوم است که عذاب عظیم عذاب جهنم است ومنها فتنه نمودن ٧
برای مومن است و افکندن او را بمحنت و تعب که اذیت او باشد چنانچه میفرماید و
الفتنة اشد من القتل یعنی مبتلا نمودن مومن به بلیه که اذیت او شود شدید تر
است از قتل او چنانچه اصرح از این در سوره بروج میفرماید ان الذین فتنوا
المومنین والمومنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق یعنی
انکسانی که مبتلا به بلیه میکنند مومنین و مومنات را پس توبه نمیکنند از این معصیت
پس از برای ایشان اماده است عذاب جهنم و این عذابی است دردناک ومنها تحصیل ٨
سوال است از جهت متاع و حطام دنیا از جهت انکه دوست میدارد دنیا را و از اخرت غافل
است ومن الناس من یقول ربنا اتنا فی الدنیا وما له فی الاخرة من خلاق یعنی از جمله مردمان
کسانی اند که میگویند پروردگارا بده ما را دنیا را و روزی ما گردان و این طایفه در اخرت بی نصیب اند
ومنها شراب خوردن و قمار کردن است لقوله تعالی یسئلونک عن الخمر و ٢١
والمیسر قل فیهما اثم ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما یعنی از تو یا محمد سوال میکنند
از حکم شراب و قمار بگو در جواب ایشان که در این دو چیز است گناه کبیره و منفعتی دارند لکن
گناه ایشان بزرگتر است از نفع ایشان پس صریح شد در ایه شریفه بانکه ارتکاب هر یک از ایشان
گناه کبیره است بتقریبی که در کتاب غایة القصوی ذکر نموده ام و در خصوص شرب خمر در تشدید
معصیت آن اخبار بسیار وارد است و بسیاری از ان احادیث را واعظ قزوینی در کتاب
ابواب الجنان ذکر نموده از ان جمله حدیثی است که انحضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که
فرمودند که شراب خوار در حکم بت پرستی است و در حدیث دیگر فرمودند که شراب خوار
چهل روز نماز او مقبول نیست و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد حق تعالی نبوانند

دنیا

کبیره

باو در آخرت از چرک بدن دوزخیان و آنچه از فرجهای زناکاران بیرون میآید بدهند
حالتی که در دیگهای جهنم جوشیده شده باشد و در حدیث دیگر باین مضمون فرمودند
که قسم بآن کسی که مرا بحق مبعوث نمود که شرابخوار در روز قیامت میاید در حالتی
که رویش سیاه و چشمهای او کبود و لبهای او پیچیده و پیش کشیده و لعاب دهانش
بر قدمهایش روان شده هر که بیند نفرت کند و در حدیث دیگر باین مضمون فرمودند
که قسم بآنکسی که مرا بحق مبعوث نمود که شرابخوار تشنه بمیرد و در قبر تشنه خواهد بود
و در روز قیامت تشنه خواهد شد و هزار سال فریاد واعطشاه خواهد کرد پس

آبی خواهند آورد کالمهل و این عبارت از چیزی است که باتش گداخته شده باشد چون
نقره و مس و بعضی گفته‌اند که مهل روغن زیت است در هر تقدیر بیاشامید نیست
پخته میکند روی او را پس فرو میریزد دندانها و چشمهای او در ظرف و چاره نیست او را
از آشامیدن آن و چون می آشامد میکند از آنچه در شکم او است از احشا و امعاء
و آلات اندرونی او و در حدیث دیگر باین مضمون فرمودند که هر که مست بمیرد
در حالتی است ملک الموت را به بیند و در قبر داخل شود مست و او را از قبر مست
دارند پس حق تعالی خطاب فرماید چیست ترا میگوید مستم پس فرماید ترا باین امر
بودم ببرید او را بسوی سکران پس ببرند او را بسوی کوهی در میان جهنم در آن کوه چشمه ایست
که از آن چرک و خون روانست طعام او شراب او مگر از آن چشمه و در حدیث دیگر
فرمودند که چون بنده جرعه اول شراب آشامد دلش سخت می شود از جرعه دوم
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع ملائکه از او بیزار شوند و در جرعه سیم جمیع پیغمبران
از او بیزار شوند و در جرعه چهارم خدای عز و جل از او بیزار شود و در حدیث دیگر
فرمودند که کسی که طعام بشرابخوار دهد یا با او مصافحه یا معانقه کند چهل سال

سائر اعمال و طاعات او در دیوان اعمال او نوشته نشود و از درجه اعتبار ساقط باشد
و دیگر فرمود سلام نکنید بر یهود و نصاری و سلام نکنید بر شراب خوار و دیگر فرمود
که خدای تعالی عذاب میکند شراب خوار را به شصت و شش نوع از عذاب و هم چنین فرمودند
که همسایگی یهود و نصاری بهتر است از همسایگی شراب خوار و هم چنین فرمودند که کسی که
منشی شراب و فروشندگان شب عروس شیطان خواهد بود و نیز فرمودند که هر که آیتی از قرآن
در دل او باشد و بریزد بر او شراب را هر حرفی از آن در روز قیامت خصم با او باشد نزد
حق تعالی و هر که قرآن خصم او باشد خدا خصم او خواهد بود و نیز فرمودند که در
جهنم وادی هست که اهل جهنم هر روز هفتاد هزار بار از آن وادی استغاثه می
کنند در آن وادی خانه هست از آتش و در آن خانه چاهیست از آتش و در آنجا
تابوتی است از آتش و در آن تابوت ماریست که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان
و در هر دهانی هزار دندان و هر دندانی هزار زرع راوی گوید که عرض کردم
یا رسول الله صلعم از برای کیست این عذاب فرمودند از برای شرابخوارانی که حاملان
قرآن باشند یعنی قرآن در حفظ ایشان باشد و از سرور اولیا علیه الاف التحیة
والثناء منسوب است حدیثی که مضمون آن اینست که هر گاه قطره شراب بچاهی افتد و
در جایش مناره بنا کنند بر آن مناره اذان نگویم و نیز فرمودند که هر گاه قطره شرابی
در دریا بچکد و آن دریا خشک شود و گیاهی در آن بروید آن گیاه را نچرانم مجملا اخبار
در مذمت شراب و شدت عذاب شارب الخمر از حد و حصر بیرون است و بعضی از
آن نیز بعد از این ذکر خواهد شد **یازدهم** اکل ربوا است با علم بحرمت آن
بقوله تعالی الذین یاکلون الربوا تا بآنجا که میفرماید اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
حاصل معنی اینست که آنکسانی که ربا می خورند با علم بحرمت ربوا این جماعت مخلد در

عذاب

عذاب جهنم می باشند یعنی نجات از آتش جهنم نخواهند داشت العیاذ بالله من غضب الله
و احادیث بسیار نیز بر شدت و وزر و وبال این معامله وارد است از انجمله حدیثی است
که واعظ مذکور رحمه الله در همان کتاب از حضرت خاتم الانبیاء علیه الاف
التحیة والثناء روایت کرده است که آنجناب فرمودند که چون روز قیامت شود
حبشی از عقرب‌های جهنم بیرون آید که سرش در آسمان هفتم باشد و دمش در زیر
زمین هفتم و دهانش از مشرق باشد تا مغرب پس گوید کو آنکسی که با خدا و رسول
خدا محاربه کرده است جبرئیل نزول فرموده گوید ای عقرب که را می خواهی گوید
پنج نفر را ترک کننده نماز و منع کننده زکوة و ربوا خوار و شراب خوار و قومی که در مسجد
سخن دنیا گویند و شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمودند
باین مضمون که یک درهم از ربا شدیدتر است عقوبتش نزد حق تعالی از عقوبت سی زنا
که همه آنها را با محارم کرده باشد مثل خاله و عمه و نیز از آنجناب روایت کرده است
که باین مضمون فرمودند که یک درهم از ربا شدیدتر است عقوبتش نزد حق متعالی از عقوبت
هفتاد زنا که کل آنها را با محارمش کرده باشد و در حدیث نبوی صلعم وارد است که
فرمودند که لعن فرموده رسول خدا صلعم ربا را و نویسنده ربا را و شاهد ربا را همه را ۱۲
یمین غموس بفتح غین معجمه و آن قسم دروغی است که عمداً خورده شود در مقام مرافعه از
جهت مالک شدن مال غیر بالقطع بودن حق غیر و آنرا غموس گویند از جهت آنکه غموس
بمعنی فرو رفتن در چیزی است و چون چنین قسمی صاحب خود را فرو میبرد در گناه
یا فرو میبرد در آتش از این جهت آنرا غموس گویند و کفاره چاره گناه آن نمیکند از جهت
شدت آن گناه و آیه که دلالت بر کبیره بودن آن میکند قوله تعالی ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم الله

وَلَا يَنظُرُ إِلَيهِم يَومَ القِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِم وَلَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ ظاهر معنی اینست که بدرستیکه
آنکسانی که می فروشند و بدل میکنند عهدهائی را که با خدا بسته اند که ایمان باشد
و قسمهائی که بدروغ می خورند ببهای اندک که متاع حقیر دنیا است آن گروه عهد شکننده
گان و قسم دروغ خورندگان هیچ نصیبی نیست ایشان را و مراد را آخرت و حق تعالی
در آخرت سخنی با ایشان نگوید که باعث دلخوشی ایشان باشد و نظر رحمت بسوی ایشان
نفرماید و ایشان را از گناه بعفو و مغفرت خود و از برای ایشان است عذابی دردناک
که الم آن هرگز منقطع نگردد و وارد است که هر که قسم دروغ خورد با مال مردم ببرد در حدیث است
جهنم بر او واجب شود و بهشت بر او حرام گردد و قسم دروغ شهرها را ویران کند
و خانها را از اهل و ساکنان خالی سازد مؤلف گوید این معنی مکرر بتجربه رسیده
است [illegible] تاخیر حج است از سال استطاعت قال الله سبحانه و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین ظاهر معنی
آیه بتفسیر آنست که حق است از برای حق تعالی بر مردمان حج نمودن خانه کعبه الی آخر
کما هو حقه بجای آوردن و هر که کافر شود و ترک حج کند پس حق تعالی بی نیاز است از همه عالمیان
تسمیه ترک حج بکفر از جهة تاکید و مبالغه است در وجوب حج و اشاره بانکه ترک حج بکفر
از جهة تاکید از بزرگترین گناهان کبیره است و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب
سبحانی میگردد و در حدیث وارد است که هر که حج واجب شود بر او و حج نکند با یهود
و نصاری محشور شود و از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند که هر که حج بر او واجب
شود و حج نکند حق تعالی در قیامت او را کور محشور سازد و هم چنین از آنجناب مرویست
که فرمودند حج گناهان و درویشی را زایل سازد چنانکه کوره آهنگران زنگ آهن
را زایل سازد و نیز مرویست بسند معتبر از حضرت صادق ع که اعرابی بخدمت حضرت

رسالت مآب شرفیاب گردیده عرض کرد که یا رسول الله من از وطن خود بیرون آمدم بعزم
حج و آن از من فوت شد و ادراک آن نتوانستم نمود ولیکن مردی مالدارم پس مرا حج او
ما لیس عملی بکن بفرمائید تا در آن بذل مال نمایم که ثواب آن عمل معادل باشد با
ثواب حج و آن ثواب را عاید گردد پس آنجناب ملتفت اعرابی گردیده فرمودند که
نظر کن بسوی کوه ابی قبیس پس اگر تمام کوه ابی قبیس طلای احمر باشد و تمام مال تو
باشد و تمام آنرا در راه خداوند ذو الجلال انفاق نمائی هنوز ثواب آن معادل
با ثواب حج نمیشود بلکه ثواب حج زیاده است پس فرمودند که چون حاج در مقام
تهیه و تدارک سفر حج بر میآید هیچ چیزی بر نمیدارد و نمیگذارد مگر آنکه ده حسنه در نامه
اعمال او نوشته می شود و محو می شود از آن ده سیئه و بالا برده میشود برای او ده درجه
پس چون سوار شتر می شود قدمی بر نمیدارد و نمیگذارد آن شتر مگر آنکه در نامه اعمال
راکب آن نوشته می شود مثل همین که گذشت و چون طواف بیت الله الحرام میکند از گناه
بیرون میآید چون سعی در میان صفا و مروه میکند از گناه بیرون میآید چون
وقوف بعرفات میکند از گناه بیرون میآید پس شمردند آنجناب مواقف بسیاری را
که چون حاج در هر یک آنها وقوف نماید از گناه بیرون آید بعد از آن باعرابی
فرمودند که کدام عمل است از برای تو ثواب آن موافق شود با ثواب حج پس حضرت صادق
ع فرمودند که بر حاج گناه نوشته نمیشود تا چهارده ماه و نوشته می شود از برای او حسنات
تا آنکه کبیره از او صادر شود چهاردهم غلول یعنی بمعجمه مضمومه یعنی از غنیمت چیزی
ربودن و خیانت نمودن در غنیمت و کانه از اغلول گویند بجهت آنکه بسا هست غل در گردن
او انداخته بطریق افتضاح وارد محشر خواهد شد کما قال الله تعالی وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ
بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی هر کس که غلول کند یعنی خیانت در غنیمت کند بیاورد آن چیز را

وما كان لنبي أن يغل
ثم توفى كل نفس ما
كسبت وهم لا يظلمون
آل عمران ۱۶۱

این چیز را بطریق عمل دکردن بوده در روز قیامت و در حدیث وارد است اول این چیز را
در آتش می بیند پس تکلیف می شود که داخل در آتش شود وان چیز را از آتش بیرون آورد

پانزدهم خوردن مال یتیم است بطریق ظلم قال الله تعالی وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى
أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا یعنی مخورید اموال یتیمان را با مالهای خودتان بدرستیکه
این معصیت کبیره است و مراد از آیه شریفه قطعا این نیست که خوردن مال یتیم علیحده و
منفصل از مال خود جایز باشد اگرچه با وی نظر توهم این معنی می شود زیرا که قطعا
فرقی نیست در حرمت خوردن مال یتیم با حق در میان آنکه جداگانه از آن بخورد یا مخلوط
با مال خود کند بلکه آیه شریفه کنایه از آن است که اموال یتیمان را با مال خود بدل ننمایند
بنحوی که مال خود را بمال خود مبدل نمایند و مفهوم از آن می شود بنابر این معنی که تصرف در مال
یتیم بنحوی که اصلح از برای او باشد ضرری ندارد مثل اینکه مالی از یتیم در مقام تضییع باشد
از برای او خود بگیرد و عوض آن را عاید او نماید یا با او شرکت در اکل و شرب نماید بنحوی
که مصلحت او باشد در آن هیچ از امثال این موارد ضرری ندارد چنانچه خلاق عالم
در جای دیگر میفرماید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی نزدیک مال یتیم
مشوید مگر بوجهی که احسن از برای یتیم باشد و در جای دیگر میفرماید که مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ
مِنْ سَبِيلٍ یعنی نیست بر احسان کنندگان گناهی و معصیتی چنانکه در آیه دیگر می فرماید
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ و در احادیث معتبره وارد شده است که چون آیه لا تأکلوا اموالهم
و امثال آن وارد شد مؤمنین ایتام را از خانهای خود بیرون کردند این آیه نازل
شد که مضمون آن است که مخالطه با ایتام هیچ ضرری ندارد بلکه بهتر است از اجتناب از ایشان که سابقا ذکر نمودیم
پس از جمیع اخبار ذکر شده معلوم میشود که اخبار حرام است و گناه کبیره است خوردن مال

یتیم

است بناحق و بی رعایت مصلحت او و منع لطف او و در این باب نیز اخبار دیگر باشد از آن اخبار سابقه
دلالت بر این معنی میکند چنانچه میفرماید تعالی الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون
فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی بدرستیکه کسانی که می خورند اموال یتیمان را
از روی ظلم پس گویا آتش خورده اند و زود باشد که فرو گیرد ایشان را زبانهای آتش جهنم
و بچشند و بیاشامند از اجزای آن و بر طبق این معنی حدیث شب معراج دلالت می
کند که آن جناب در شب معراج قومی را دیدند که آتش در حلقهای ایشان داخل می شود
و از دبرهای ایشان بیرون می آید پس آنجناب فرمودند که ای جبرئیل ایشان چه کسانند گفت
اینها کسانیند که اموال یتیمان را می خورند بطریق ظلم و احادیث معتبره بسیار در رعایت حال
یتام وارد شده چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمة از حضرت صادق علیه السلام روایت
که آنجناب فرمودند که هرگاه طفل یتیم گریه میکند عرش الهی بلرزه در می آید پس خلاق
عالم جل شانه میفرماید که کی بگریه آورده است بنده مرا آنچنان بنده که پدر و مادر او را
از او گرفته ام در صغر سن او بعزت و جلال خود قسم می خورم که بهشت بنده که او را ساکت
سازد الا آنکه بهشت بر او واجب میشود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
است که چون کسی قساوت قلب در خود بیابد یتیمی را نزد خود بطلبد و ملاطفت
با او نموده دست مرحمت بر سر او بکشد قساوت قلب از او رفع شود و در حدیث دیگر وارد
شده که طلبیدن او را بر سر سفره خود و دست مرحمت بر سر او بکشد باعث رفع قساوت قلب
از او می شود و نیز روایت کرده است از حضرت صادق ع که آنجناب فرمودند کسی که
دست بر سر طفل یتیمی بکشد از روی مرحمت خداوند ذو الجلال بعدد هر موئی نوری در
روز قیامت باو عطا فرماید و در حدیث دیگر روایت کرده است که چون چنین کند
خداوند عالم بعدد هر موئی از سر یتیم که دست او بآن رسیده است حسنات باو عطا فرماید

گناه نوزدهم خوردن مال غیر است بباطل و آنکه کسی خود را در معرض هلاکت
درآورد و خود را هلاک نماید قال الله سبحانه و تعالی فی سورة النساء یا ایها الذین
آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا
انفسکم ان الله کان بکم رحیما و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا
و کان ذلک علی الله یسیرا ظاهر معنی آن است که ای جماعتی که ایمان آورده اید
مخورید مالهای خود را در میان خودتان بباطل و ناحق مگر آنکه بوده باشد از روی
تجارت و معاوضه برضای صاحب مال و مکشید و مدهید نفوس خود را یعنی نفوس را
بدست تلف مکنید بدرستیکه خدای تعالی بشما مهربان است و هر که مال مردم را بناحق بخورد
یا نفس خود را بدست خود تلف کند زود باشد که او را داخل کنیم در آتش جهنم و این بر خدا
آسان است پس کبیره بودن هر دو از این آیه شریفه معلوم می شود و شاهد این معنی آنست
که بعد از آن میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم
مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید از معاصی کبیره سؤال [illegible] کنم از گناهان صغیره شما و شما را
داخل میکنیم در مکانهای نیکو پس ذکر این آیه عقب آیه‌های سابق دلالت میکند بر آنکه آنچه در
آیه‌های سابق ذکر شده از خوردن مال مردم بناحق و تلف نمودن نفس خود هر دو از گناهان
کبیره می باشند و علی ای حال کبیره بودن هر دو بی اشکال از آیات شریفه ظاهر است بعلاوه
آنکه خوردن مال مردم ظلم است بر صاحبان آن و ظلم از گناه کبیره است بالضروره و ماثور
است که سه گناه است در آخرت از حق الله عفو بود و عفو از حق الناس موقوف می شود
برضا نمودن صاحبش و از این جهت است که جمعی از علما فتوی کرده اند بآنکه هر گاه کسی دینی
مطالبه داشته باشد نماز فرض خود را در اول وقت نمی توانند بجا آورد و میباید ادا
که خوردن مال غیر بباطل که حرام است شقوق بسیار دارد مثل ربا خوردن و رشوه

خوردن و بر فعل واجبات اجرة گرفتن و قلابی زدن و کم فروختن و زیاده خریدن
و پول قلب و ناروا بمردم رسانیدن در معاوضات و امثال آنها اگرچه بعضی از
آنها بخصوص از اعداد کبایر محسوب است و بعضی گذشته است و بعضی میاید و نیز باید
دانست هلاک نمودن نفس خود از کبایر است بی اشکال و آن نیز اقسامی دارد مثل
اینکه خود را در معرکه محاربه و مجادله بیندازد با آنکه مظنون تلف شدن او است
یا آنکه ظن سلامتی از برای او نیست یعنی در غیر جهاد دفاعی که باذن امام علیه السلام
بوده باشد چنانچه در میان جهال متعارفست که بمجرد عصبیت و خودنمائی خود را
در میان مجادلات بی تامل و تروی اندازد و بسا هست که کشته می شوند و در آخرت
معاقب می باشند یا آنکه از روی غیظ خود را تلف میکند باستعمال حربه یا انداختن
خود را از مکان مرتفعی یا استعمال سمی مثل افیون و غیره کل این امور از معاصی کبیره می
باشند و فعل آن مستحق آتش جهنم می شود بلکه بسیاری از عباداتی که باعث هلاکت باشد
هرگاه کسی بجا آورد و بآن جهة هلاک شود چنین است یعنی علاوه بر باطل بودن عبادت
مستحق عذاب الهی می شود بارتکاب آنها مثل غسل کردن در فصل زمستان در آبی یا
در مکانی که بداند بلکه مظنون او باشد که باعث هلاکت می شود بلکه مشکوک او
باشد بلکه اگر هم هلاک نشود و متضرر شود چنین است بلکه هرگاه اعتقاد او چنین
بود که ضرر یا هلاکت روی میدهد و نشد معصیت کرده است و غسل او باطل
و همچنین است روزه گرفتن با اعتقاد او بهلاکت باطل است و معصیت کبیره است
و در جمیع این مراحل فرق نیست در آنکه ابتداء باعث هلاکت شود یا معتقد او باشد
که اگر چنین کند هر آینه منجر بهلاکت خواهد شد و تفصیل این مسائل را در کتب
فقه مثل مشکوة الهدایة و جامع السعادة و غیر آنها ذکر نموده ام

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم بخل است و امر به بخل و پنهان نمودن ۱۹
نعمتهای خداوند ذو الجلال مانند دولت و علم و امثال آن و صرف نمودن مال از ۲۰
جهت ریا قال الله سبحانه و تعالی ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا وبذی القربی ۲۱
والیتامی والمساکین یعنی پرستش کنید خدا را و احسان کنید بوالدین و خویشان
و یتیمان و مسکینان دور و نزدیک والجار ذی القربی والجار الجنب یعنی
احسان کنید بهمسایگان دور و نزدیک والصاحب بالجنب و همچنین مصاحبان
و همنشینان و رفیقان خود وابن السبیل وما ملکت ایمانکم و همچنین واردین
دین خود از مهمانان و امثال آن و غلامان و کنیزان و خدمتکاران خود ان الله
لا یحب من کان مختالا فخورا یعنی بدرستیکه خدا دوست نمیدارد خودبینان خود
پسند را که اصلا ملتفت عجز خود نمیشوند از صاحبان حقوقی که ذکر شد چه جای آنکه
در فکر احسان و رسانیدن نفعی بایشان بوده باشند بلکه تفاخر میکنند برایشان
الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل آنکسانی که بخل میکنند و امر میکنند مردمان را
به بخل یعنی بخل کیسه مردمانند ویکتمون ما آتاهم الله من فضله و می پوشانند نعمتهائی
را که خدا بایشان داده است از فضل خود واعتدنا للکافرین عذابا مهینا
و مهیا نمودیم از برای کافرین عذابی دردناک والذین ینفقون اموالهم
رئاء الناس آنچنان کسانی که صرف میکنند مالهای خود را از جهت ریا و خلق ولا
یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و ایمان نیاورند بخدا و نه بروز جزا ومن یکن
الشیطان له قرینا فساء قرینا و آنکسی که شیطان رفیق او است پس بد رفیقی از برای
خود پسندیده است کبیره بودن امور مذکوره از مجموع آیات مسطوره ظاهر می
شود زیرا که عموم مرافقت شیطان مستلزم عذاب است خصوصا بعد ذکر عذاب کفار در

آیات شریفه مشعر بر آن میباشد علاوه آنکه احادیث بسیار در مذمت بخل بد و تمش
وارد است از آنجمله در کتاب کافی از حضرت صادق ع مرویست که آنجناب فرمودند
آنکسی که محروم کند مؤمنی را از چیزی که محتاج آن مؤمن است در حالتی که آنکس تواند
محتاج او را باو برساند از نزد خود یا از غیر خود بوساطت و بخل کند در آن باب محشور
شود در روز قیامت سیاه رو و ازرق چشم و دستهای او بگردن غل شده و در
حق او گویند که این خیانت کاریست که خیانت کرده است با خدا و رسول پس فرمان
حق تعالی در رسد که او را بجهنم اندازند و در همان کتاب از همان جناب مرویست
که فرمودند که هر که بخل کند از رسانیدن حق الله را باهلش بر پا دارند او را در روز
قیامت پانصد سال تا حدی که عرق و یا خون از او جاری شود و منادی ندا کند
از جانب حق تعالی که این ظالمی است که حبس کرده است حق الله پس جمل زود در توبیخ
او کنند پس امر شود که او را بآتش اندازند و در همان کتاب از همان جناب مرویست که
فرمودند اگر کسی را خانه باشد که مؤمن محتاج باشد بسکنای آن خانه و او را سکنا
ندهد حق تعالی و سبحانه فرماید که بخل ورزید بنده من با بنده من بسکنای خانه
دنیا بعزت و جلال خود قسم که او را بهره از سکنای بهشت من نیست و او در دیگر
کتاب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم مرویست که آنجناب فرمودند که هر کسی
که برادر دینی او از او حاجتی طلب نماید پس آن رحمتی است که از جانب خدا بر او
نازل شده است پس اگر حاجت او را برآورد پس خود را وصل نموده است بدوستی ما
اهل بیت و آن متصل است بدوستی خداوند ذوالجلال و اگر رد حاجت او نماید
با آنکه قدرت بر آوردن آن داشته باشد مسلط سازد خدای تعالی بر او در قبر مار
بسیار عظیمی را از آتش که بگزد او را و نیز فرمودند که آنکسی که برادر دینی باو پناه آورد

انکس از برای ما ندهد با انکه قدرت بران داشته باشد پس بتحقیق که قطع کرده است دوستی ما
اهل بیت را و قطع کرده است دوستی خداوند ذو الجلال را و از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که انکسی که بخل ورزد در یاری کردن برادر دینی خود و اقدام در براوردن حاجت
او خود مبتلا شود بیاری کردن کناه کاری بجز مزد از حضرت صادق ع مرویست که چون
یکی از شیعیان ما اعانت جوید در حاجت خود از مردی و ان مرد اعانت نکند او را با
انکه قدرت داشته باشد بر اعانت او مبتلا شود ان مرد باعانت نمودن جمعی از دشمنان
ما در حوایج ایشان و باین سبب عذاب کند خدای تعالی او را در اخرت و در حدیث دیکر فرمود
ند که چون یکی از شیعیان ما اعانت جوید از یکی از برادران دینی خود در حاجتی پس او
سعی و اهتمام در براوردن حاجت او نکند پس خیانت کرده است با خدا و رسول و ما اهل
بیت و در این باب احادیث بسیار بدین مضامین باشد از انها میباشد که ذکر تمام انها
بطول انجامد و بدانکه در معنی بخل نیز احادیث وارد است از انجمله ابن بابویه
در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق ع روایت کرده است که انجناب فرمودند که
شحیح اشد از بخیل است زیرا که بخیل انکسی است که بخل کند در چیزی که خود در دست
دارد و شحیح انکسی است که بخل کند در چیزی که مردمان در دست دارند و انچیزی که
خود در دست دارد حتی انکه می بیند چیزی را در دست مردمان مکر انکه ارزو میکند
بودن همین چیز را از برای خود حتی ایشان نداشته باشند و او داشته باشد و در
حدیث دیکر فرمودند بخیل است که بناحق بیدا کند و بناحق صرف کند و در حدیث دیکر
مرویست که بخیل انکسی است که زکوة واجب را ندهد و صله ارحام ننماید و در غیر انها
صرف کند و نیز فرمودند بخیل انکسی است که حق الله را ندهد و در غیر ان مال خود را
صرف کند و از حضرت صادق ع مرویست که بخیل است انکسی که بخل کند در سلام کردن

و از حضرت

و از حضرت رسول منقولست که انجناب فرمودند که هرکه نام مرا بشنود و صلوات بر من نفرستد او بخیل است و اما مذمت پنهان نمودن نعمتهای الهی پس چنانچه در ضمن آیات سابقه اخفاء

معلوم میگردد بلکه کبیره بودن ان ظاهر می شود از بعض آیات دیگر رجحان اظهار و قبح

ان ظاهر می شود چنانچه در اخر سوره والضحی حق تعالی میفرماید وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

یعنی نعمتهای کریم و ورد کار تو عطا کرده است بتو اظهار کن ان نعمتها را از برای خلق

و بنما بایشان و بعض معاصی دیگر نیز از برای این نیز ذکر شده است و در کتاب کافی از

حضرت صادق مرویست که فرمودند کسی را که خداوند عالم نعمتهای عطا میفرماید پس

او ظاهر کند ان نعمت را مسمی میشود باسم حبیب الله محدث بنعمة الله و اگر پنهان کند او را مسمی

سوء بمبغض الله مکذب بنعمة الله مؤاخذ می شود که عقل نیز در این باب حاکم است یعنی ادراک مزید

می نماید حسن اظهار و قبح اخفاء را چنانچه در حال موالی و عبید ظاهر است و اما کبیره بودن

بذل مال از جهة ریا پس چنانچه از این ایه ظاهر می شود در مقام ذکر ریا مطلق و بعد از

ان نیز در ضمن کبایر ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی بیست و دویم بیست ۲۲

سیم قتل مؤمن است عمدا و راضی بودن بقتل ان قال الله تعالی وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا ۳۲

مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی

هرکه بقتل اورد مؤمنی را عمدا پس جزاء او جهنم است و خلاصی از اتش جهنم نخواهد داشت

و غضب خداوند عالم بر او است و لعنت کند خدا او را و مهیا کند از برای او عذاب

بزرگ را و از این ایه نیز ظاهر شود که قتل نفس مؤمن عمدا از اعظم گناهان کبیره است

زیرا که تهدیدات متعدده در بودن ان شده است بلکه از بعض آیات ظاهر می شود

که قتل یک نفس بمنزله قتل جمیع خلایق می باشد چنانچه در سوره مائده می فرماید مَن

قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا

اَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا یعنی کسی که بقتل آورد نفسی را بغیر جهت قصاص یا بقتل آورد نفسی را
که مفسد در ارض باشد پس گویا جمیع خلایق را بقتل آورده است و هر که احیاء یک
نفس نماید پس گویا احیاء جمیع خلق نموده است و وجه این تشبیه می‌توان آن باشد
که چون بنی نوع انسان مدنی بالطبع است یعنی هر یک از ایشان بدیگری محتاج‌اند
مثل آنکه اهل مشرق زمین محتاجند باهل مغرب زمین و بالعکس و هکذا پس هرگاه
کسی یک نفس را نابود کند ضرر بهمه خلایق رسانیده است و [illegible] بسیار دیگر نیز بر ...
وعید این معنی وارد شده است چنانچه ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت
کرده است حدیثی که مضمون آن اینست که هر که مؤمنی را بقتل آورد چون بمیرد بدین
نصاری یا یهود یا مجوس مرده است و نیز روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند که
قسم بآنکسی که مرا بحق فرستاده است که هرگاه جمیع اهل آسمانها و زمینها شریک شوند
در خون یک نفر مسلمان و راضی شوند بقتل آن خداوند عالم در روز قیامت
همه ایشان را برو در آتش جهنم اندازد و در این حدیث شریف دلالتست بآنکه راضی
بودن بقتل مسلمان با آنکه خود شریک نشود در کشته شدن آن در حکم قتل او می‌باشد
و ابن بابویه است و نیز روایت کرده است حدیثی که مضمون آن اینست که در زمان
حضرت امیرالمؤمنین ع زنی وفات نمود چون او را در قبر داخل نمودند قبر او را
قبول ننمود دو دفعه او را بیرون افکند بخدمت آن جناب عرض کردند حال را
آنجناب فرمودند که زمین یهود و نصاری را قبول میکند و این را قبول نمیکند چه
شدید است عذاب پس فرمودند که مقداری از خاک قبر مسلمانی در قبر او بریزند
چون چنین کردند قرار گرفت پس چون تفحص از احوال او شد دیدند آن زن در حق
خود مردان بسیار بوده و میداده و حملی که می‌شده است بعد از تولد در تنور آتش

می‌افکنده

می افکنده است واز این حدیث و غیر آن ظاهر می شود وکاه اجماع علما است که فرقی
در میان آن نیست که آن مقتول صغیر باشد یا کبیر بلکه هرکاه محمول باشد بقدری
که روح در آن دمیده باشد که صدق قتل نفس در آن شود پس زنانی که طفلهای
خود را عمدا اسقاط می نمایند بانکه بخود چیزی بر میدارند یا دوائی می خورند یا
عملی میکنند که عمدا باعث سقط می شود در حکم قاتل نفس می باشند وکناه آن
کناه کبیره است واکر العیاذ بالله آن طفل ولد شبهه بلکه هرکاه ولد زنا باشد
کشتن آن کناه کبیره است بلی کلامی که هست در خصوص بیرون آوردن و بسقط
نمودن علقه و مضغه است از رحم عمدا بلکه بیرون آوردن نطفه است از رحم
که مبدء خلقت انسان باشد و در معصیت بودن سقط علقه و مضغه نیز ظاهرا
اشکالی نیست بلکه در کبیره بودن آنها و علی ای حال اجتناب از آن لازم است اکر
العیاذ بالله سابقا شده باشد توبه از آن لازم است و همچنین هرکاه دیکری
باعث سقط طفل شود حتی آنکه هرکاه زوج بداند یا مظنون او باشد که مجامعت
نمودن با زوجه حامله خود باعث سقط ولد شود بعید نیست که کوئیم چنین مقاربتی
حرام است واکر سقط واقع شود در صورت علم بلکه مطلقا و ایلاج روح شده
باشد در حکم قتل نفس است چنانچه زن حامله با آنکه بداند یا مظنون او باشد که از
اکل باعث سقط است بر آن منوال می باشد و تفصیل این مسائل را در کتاب
مفاتیح بیان خواهیم نمود انشاء الله و از حضرت صادق ع نیز مرویست حدیثی با این مضمون
که رسول خدا صلعم را کتابی بود که در آن نوشته بود که لعنت خدا و همه خلق بر کسی
است که بقتل آورد غیر قاتل خود را یا بزند غیر زننده خود را یا بدعتی در دین کذارد
بیست و دویم اما صبر نمودن در بلا ذکر است از برای کسی که متمکن از امر دین ۴۲٫۴

نیز شد قال الله تعالی انّ الّذین توفّیهم الملائکة ظالمی انفسهم بدرستیکه آن کسانی
که در می یابند ایشان را ملائکه که مقرّرند از برای سؤال مثل نکیرین و دومان وغیره
ایشان در حالتی که آنکسان ظلم کرده اند مر نفسهای خود قالوا فیم کنتم پس سؤال
کنند ملائکه از ایشان در کجا بسر برده اید عمر خود را و در امر دین خود چه بود امر دین
شما در مقام شما قالوا کنّا مستضعفین فی الارض جواب گویند که ما ضعیفان
بودیم در آن زمین که بودیم و مشرکان از کفار در آن زمین قوی بودند و ما را
قوت و قدرت نبود که در میان ایشان توانیم اقامه بامور دین و اقدام بوظایف آن
نمائیم قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها ملائکه در جواب ایشان گویند
که آیا زمین خدا وسعت نداشت که شما هجرت نمائید از بلاد کفر بجای دیگر که
توانید حفظ دین خود در آنجا نمائید فاولئک مأویهم جهنّم وساءت مصیرا
پس همان کسانی که ترک هجرت نمودند از بلاد کفر و بلاد کفر را منزل خود
کردند در دنیا منزل و مأوای ایشان در آخرت نیز جهنّم است و بد بازگشتیست
جهنّم و گویند که این آیه شریفه نازل شد در باب جماعتی که در مکه ایمان آوردند و هجرت
ننمودند و در میان کفار ماندند با آنکه هجرت بر ایشان واجب بود و از جناب
مستطاب رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه وآله مرویست که فرمودند
کسی که فرار کند بجهت حفظ دین خود از زمین بزمین دیگر را اگر چه بقدر شبری
باشد مستحق بهشت شود و در بهشت رفیق پدر خود ابراهیم ع و محمد صلعم خواهد بود
و این مسئله را علماء در کتاب جهاد ذکر نموده اند و ظاهرا اجماعی ایشانست که حرامست
مقیم بودن در بلاد شرک از برای کسانی که قادر نباشند از اظهار شعار
اسلام مثل اذان و نماز و روزه وغیر اینها و اما اگر قادر باشند بر اظهار آنها بجهت وفور

مال

مال وعشیره وقبیله وماننداین یعنی تواند که در بلاد کفر اظهار شعائر اسلام
نماید پس قیام در ان بلاد جایز است وهجرت واجب نیست بلی مستحب است بجهة
انکه سواد بلاد ایشان بجهة او زیاد نشود واگر واقعا بفقر وضعف باشد و
قادر بر هجرت نباشد نیز تکلیف ساقط است وهمچنین هرگاه عرو وحرج داشته
باشد وبا وجود ظهور اجماع در اصل مسئله چنانچه ذکر شد ایشان نیز کالصریح است
در حرمت وکبیره بودن ان چنانچه ذکر شد بلی خلافی هست در انکه ایا در بلاد
سنی نیز با عدم قدرت بر اظهار شعار تشیع حرام و هجرت واجب است یا نه
از شیخ شهید علیه الرحمه حکایت شده است قول بحرمت ان نیز و شهید ثانی علیه الرحمه
نموده وخالی از قوت نیست وبو که بعضی شان نزول کتبا
دانسته اند که هجرت نموده اند بسوی علی بن ابی طالب ع وهمچنین از فقرات
عقاب ان نیز است قوله سبحانه وتعالی وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا
كَثِيرًا وَسَعَةً یعنی انکسی که هجرت نماید در راه خدا منزل نیکو ورزق واسع از
برای او میسر میکرد ودر شکی نیست که هجرت از بلاد سنی نیز ببلاد شیعه بنا بر فرض نکرد
هجرت فی سبیل الله سوای بنا به دلالت میکند که ایه اولی نیز عموم دارد حرام
بودن توقف در بلاد سنی نیز بنا بر مذکوره وعلی ای حال احتیاط در ترک
نیست ونهم وبیست وششم انست که خطائی از او صادر شود یا معصیتی ۲۵ و۲۶
را عمدا مرتکب شود وان خطا یا معصیت را بگردن دیگری گذارد ونسبت باو دهد وانها
اشد واشنع افراد بهتان می باشد وادله بر کبیره بودن انها بالخصوص این شریفه است قال
الله سبحانه وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی
هرکسی که مرتکب شود عملی را که قبیح است بحسب شرع از راه اشتباه یا سهو ونسیان یا مرتکب

و عملی را که نوعا قبیح است بحسب شرع از راه اشتباه یا سهو و نسیان یا مرتکب شود گناهی
را هرچند صغیره بوده باشد بعمد اثم نسبت دهد آن خطا یا گناه را بکسی که از آن بری است
از آن خطا یا معصیت پس آن نسبت دهنده متحمل شده است بهتان و گناه مبین را و مراد
بمبین کبیره است زیرا که مبین بمعنی واضح و هویداست و آنکه گناه کبیره است و در قرآن مجید
هرجائی که خلاق عالم مبین فرموده مراد بآن عظیم و کبیره است و ملخص شأن نزول
این آیه بر سبیل اجمال بالخلاف اخبار آنست که جمعی از منافقین سه برادر بودند که اظهارا
بشیر و بشر و مبشر مینامیدند از طایفه بنی ابیرق بشر که از آن جمله بود میکندند سوراخ
کرده بود بخانه یکی از اصحاب آنجناب که همسایه او بود شمشیری و زرهی که در همیان
او که در آن بود دزدیده در گوشه از خانه یهودی که همسایه دیگر ایشان بود پنهان نموده پس
چون صاحب خانه بر این دزدی ادعا نمود و از جماعت منجر کرده بآن منافقین نسبت این
دزدی را بآن یهودی دادند دیگر آنکه آن زرهی که همیان ازو حامل شده بود بخانه
او رسانیده و آن یهودی تحاشی از آن نموده و در برائت خود و آنکه این عمل از بشر است
تاکید کرده و بعد از عرض واقعه بخدمت آنجناب طایفه بنی ابیرق جمع آمده در خلوت
خواهش از آنجناب نمودند که این امر را از ما بگردان زیرا که ما مؤمنیم و تفضیح ما تفضیح
دین تو است این امر بگردن یهودی بگذار که از دین تو بیرون است پس تحیر از برای
آنجناب رخ نمود مقارن این احوال جبرئیل امین نازل شد و این آیات را آورد که انا
انزلنا علیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله فلا تکن للخائنین
خصیما تا اینجا که و من یکسب خطیئة او اثما الی قوله و کان فضل الله علیک
عظیما و در صورتیکه بهتان بیهودی مجرد گناه کبیره باشد پس بمسلمان نسبت دادن بطریق
اولی کبیره است و این معنی شیوعی دارد در میان خلق از وسوسه شیطان بآنکه مالی از غیر

یا نفی

با نفسی را تلف میکند بخطا یا عمدا یا عیبت او میکند یا دروغی میگوید و نسبتها میان
دیگر میدهند بر [illegible] اذیت مسلمانان نیز از وصلح دوستان و فتنه در میان مسلمانان
انگیخته است پس این [illegible] جمع چندین معصیت میباشد العیاذ بالله من وساوس الشیطان

بیست و هفتم تغییر دادن خلقتهای خدائیست قال الله سبحانه حکایة عن ابلیس لعنه الله
ولآمرنهم فلیغیرن خلق الله یعنی ابلیس میگوید که امر میکنم و میدارم مردم را بآنکه تغییر
دهند خلقتهای خدائی را تا بآنجا که میفرماید وما یعدهم الشیطان الا غرورا یعنی
آنکه فخر را جلوه میدهد شیطان ان بی اصل است محض فریب ایشان اولئک مأویهم جهنم
ولا یجدون عنها محیصا این گروهی که فریب شیطان را خوردند و شیطان را دوست
خود شمردند و اطاعت نمودند در مراحل سابقه جای ایشان جهنم است نعوذ بالله
بدانکه جمعی از علما تعمیم نمودند تغییر خلقت را بمثل خواجه کردن غلام بمثل آنکه آلت او را
ببرند بلکه بمثل خال چیدن زنان و دندانهای خود را تغییر دادن بآنکه تیز و باریک نمایند
بلکه در این اعصار شنیده شد که بعضی از زنان امراء دندانهای خود را بالمره کشیده بجای
انها صدف موافق سلیقه خود بشکل دندان در جای انها نصب نموده بنحوی که چون خود
و محکم گشته است وعلی ای حال اجتناب از این گونه امور احوط و اولی است خصوصا از خصی
نمودن غلام چه صغیر انها و چه کبیر انها بلکه اگر در حیوانات هم اجماع نباشد بر جواز آن
بعید نیست بلکه از اخبار مستفاد میگردد از جهة مصالح مالیه در انعام عدم ارتکاب آن احوط
و اولی میبود چنانچه مؤید این مقال است آنکه در آیه دیگر خداوند کریم سبحانه میفرماید لا
تبدیل لخلق الله یعنی تبدیل نباید داد خلقت خدائی را و اما در خصوص خال چیدن زنان
اگرچه بعضی [illegible] در تفسیر خود انها را مطلقا منع نموده و [illegible] عموما نموده است لکن
در عموم رخصت در زینت نمودن خصوصا نسبت بزنان دلیل بر جواز آن میباشد چنانچه

[illegible] ۱۱۸

خضاب و سایر مشاطه‌گریهای ایشانست بلی کبیرا زان بعدی که از مصداق زینت برند و راست

بمحض تغییر دادن خلقت الهی است چنانچه در بعضی از طوایف متعارف شده است پس احوط اجتناب

بلکه بعید نیست که گویم گناه است بلکه از کبائر است بلکه بعض از اقسام آن مانع صحت وضو

وغسل است و در خصوص کندن و تراشیدن و چیدن موی بدن از بعضی از علماء ظاهر می‌شود

که آن در غیر موی ریش و ابرو و مژگان جایز است بی اشکال و در اینها احوط ترک است و از این

عبارت چنین ظاهر می‌شود که اینچه متداول شد در میان زنان که ابرو را باریک میکنند خلاف

احتیاط است و آن داخل عموم این مقام است و اما خصوص ریش پس تراشیدن اصل آن

کلا او بعضا حرام است و بعضی از شهید مرحوم استظهار اجماعی بودن آن نموده اند و گفته‌اند که

از مشایخ خود شنیدم حرمت آن را نیز و مؤید آنست حدیثی که از کتاب کافی نقل شده که

مضمون آن اینست که قومی بودند که میتراشیدند ریشهای خود را و میتابیدند شاربها

را پس از این جهت مسخ شدند و نیز مؤید آنست که این عمل زی یهود و مجوس است و علی

ای حال اثم در عموم این مقام داخل است بی اشکال **بیست و هشتم** نفاق ۸۲

است مطلقا هرچند نفاق غیر دینی بوده باشد و معنی نفاق و ذکر اقسام آن در اول

اقسام بتفصیل گذشت و یکی چون آیه سابقه که در سوره بقره بود حرمت آن را بعنوان عموم

وکلیت ثابت نمود و مخصوص بود ببعض اقسام آن لهذا در این مقام تجدید داد در سلک نظام

آورده شد و دلیل عموم حرمت آن در این آیه شریفه است که در سوره نساء است قال الله تعالی

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا و معنی آیه شریفه نیز بتفصیل

گذشت و در مواضع عدیده دیگر از این سوره مبارکه تهدید و وعید منافقین بسیار

عموم ذکر شده است چنانچه در جای دیگر میفرماید بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا

أَلِيمًا یعنی بشارت بده منافقان را باینکه از برای ایشانست عذاب دردناک و در جای دیگر

می‌فرماید ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعاً یعنی خدا جمع کننده است منافقان
و کافران همگی را در جهنم و از جمله ادله بر عموم نیز اخبار ذواللسانین است که در کتاب کافی
عنوان نموده و بعض از آنها نیز در این مقام ذکر شد و از جمله آنها باین مضمون است که منافق آن
کسی است که یطری اخاه شاهداً و یأکله غائباً یعنی مدح و ثناخوانی میکند از برای برادر
دینی خود در حضور او و گوشت او را می‌خورد در غیبت او و در باب نفاق در همان کتاب
حدیثی مذکور است که المنافق من ینهی و لا ینتهی و یأمر بما لا یأتی یعنی منافق آن کسی است که
نهی میکند دیگری را از معاصی و خود ترک نمیکند و امر میکند دیگری را بطاعات و خود بجا نمی‌آورد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که اظهار خشوع و خضوع کند زیاده بر آنچه در قلب او است
منافق است و بالجمله حال اهل نفاق بر سبیل عموم بسیار خطر است بلکه وجوب اجتناب و کبیره
بودن آن ثابت است بیست و نهم و سی‌ام اعانت نمودن عاصی است در عصیان ۲۹ سی‌ام
و اعانت نمودن ظالم است در ظلم قال الله سبحانه فی سورة المائدة و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان
و اتقوا الله ان الله شدید العقاب یعنی اعانت نکنید بر معصیت و بر ظلم و بترسید از عذاب
خدا بدرستیکه عذاب خدا شدید است پس این آیه شریفه صریح است در کبیره بودن آنها و این در
صورتی است که اعانت کند عاصی را در عصیان و در عصیان مثل آنکه اقدام نماید در تهیه
اسباب معصیت از برای او یا راهنمائی کند ظالم را در ظلم اگر چه خود مرتکب آن معصیت یا ظلم نشود
و اما در صورتی که اعانت آنها نماید در غیر معصیت و ظلم مثل آنکه اعانت آنها نماید در طاعات
و مباحات پس آن ضرری ندارد سی و یکم و سی و دوم قطع طریق است یعنی راه‌زنی ۳۱
و فساد در ارض قال الله سبحانه انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله یعنی اینست و جز این نیست ۳۲
که مکافات آنکسانیکه محاربه میکنند با خدا و رسول و یسعون فی الارض فساداً و فساد
کننده‌اند در روی زمین ان یقتلوا او یصلبوا جزای آنها اینست که یکی از این حدود در باره آنها

جاری شود بآنکه کشته شوند یا بر دار کشیده شوند اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ
یا کَف دست ویک پای ایشان از خلاف قطع شود یعنی یکطرف چپ و راست قطع کنند اَوْ
یُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ یا اخراج بلد کنند ایشان را ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِیمٌ اینست فضیحت ایشان در دار دنیا و از برای ایشان در آخرت آماده است عذاب
عظیم و مراد بمحاربه با خدا و رسول محاربه با دوستان خدا و رسول می باشد یعنی مؤمنین
و جمعی از مفسرین آنرا بقطاع الطریق تفسیر نموده اند و فقها تعریف نموده اند محارب
را در کتاب حدود بآن کسی که سلاح بر خود بندد و بیرون آید از جهت ترسانیدن
مسلمانان از غارت سبیل چه در روز و چه در شب چه در آبادی و چه در بیابان چه در
خشکی و چه در دریا و در حکم سلاح بستن دانسته اند با خود برداشتن مثل چوب و
سنگ و امثال آنها را از جهت ترسانیدن مسلمانان و حد و دیه از برای آن مقرر نموده
اند بطبق آیه شریفه و اما مفسد در ارض پس هر چند استخراج حد و دیه کوره در حق آن در نهایت
صعوبت است زیرا که واو برای جمع در حکم میباشد لکن استحقاق مفسد قتل را کالمسلم
بین الفقها می باشد چنانچه در مسائل عدیده تصریح بآن نموده اند ولکن دلیل آنرا ذکر نمی کنند
و می توان استخراج آنرا نمود از آیه شریفه که قتل از آیه مذکوره است قال الله سبحانه مَنْ قَتَلَ
نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا یعنی کسی که قتل کند نفسی را بدون قصاص
یا بدون فساد پس گویا جمیع مردم را قتل نموده است پس از این ظاهر می شود که قتل مفسد
مرخص فیه می باشد پس کبیره بودن آن معلوم می شود علاوه آنکه نهی از آن در قرآن مجید
بسیار واقع شده است سی و سیم از کبائر بهتان بودن مکلف است از جمله سماعون
لِلْکَذِبِ اَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ زیرا که مفسرین از برای سماعون للکذب دو معنی کرده اند و از برای
سحت یازده معنی در اخبار وارد شده است پس از این دو بر جمع حساب سیزده افزوده می شود

سی و سیم ... اکل ... سحت

دلیل

دلیل بر کبیره بودن این دو بر سبیل اجمال این شریفه است که در مذمت یهود وارد شده است
قال الله سبحانه فی سورة المائدة اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی
الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم سماعون للکذب اکالون للسحت الی
آخر الآیات ظاهر معنی آیهٔ شریفه آن است که آن طایفه کسانی اند که بجهة اعمال شنیعه
ایشان از لطف خاص الهی محروم شدند و جناب اقدس الهی نخواست که قلوب ایشان را از
ادناس پاک و پاکیزه فرماید از برای اینها است در دنیا رسوائی و در آخرت از برای اینها است
عذاب عظیم زیرا که از اعمال شنیعه اینها که مستحق شدند عذاب را بجهة اینها آن بود که سماعون
للکذب اکالون للسحت بودند و بنابر قول مفسرین سماعون للکذب دو معنی دارد یکی معنی
آن است که لام للکذب این برای تعلیل باشد یعنی گوش میدادند که کلامی از جناب اقدس نبوی
بشنوند از برای آنکه بر آن چیزها بیفزایند کذبا و مضامین آن را تغییر دهند و منتشر کنند در
میان خلق و این معنی در میان منافقین این امت بسیار هست اول است که در مجالس علما مثلاً بقصد
عناد و فساد حاضر می شوند تا کلامی از ایشان بشنوند و از آن بنحو شنیعی تغییر دهند و منتشر نمایند
و معنی دیگر مبنی بر آن است که لام للکذب این برای تاکید باشد با تضمین معنی قبول پس
حاصل این معنی آن است که این گروه قبول کننده اند دروغ را یا آنکه مایل اند در دروغ است
و بنابر این دروغ میگذارند بجهة مصلحت دنیوی یا عناد و لجاج و این معنی نیز در بسیار
این امت شایع است و اجتناب از هر دو لازم است و هر دو از گناهان کبیره محسوب میباشد
و اما اکالون للسحت پس ظاهر معنی آن این است که این گروه بسیار می خورند اموال را بطور
سحت و سحت در لغت عرب بمعنی استیصال یعنی بر انداختن و اعدام یعنی برطرف کردن
میباشد و مراد بآن بلسان اهل شرع کسانی است که شرعاً حرام میباشد و وجه مناسبت آن است
که هر که مرتکب این امور شود بزودی مستاصل و درمانده می شود یا بجهة آن است که خدا برکت را

برکت را از اقسام برشمرده است یا بجهت آنست که در آخرت عامل این اعمال بعذاب جهنم مبتلا
می شود و علی ای حال در احادیث ائمه علیهم التحیة والثناء والسلام از برای سحت یازده معنی
بالخصوص ذکر شده است اول رشا و آن بکسر راء در لغت عرب بمعنی ریسمانیست که بان آب از چاه
بکشند و در لسان اهل شرع رشوه است یعنی چیزی بدهد بقاضی یا بوسائلی که قاضی از برای
او حکم کند و این از برای دهنده و گیرنده مطلقا حرامست بتفصیلی که در کتب فقهیه سیاحته
الحادی عشر بوده ام دویم اجرت بر قضا که اول تعیین میکند حاکم بر خصمین اجرتی را
بر حکم در میان ایشان و یا تعیین نماید بر اهل شهری یا عوان اجرتی بر قضاوت علی سبیل
الاطلاق و آن حرامست و قول سیم حرمت یا بتفصیل در میان فقرا و اغنیا ضعیف است
سیم بر اذان است و بالخصوص نص بر سحت بودن آن وارد است بلی ارتزاق از بیت المال ضرری
ندارد چهارم اجرت بر کهانت است و آن بکسر کاف بمعنی غیب گوئی است و بمعنی سحر و تسخیر جن
نیز ذکر شده است و تفصیل آن را در کتب مفصله تر ذکر نموده ام پنجم و ششم و هفتم و
هشتم اجرت بر زنا و اجرت بر مسکر و اجرت بر لحم خنزیر و اجرت بر اتخاذ ملاهی است و مراد با حرمت
بر مسکر اجرت بر عمل متعلق بان است مثل حمل و نقل و مسکن انداختن آن و ظرف
آن و تهیه و اعمال آن و غیر ذلک چه شراب و غیر آن از مسکرات دیگر غیر آن قیاس است
اجرت بر لحم خنزیر اجرت بر ملاهی مثل ساختن الات لهو و اعمال آنها الی غیر ذلک و نهم
و دهم اکل ثمن و ثمن میته است و آن اعم است از گوشت و پوست و استخوان و امثال آنها
یازدهم قبول کردن هدیه است از برادر دینی بعد از قضاء حاجت آن و حرمت این معنی ترسیم
الدلالة ظاهر بمخالفت اجماع است پس باید مراد آن باشد که واجب باشد بر او آوردن آن مثل
نجات دادن او از هلکه یا تعلیم کردن واجبات یا و امثال آنها جهل و ششم سیم
نیز با انزل الله حکم باشد و استنباط کبیره بودن آن از سه آیه متعاقبه می شود قال الله سبحانه

و من

ومن لم یحکم فاولئک هم الکافرون بعد از ان بقلیل فاصله میفرماید ومن لم یحکم فاولئک
بما انزل الله فاولئک هم الظالمون بعد از ان بقلیل فاصله میفرماید ومن لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الفاسقون ووجه کبیره بودن ان از دو ایه اول ظاهر است واما
از ایه اخیره پس تقریب ان اینست که بمجرد ان حکم نمودند بفسق وهر فاسقی غیر عادل
است وهر غیر عادلی ان کسی است که فاعل کبیره یا مصر بر صغیره باشد ومفروض
در مقام عدم اعتبار امر اهست پس معلوم است که اصل حد وان کبیره است و بدانکه
حکم بغیر ما انزل الله اعم است از انکه حکم کند بین الخصمین در مرافعات بر باطل و از انکه
فتوی گوید عمدا بر خلاف واقع اما معنی اول پس علاوه بر ابن سر بهیز احادیث متواتره
بر کبیره بودن ان وارد شده است ومضمون اغلب انها اینست که من حکم فی درهمین
بغیر ما انزل الله فقد کفر بالله یعنی هر که حکم کند در دو درهم بر خلاف حق عمدا
پس گویا کافر شده است بخدا تعالی واگر اجماع نبود بر طهارت حاکم چنین هر اینه مقتضای
عموم تشبیه نجاستان بود واما معنی ثانی پس علاوه بر اینها بر اثبات ان تهدید بکردار وارد
شده است بر تهدید بان منها قوله تعالی الله اذن لکم ام علی الله تفترون خطاب میفرماید
بکسانی که فتوای بناحق میگویند ومیفرماید که ایا خدا اذن داده شمارا که چنین فتوا
بگویید یا بر خدا افترا می بندید ومنها قوله سبحانه ولو تقول علینا بعض الاقاویل
یعنی رسول گرامی بدان اشرف پیغمبران است یا جبرئیل که امین ملائکه است اگر بر ما دروغ
بندد ونسبت دروغی بما دهد هر اینه دست راستش را میگیریم وگردن او را از
بیخ ببریم وقطع می نماییم واین دلالت میکند بر نهایت شدت معصیت کذب بر خدا ونیز بدانکه
چنانچه فتوی گفتن با علم ببطلان ان معصیت کبیره است همچنین است با شک در ان نظر
بانکه اجتناب از حرام واقعی لازم است پس هر چه احتمال حرمت در ان باشد باید اجتناب

نیز از اینجا معلوم می‌شود که در تجری در مثل خطر عظیم می‌باشد عاذنا الله سبحانه من مکائد
النفس وحبائل الشیطان جمل بعضهم مودت با کفار است و اما را شد معاصی کبیره ۲۷
است بی اشکال چنانچه این شریفه به وجه ابلغ دلالت بر آن میکند قال الله سبحانه وتعالی
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن
یتولهم منکم فانه منهم والله لا یهدی القوم الظالمین یعنی ای کسانی که مؤمنان دوست
خود مگیرید یهود و نصاری را یعنی اظهار دوستی مکنید با ایشان با ایشان را دوست مدارید
یعنی طرح الفت و محبت با ایشان مینداز ید زیرا که ایشان در مقام دشمنی اند با شما و
بایکدیگر موافقند و طرح محبت مینداز ید تا بر شما مسلط شوند چنانچه در جنگ احزاب
چنین کردند پس مؤمنی که ایشان را دوست خود کرد از جمله ایشان محسوب می‌شود یعنی در
حکم کافر است و از اینجا صریحا کبیره بودن آن معلوم می‌شود بلکه اگر اجماع شود بر آنکه مجرد
دوستی با ایشان باعث کفر حقیقی نمی‌شود هر آینه جمیع احکام کفار را بر چنین مسلمی جاری می
نمودیم مانند نجاست وغیر آن و در این خصوص آیات دیگر و اخبار بسیار نیز وارد است
و از این جهت است که نهی سبقت بر سلام و مصافحه با ایشان وارد شده است پس کسانی
که طرح موافقت با نصاری می‌اندازند و در خانه ایشان میروند و اظهار مودت با ایشان می
کنند و قلبا ایشان را دوست میدارند فاعل کبیره اند و هم چنین با یهود چنانچه متداول
در میان نسوان شده است که از ایشان طلسمات و امثال آنها میگیرند و ایشان را مکتب این
گونه آثار میدانند و از این جهت طرح الفت و محبت با ایشان می‌اندازند والعیاذ بالله
اگر در مقام سحر و جادوی با ایشان چنین کنند و هر گاه از یهود و نصاری باین
منوال استیلا بر بعضی مجوس و سایر اصناف کفار دیگر بطریق اولی چنین خواهد بود و از
اخبار حرمت سبقت سلام بر ایشان ظاهر می‌شود و وجوب رد سلام ایشان بعلیک

باو علیا

با بو علیت و بدانکه کل اخبار ذکر شد در وقتی است که تقیه با مصلحت دینی در ان باشد
پس دلالت عمومات تقیه شامل ان میباشد وهمچنین در ثانی زیرا که پیغمبر ما
صلی الله علیه واله وائمه اطهار علیهم السلام ان بوده که در مقامی که احتمال ان بوده که
با اظهار مودت با کفار اسلام اختیار کنند اظهار ان میفرموده واز ان قبیل است حکایت
بختیشوع که بمواسات حضرت امام حسن عسکری ع او وجمع کثیری از قبیله او اسلام اختیار
نمودند الی غیر ذلک واز شواهد این مطلب است انکه خلاف عالم سهمی از زکوة ان
برای مؤلفة قلوبهم قرار فرموده‌اند **چهل و هشتم** صید محرم است یعنی حرامست شکار ۴۸
کردن در حال احرام حج یا عمره واز معاصی کبیره است ودلیل بران ایه شریفه است قال الله سبحانه
یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم ورماحکم لیعلم الله
من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم الی اخر الایات یعنی ای
گروه مؤمنان که احرام بسته اید هر اینه امتحان نموده است خدا شما را بچیزی که سهل و حقیر
می باشد وان شکار کردن صیدهائی است که دستهای شما با نیزه‌های شما بانها میرسد
در حال احرام از برای انکه ممتاز شود کسی که از خدا میترسد پس کسی که مخالفت نماید بعد
از اعلام پس از برای او است عذاب دردناک وبدانکه جناب مجلسی شریف دلالت میکند بر
حرمت صید محرم مطلقا هرچند در غیر حرم باشد چنانچه شان نزول ان است بنابر انچه بیضاوی
ذکر کرده است همچنین دلالت میکند بر حرمت صید در حرم مطلقا هرچند از غیر محرم باشد
بمقتضای حذف متعلق چنانچه در اصول مقرر است وفقهای ما رضوان الله علیهم او را نیز
حرام دانسته‌اند وتفصیل انرا در کتاب جنة الماوی بنظم اورده‌ام ودر رساله مناسک
حج وغیرها نیز بیان انرا نموده‌ام واز اینجا ظاهر می شود که اگر محرم در حرم صید کند گناه
ان اشد خواهد بود **چهل و نهم** خوردن از حیوانی که در وقت جدا شدن ۴۹

شدن روح از ان ذکر نام خدا تعالی بر ان نشده باشد چه انکه بدون ذبح مرده باشد
یا با ذبح ولیکن نام خدا بر او ذکر نشده باشد یا اسم الهه باطله بر ان ذکر شده باشد
قال سبحانه فی الانعام ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ
لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ یعنی مخورید از ان
حیوانی که اسم خدا بر ان ذکر نشده باشد و بدرستیکه ان فسق است و بدرستیکه
شیاطین انسی که کفار قریش یا مجوس فارس باشند یاد دوستان خود میدهند که تا
مجادله کنند با مؤمنین با نکه چرا می خورید انچه را خود میکشید و نمی خورید انچه را خدا
کشته است یعنی میکویند خوردن میته مطلقا حلال است پس اکر اطاعت کنید شما ایشان را
ذبیحه را یا اصرار در حکم میته است حلال دانید هر اینه مشرک شده اید و از ایه شریفه
ظاهر میشود کبیره بودن ان زیرا که حکم فرموده اند بفسق بودن بمجرد اکل ان و بمجرد
ارتکاب این صغیره باعث فسق نمیشود پس معلوم است که ان کبیره است چنانچه دلیل
ایه اشتراط ان را اثبات مینماید زیرا که مفاد ان این است که حلال دانستن ان در حکم
شرک است و بدانکه حکم مذکور شامل است ذبح و نحر و صید را و کفایت میکند ذکر
اسم خدا بهر وجهی که باشد مثل تسبیح یا تهلیل یا تحمید یا تکبیر و لیکن باید بلغت عربی باشد
و فارسی کفایت نمیکند و لیکن شرطیت ان منسوب بعامد است پس اکر فراموش کند ضرری
ندارد در ذبح و نحر و در صید اکر در وقت ارسال کلب معلم مثلا فراموش کند و پیش
از بردن کلب دندان خود را متذکر شود و تدارک کند ضرری ندارد بلکه تاخیر
ان از وقت ارسال تا قبل فرو بردن ان عمدا جایز است علی الاظهر و تفصیل این مسایل
را در جنة المأوی محرر و منظم نموده ام بجا هم ظلمت و از انجمله اسلام معاصی   در کتب فقهیه تماما
کبیره است و در قرآن مجید باید بر همه معاصی نهی و تهدید و وعید بر ان جحیم بر ان ورود

از الجمله

از انجمله قوله تعالی فی سورة الاعراف لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ وَمِن فَوقِهِم غَواشٍ وَكَذٰلِكَ
نَجزِی الظّالِمِینَ یعنی از برای مجرمین است از جهنم از برای زیر اندازِ ایشان
از فرش و تشک و از برای روانداز ایشان از لحاف و مانند آن که جمیع اینها
از آتش است و همچنین جزا میدهیم ظالمین را چنانچه بعد از آن در سورهٔ یونس
میفرماید وَلَو اَنَّ لِكُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت ما فِی الاَرضِ لَافتَدَت بِهِ وَاَسَرُّوا النَّدامَةَ
لَمّا رَاَوُا العَذابَ الآیة یعنی اگر آنکه از برای هر ظالمی بوده باشد جمیع آنچه در
روی زمین است هر آینه فدای خود میکرداند و در قلب خود پشیمان می شود چون
بیند عذاب الهی که از برای ظلم ایشان مقرر شده است الی غیر ذلک من الآیات الکثیرة
و بدانکه ظلم در لغت عرب بمعنی قول یا فعل یا اعتقادی است در غیر موقع خود عقلا
یا عادة یا شرعا که باعث شود اذیت حیوانی را و ظلم قولی مانند بهتان و فحش بدون سبب
شرعی و ظلم فعلی آن است که از سایر جوارح صادر شود مانند ضرب و قتل و نظر بعین
یا علم تا با آن چنانچه در جنگ حنین ابوبکر چشم کرد لشکر اسلام را و از آن جهة مغلوب
شدند تا و لا بین اجزاء الامر بیاری حق سبحانه غالب گردیدند و همچنین است اکتساب
سایر معاصی و اما ظلم اعتقادی پس مانند شرک و اعتقاد بنبوت غیر نبی و امامت غیر امام
و نیز می باید دانست که ظلم ظالم از جهة دیگر بر سه قسم است چنانچه در حدیث علوی تصریح
بآن شده ظلمی است که امرزیده نمیشود و آن شرک است و ظلمی است که با تدارک امرزیده میشود
مانند ظلمی که بعض بندگان بر بعضی کنند و ظلمی است که بدون تدارک نسبت بظلوم
امرزیده می شود و آن ظلمی است که بنفس خود کند و ظلم بمعنی اوسط اصل اصیل در این
عنوان می باشد و در معرض خطر این ظلم اصناف بسیار می باشد سلاطین و امرا و
حکام و صاحب مناکح و موالید و ممالیک و صاحب دواب و باین اصناف هم کار بطول انجامد

علم اخلاق تصریح نموده و باعتقاد حقیر هشتم از انها از باب معاشرت می باشد با نسائی مهیبه با علو ظالم نسبت بظلوم مانند همسایگان و همکنان و همکاران و غیر اینها بلکه بحث در صنف اول از برای عامه خلق چندان ثمری ندارد بلکه مناسب انست که در خصوص ان تالیف علیحده موسوم باداب الملوک رسم شود چنانچه از علمای سابق نیز رسم شده و هم چنین صنف دویم و سیم و اما صنف چهارم پس دران سه طبقه است طبقه اول ظلم اباء بر اولاد است و ان مرة بتقصیر در انفاق ایشان است با قدرت اباء و عدم ما به الانفاق از برای خود و اولاد چه صغار باشند و چه کبار و از لوازم و لاابت ان تمرین ایشان بواجبات نسبت بصغار بخوبی تزویج کبار ایشان است با احتیاج ایشان بمنع کردن از ان بلکه باقدام نکردن بر ان و زدن ایشانست زاید بر حد تادیب بلکه با عدم تاثیر تادیب مثل زدن نهانا اطفال رضیع را بسبب محض اطفاء غیظ و تکلیف نمودن ایشانست بتکالیف شاقه و خفیف نمودن ایشانست در میانه خلق و چنانچه ظلم غالبا از طرف اعلی میباشد عکس ان نیز گاهی روی میدهد بنحوی که اولاد خائف بوین میشوند بدرشتی کردن با ایشان در مکالمات و مطلق اذیت ایشان هر چند بکلمه اف باشد بر دیگران ایشان باشد بلکه در بعض اخبار وارد شده است که هر که تیز نظر کند بنظر خود در برابر روی پدر و مادر پس عاق ایشان شده است طبقه دویم ازواج و زوجات اما ظلم ازواج بر زوجات پس از وجوهی متصور میشود از انجمله کوتاهی زوج در انفاق و اکساء و اسکان بلکه اخدام ان بر تقدیری که در حق خود و مثبت بوده باشد و از انجمله اخلال نمودن بحق المضاجعه ان بر فقیر بتعدد زوجات بتفصیلی که در کتب فقهیه بیان از نموده ام و از انجمله سخت نمودن بر زوجه و تنگ گیری نمودن بر او است تا انکه بعض مهر خود را فدای خود نموده باو واگذارد چنانچه

در وان

در قران مجید نهی از ان فرموده است و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن
یعنی منع مکنید زنان خود را تا بعضی از مهر ایشان را غایب سازید بجهت (؟) بعد
از ان نیز فرموده وان اردتم استبدال زوج مکان زوج واتیتم احدیهن قنطارا فلا
تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتانا واثما مبینا ظاهر ان بر سبیل عموم است که
اگر خواهید زنی تجدید تزویج نمایید و از برای ان قدیمه مهر قرار داده باشید هر
چند بقدر پیمانه پوست گاو از زر باشد پس چیزی از ان را از او نگیرید یا
میگیرید از او به بهتان زدن باو یا باندازان که گناهی است ظاهر و ان جا کبیره بودن
ان بالخصوص ظاهر میشود و از انجمله تند خویی نمودن با ایشانست بلکه با مطلق
اهل و عیال بدون سبب شرعی مانند امر بمعروف و نهی از منکر و کفایت میکند در
باب حکایت وفات سعد بن معاذ که از جمله اکابر و بزرگان و صلحاء صحابه بود
و چون خبر وفات او بسمع شریف سید کاینات علیه الاف التحیة والصلوات رسید
انجناب فی الفور با جمعی از اصحاب بخانه او تشریف برده در بر در سرای او ایستادند تا او را
تغسیل و تحنیط و تکفین نمودند پس جنازه او را برداشتند و انجناب بی نعلین و ردا
تشییع او فرموده از جانب چپ و راست تابوت حمل ان می فرموده تا او را بقبر رسانیدند
پس بدست مبارک خود او را داخل در قبر نموده لحد بر بستند و خشت بر لحد او چیدند و گل
طلبیده بدست مبارک رخنهای خشتها را مسدود فرمودند و خاک بر قبر ریختند و از ان
تسویه فرمودند و بروایت دیگر هفتاد هزار فرشته با انجناب بتشییع حاضر بودند
القصه مادر سعد چون کمال التفات انجناب ملاحظه نمود گفت یا سعد هنیئا لک
الجنة یعنی ای سعد گوارا باد بر تو بهشت پس انجناب فرمودند یا ام سعد مه لا تجزمی
علی الله شیئا یعنی ای مادر سعد باز دار خود را از این کلام و جزم مکن بر خدا چیزی را

بدین سبب که رسید با و فشاری که در قبر داد و روایت است که چون فارغ ش[...] خاک بر
آسمان برداشته بعد از آن فرمودند مثل سعد و فشار قبر میکشد با[...] کرده‌ایم عرض
شنیده‌ایم که سعد از نجاست بول در اجتناب پروای چندان نداشته آنجناب فرمودند
معاذالله که سعد چنین باشد انه کان فی خلقه مع اهله سوء یعنی بلکه چون با اهل
و عیال خود تندخوئی میکرد از این جهت بفشار قبر معذب گردید و این حکایت از محمد بن
مسلم در امالی و کافی نقل شده است و اما ظلم زوجات بر ازواج پس آن نیز از وجوهی
می‌باشد از انجمله مطالبه نمودن او از ایشان در انفاق و اکساء و مانند آن زاید بر وسع
وذی ایشان را و برهم نقدیه منع نمودن ایشان از تمتع بتندخوئی و غیر آن از انواع
نشوز و دور گردانیدن از ایشان و از انجمله مضایقه نمودن در تعدد تزویج و ملک خصوص
یمین و از این جهت حبط اعمال خود می‌نمایند و مستحق عذاب الهی میشوند و در
کافی است حکایت ام اسمعیل شیخ طوسی روایت کرده است بطریق خود از محمد بن مسلم
که گفت که در سفر حج در میان مدینه و مکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
رسیدم و ام اسمعیل که زوجه آنجناب بود در آن سفر همراه آنجناب بود پس روزی در میان
آنجناب و ام اسمعیل مکالمه بطول انجامید و در بیرون خیمه منتظر اذن بودم پس چون
اذن یافتم داخل شدم آنجناب فرمودند که در سال سابق ام اسمعیل نیز با ما بود
و چون باین موضع رسیدیم چون اراده احرام نمودم گفتم ای د[ر] خیمه علیحده بگذارید
پس جاریه آب آورد مقاربت با او اتفاق افتاد پس امر نمودم که سر خود را از جهت غسل
بشوی و آب را از موی سر تجفیف نموده بدن خود را و فته دیگر بشوی که اثر بر ام
اسمعیل ظاهر نشود پس جاریه چنین نموده و بخیمه مولاه خود رفته از جهت آنکه چیزی را
بر دارد پس ام اسمعیل سر او را دست کنا ده دید که تر است پس سر او را تراشید و او را

زد

زد بی در این سال چون به این موضع رسیدم ام اسمعیل پرسید که این چه موضعی است جواب
باو گفتم که این جاییست که تو ثواب حج خود را باطل نمودی **طبقه سیم** مالکان
غلام و کنیزان و نگاه داری نفس از ظلم بر ایشان لازمست چنانچه در حدیث قدسی مذکور
است که یا کُفَّ غَضَبَکَ عَمَّن مَلَّکْتُکَ عَلَیه اَکُفَّ عَنکَ غَضَبی یعنی ای موسی نگاه دار
غضب خود را از کسی که تو را مالک او ساخته اند تا نگاه دارم من غضب خود را
از تو چنانچه در بعض از احادیث از جناب سید الساجدین علیه السلام مذکور است
که حق بنده بر مولای او این است که او را فرزند بو بن خود داند یعنی با او سلوک اخوت
نماید چنانچه در بعض از احادیث مذکور است که نفرین چند کس است که مستجاب میشود یکی
آقائی که نفرین بنده خود کند زیرا که اختیار فروش با اوست و انواع ظلم بر ایشان بسیار است
از انجمله تکالیف شاقه بر ایشان نمودن است و باید کیفیت سلوک سیده نساء عالمیان
با فضه ملاحظه نمود چنانچه ماثور است که آنجناب روزی خدمت خانه با خود و روزی
با فضه ملاحظه نمود چنانچه مقرر فرموده و آن روز که سهم خود آنجناب بود اگر فضه در مقام
کمک آنجناب بر میامد قبول نمیفرمودند و آن روز که سهم فضه بود خود کمک او مینمودند
و از انجمله زدن ایشان است چنانچه در بعض احادیث وارد است که راوی میگوید که روزی
غلام خود را میزدم ناگاه از عقب خود آوازی شنیدم که قدرت خدای تعالی بر تو بیش
از قدرت تست بر آن پس چون نظر نمودم دیدم رسول خدا ص بود گفتم یا رسول الله
او را آزاد نمودم فرمود اگر نه چنین کرده بودی آتش جهنم تو را می سوزانید و از جناب سید
الساجدین ع مرویست که روزی جاریه آنجناب بر دست مبارک آنجناب آب می ریخت
ناگاه ابریق از دستش افتاد در زانوی آنجناب آمد آنجناب سر بالا فرمود نظر بر روی
او افکندند جاریه گفت الکاظمین الغیظ آنجناب فرمودند غیظ خود را فرو نشانیدم آن

طبقه سیم

جاریه ما بعد از آن تلاوت نمود که والعافین عن الناس فرمودند خدا از تو عفو کند
یعنی از تو عفو کردم جاریه ما بعد از آن تلاوت نمود که والله یحب المحسنین فرمودند
که ترا آزاد کردم و از جمله دشنام و فحش بایشان دادن است در کتاب کافی مرویست
که حضرت امام جعفر صادق مجوسی بود که همیشه با آنجناب همراه بود و او
غلامی داشت روزی از عقب خود نظر کرد غلام را ندید تا سه دفعه در دفعه چهارم
چون او را دید گفت یا ابن الفاعله این کنت یعنی مادر زناکار کجا بودی پس آنحضرت
جناب مبارک خود بر پیشانی خود زد و فرمود سبحان الله قذف مادر او نمودی
پس او عذر خواست بآنکه ایشان از بلاد کفرند و نکاح صحیح ندارند حضرت فرمودند که هر
ملتی نکاحی دارند مجملا دیگر بعد از آن آنجناب مصاحبت او را قبول نفرمودند و
اما حقوق همسایه پس اولی در باب معاشرت می باشند و عمده ظلم همسایگان است
نسبت بیات دیگر با آنکه از حضرت رسول ص مرویست حدیثی که مضمون آن اینست
که پیوسته جبرئیل وصیت میکرد مرا برعایت همسایه بحدی که گمان کردم که او ارث
می برد چنانچه منع ماعون از او نمودن از گناهان کبیره معدود و از سوره ماعون
مینماید انشاء الله با شرح معنی آن و محل آن مضایقه نمودن آلات و ادوات جزئیه
حقیر است مانند آتش و نمک و غربال و امثال اینها بشرط رد اینها بدون تضییع و در
حد همسایگی خلاف شدید است در میان علما اکثر تحدید آن نموده اند بچهل
ذراع که بیست ذرع شاه بوده باشد تقریبا از هر جانب و بعضی موکول بعرف نموده اند
و قول نادری نیز بچهل خانه می باشد و قول اول اشهر و اظهر است و قول سیم اخبار متعدد
دارد که محمول بر تقیه و ظلم نسبت بهمسایه از وجوه بسیار میباشد از آن جمله اینست
که مشرف بر خانه او شود بنحوی که صحن خانه او نمایان شود یا عمارتی بسازد که آفتاب

خانه

خانهٔ او را بگیرد با آنکه از برای آن عمارت کند و چاره باشد در رفع حاجت خود با او
در جنب او بنا کند بشرط مذکور زیرا که حدیث الناس مسلطون علی اموالهم معارض
می شود با قاعدهٔ ضرر و ضرار و ثانی مقدم است بوجوه عدیده بلی بر تقدیری که
چاره از برای او نباشد و او نیز متضرر شود چون تضرر از جانبین می باشد لهذا التسلط
مالالت خالی از معارض فیهما **صنف ششم** کسانی که در معرض ظلم بر حیوانات
میباشند اما حیوانات مملوکه پس مثل غلام و کنیز و دابه ترک انفاق آنها المنتج [illegible]
تحمیل شاق بر حمولهٔ آنها نمودن ظلم است بلکه سایر ما یحتاج آنها از جل و طویله بحسب
متعارف لازم است و در کتب فقهیه بیان آن شده است و همچنین زدن آنها و ابن زیاده از
حد متعارف یا مطلقا و صدق لفظ ظلم بر آن می شود عرفا بلا اشکال و شیخ صدوق
علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند که دابه را
بر صاحبش هفت حق است اول آنکه زیاده بر قدر طاقت و توانایش بر او بار نکنند دوم
آنکه پشت او را مجلس و جای صحبت داشتن قرار ندهد با آنکه عنان کشد و مشغول
صحبت شود سیم آنکه چون فرود آید ابتدا بتهیهٔ علیق او نماید چهارم آنکه بر رویش
داغ نکند پنجم آنکه بر رویش نزند چون خدا را تسبیح میکند ششم آنکه چون بآب
کند و دابه را بر او عرض کند هفتم آنکه از او بر میدن و سکندری نزند زیرا که آنها
می بینند که شما نمی بینید و در حدیثی فرمودند که رنج نکشند آنها را در کیفیت و کمیت قیاد
زیاده بر تاب و توانائی آنها و تحدیدات در بعض اخبار بطریق رفتن و با خود [illegible]
الله دارند حضرت امام زین العابدین علیه السلام ماثور است که آنجناب چهل حج
بر پشت ناقه نمودند و از آن تازیانه نزدند و حبابه ظلم بر آنها حرامست

صنف ششم

ظلم بمطلق حیوانات غیر ضاره حرامست چنانچه در حدیث معراج مذکور است که آنجناب
فرمودند که مشرف شدم بجهنم دیدم زنی را عقاب میکردند از سبب آن پرسیدم جواب
شنیدم که او گربه را حبس نموده بود بدون آنکه باو خوراک و آب دهد تا آنکه گربه در حبس
او مرد این شدت عذاب بجهت آن است و نیز فرمودند مشرف شدم به بهشت زن
زناکاری دیدم در آن از سبب آن سؤال کردم جواب شنیدم که او روزی میگذشت
به سگی که از تشنگی در تعب بود و ناله میکرد پس شلوار خود را در چاهی فرو برده آب
از آن بحلق آن سگ چکانید و او را از هلاکت نجات داد باین سبب مستحق رحمت
الهی گردید و از این حدیث و غیر آن ظاهر میشود که کشتن حیوانات بدون ضرر
رسانیدن یا منتفع شدن از آن بعبث معصیت است چنانچه در بعضی از احادیث
وارد است که هر که بی عبث گنجشکی را بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد عرش
الهی آید و عرض کند که خداوندا بپرس از کشنده من که چرا مرا بعبث بقتل رسانید
مجملا رقت قلب بندگان باعث نزدیک گردیدن بخلاق عالم محبوب و قساوت قلب و سنگین
دلی در بارگاه او مبغوض و ممقوت است ولنعم ما قال الشاعر در بهاران کی شود
سرسبز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ [illegible] یعنی
خودپسندی و اظهار بزرگی و گناهان شدید است و تکبر بر حق تعالی کفر است و
تکبر بر خلق از گناهان کبیره و آیات بسیار دلیل بر آن می باشد از آنجمله آیه شریفه است
که در سوره اعراف بعد از آیه سابقه می باشد و هی قوله سبحانه و نادی اصحاب الاعراف
رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون یعنی
اهل اعراف و آن موضعی است مرتفع در میان بهشت و دوزخ ندا میکنند کسانی را

از اهل دوزخ و با ایشان میگویند چه نفع کرد از برای دفع کردن آتش جهنم از شما جمعیت شما
و کثیر بودن شما و کبر در اینجا شر بهتر اعم است از هر دو و معنی جناب بیضاوی تصریح بآن نموده
و احادیث بسیار نیز دلالت میکنند بر کبیره بودن آن مطلقا و کبر ابلیس نیز از کبر جهل بود
جناب خود تصریح بآن نموده گفت أنا خیر منه یعنی من بهتر از آدم می باشم و همین معنی گراست
و در بعض فقرات آنها اینست که کسی که بقدر حبه خردلی کبر در او باشد داخل در بهشت نمی شود
و بدانکه کبر را اصولی میباشد از نسب و منصب و کمال و ثروت بعضی کثرت مال و اولاد
و قوت و نظر بصورت هیچ یک از آنها باعث خودپسندی میشود مثلا بسا هست که سید قرشی
مستحق غضب الهی میشود بجهت معصیت مانند جعفر کذاب و غلام حبشی مستحق رحمت الهی
میگردد بجهت اطاعت و بنده که جناب از بعض کتب معتبره از حضرت صادق ع مروی است حدیثی
که ملخص آن اینست که روزی حضرت رسول ص در میان اصحاب خود بود که ناگاه سیاهی را
بجیده چهار نفر از زنگیان برداشته بجانب قبرش میبردند آنجناب فرمودند علی بالاسود
یعنی این سیاه را نزد من آورید پس او را آورده در پیش حضرت گذاردند روی او را
گشود و خطاب بحضرت امیرالمؤمنین ع نموده فرمود یا علی هذا رباح غلام آل النجار یعنی این
رباح است غلام آل النجار که قبیله اند از انصار حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند کلامی
که مضمون آن این بود که هر وقت این مرا میدید اظهار محبت با من مینمود پس حضرت پیغمبر ص
بغسل او فرمان داد و در جامه از جامه‌های خود او را کفن کرد و بر او نماز کرد و مسلمانان
تا قبرش تشییع او نمودند و مردمان آوازی سخت مانند آواز وزیدن باد یا آواز
پرواز مرغان در آسمان شنیدند آنجناب فرمودند که بتحقیق که تشییع جنازه این سیاه
کردند هزار گروه از فرشتگان و هر گروهی هفتاد هزار فرشته بودند بخدا قسم بدین
شرافت نرسید مگر بمحبت تو یا علی راوی گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلحد او

نزول فرمودند بعد از زمانی دری او و نافث و پس از زمانی خشت بر وی چیدند پس اصحاب
آنجناب گفتند یا رسول الله دیدیم تو را که ساعتی از آن غلام بر تافتی و بعد از آن خشت
بر او راست کردی فرمود آری بنده بیمی که دوست خدا از دنیا بیرون رفت و تشنه بود پس
زنان او از حور العین شرابی از بهشت بسوی او شتافتند و دوست خدا غیور است خوش
داشتم که او را بسبب نظر بسوی زنانش آزرده خاطر سازم برای این رو از او گردانیدم و حکایات
طریفه دیگر از غلامان حبشیه دیگر نیز در آن کتاب مسطور است و بدانکه در رفع کبر علاجات
میباشد از اعظم عمل بر ضد آن نمودن است و شاهد بر این مقال حکایتیست طریف که
فاضل استرابادی در رجال کبیر خود در ترجمه محمد بن مسلم آورده و او از اهل کوفه و از اجلاء
اصحاب صادقین علیهما السلام بود و او از اهل دولت و ثروت و مال و جلال بود روزی
وارد شد بر حضرت باقر علیه السلام پس آنجناب فرمودند که تواضع کن پس او از خدمت مرخص شده و
جلتی از خرما گرفته و با ترازوئی در در مسجد گذارده بخرما بطریق خرما فروشان داده او در
پس قوم و عشیره او جمع شدند و گفتند مفتضح نمودی ما را پس او گفت مولای من امر فرموده
است مرا بچیزی پس نخواهد شد الا آنکه هر وقت این جلت خرما را پس قوم او با او سخن در
میان آورده کما اگر باید از جهت تواضع و رفع کبر کسی در پیش گیرد پس آسیایی ترتیب میدهم و
تو مشغول آن شو پس چنین نموده و اول مشغول طحانی گردید **گناه دهم** جمع کردن
درهم و دینار است بدون اداء حقوق واجبه که بآنها تعلق میگیرد بالذات مثل زکوة و خمس
یا بالتبع مانند صرف نمودن آنها در راه حج یا انفاق نمودن بر واجب النفقه و اداء دیون مطالبه
و امثال آنها قال الله سبحانه فی سورة التوبة والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم و
ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکنزون ظاهر تفسیر بعضی
است

است که آنکسانی که جمع میکنند طلا و نقره را و ذخیره میکنند آنها را و انفاق نمیکنند در راه خدا
پس بشارت ده ایشان را بعذاب دردناک روزی که میگدازند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند
با آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند این است آن چیزی که جمع و ذخیره
کرده بودید از برای نفوس خود پس بچشید عذاب آنها را بآنچه کرده بودید و کنز در اصل لغت عرب اگر چه
بمعنی مال مدفون است یعنی گنج لکن در این آیه شریفه بنا بر قول مفسرین بمعنی است که ذکر
شد پس اختصاص ندارد حکم مذکور بگنج بودن طلا و نقره بلکه مراد مطلق جمع و ذخیره آنست
لکن باتفاق علما اگر در مقام ادا حقوق واجبه خود باشد بنحوی که ذکر شد پس مطلق جمع بلکه
دفن آنها ضرری ندارد و گویا تخصیص این سه موضع بداغ کردن اشاره بآن باشد که مال را جمع کردی
از برای ذخیره بودن آبروی خود و از برای راحت و لذت خود از ماکول و ملبوس و از برای اعتنا
خود پس عذاب وارد شد بر سه موضع که محل این امور است **سی و سیم** ترک نمودن سفر
جهاد است بعد از دعوت شدن بسوی آن قال الله سبحانه وَمِنْهُم مَنْ يَقُولُ ائْذَن لِي وَلَا
تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ظاهر معنی آنکه از جمله منافقین آن
کسانند که در وقتی که می خوانی آنها را بسوی جهاد میگویند که رخصت کن مرا در ترک سفر نمودن
بسوی جهاد و مفکن مرا در بلا آگاه باش که این جماعت افکندند خود را در بلا و بدرستیکه جهنم
احاطه کننده است بکافران و فرو گیرنده است ایشان را و شأن نزول این آیه شریفه در وقتی آنست
که آنجناب امر نمودند اصحاب خود را بجنگ تبوک پس جد بن قیس که از طایفه بنی سلمه بود از
قوم خزرج برخواست و طلب اذن نمود از آن در ترک آن سفر و تکلم نمود بمضمون مذکور پس
آیه نازل شد و مراد او از مفکن در بلا شدت حرارت هوا یا بلیه مخالفت امر یا عزان می
باشد و مراد بآن بلائی که خود را افکند در آن بلای حرارت جهنم یا مخالفت امر است
سی و چهارم دوست داشتن و طلب نمودن زندگانی دنیا و خوش گذرانی آن

ما کذشتی از آخرت و با غفلت از آن بالمرة قال الله سبحانه فی سورة هود من کان یرید الحیوة
الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم
فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون ظاهر معنی آنکه
آنکسانی که طالب زندکانی دنیا و زینتهای آن میباشند ما جزای اعمال خیر ایشانرا مانند
صله رحم و اعطاء سائل و بنا کردن پلها و اعانت مظلومان و مانند اینها در دار دنیا
بایشان میرسانیم و در دار دنیا نقصی و الی دستکی معیشتی از برای ایشان نیست و این جماعت
در آخرت نصیبی و بهره ندارند مکر معذب بودن در آتش جهنم و نیست و نابود میشود اعمال خیر
ایشان در آخرت زیرا که جزای ایشان در دار دنیا بایشان رسیده است اذا عرفت وخوش
کنی از این معلوم شد این امر از کناهان کبیره است و متصف باین صفت مستحق آتش جهنم و معذب بان
میباشد و باید دانست که درین باب مؤمنین در خطر عظیم میباشند زیرا که هر چند ایشان
با محبت زندکانی دنیا و خوش کذرانی آن اعراض از آخرت نکرده اند ولی غافل از آن می
باشند و ظاهر آنست که قسم ثانی در عموم آیهٔ شریفه داخل است چنانچه در سورهٔ روم
میفرماید و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة
هم غافلون و این طعن است بر جماعتی که مد نظر ایشان زندکانی دنیا است و از آخرت
غافلند پس لحوظ آنست که مؤمن هر چند در خصوص تحصیل دنیا و طلب طول عمر اجماع
اظهار آن با آخرت نماید لا اقل داعی بر آن باشد بلکه بهتر آنست که در جز نیات این مطالب
امر آخروی را بنظر آورد مثل آنکه هر کاه در تحصیل دنیا و زینتی از زینتهای دنیا برمیاید
ارجاع آن با آخرت کند و آن را علت غائی قرار دهد مثل آنکه کوید خداوندا طول عمر من
عطا فرمای تا تحصیل آخرت بان نمایم و وقتی که متزین بزینت دنیا میشود مد نظر تفاخر
بغیر نباشد که محض دنیا شود بلکه در نظر او اظهار نعمتهای خدا باشد یا شوکت و عزت

ایمان

در زینت ایمان و اسلام منظور او باشد مجملاً ختم از ابواب و مثوبات الهی نماید مثلاً اگر
غذای لذیذ می‌خورد محض لذت نفس منظور او نباشد بلکه تقویت بر عبادت منظور
او باشد و بدانکه از آیه شریفه ظاهر میشود که کسانی که طالب دنیا و محض زینت آن میباشند با
رفاهیت و صحت بدن از برای ایشان بهتر است از کسانی که مطلب ایشان آخرت است و
آنکه در صنف اول فراغت و رفاهیت آنها بجزای اعمال حسنه آنهاست و در آخرت به کیفر
بدارند و در صنف ثانی محنت و الم ایشان بجزای معاصی آنهاست تا پاک و مطهر شوند
از برای داخل شدن بهشت و اصلا گرفتاری از برای ایشان نباشد و درین باب حکایات
و اخبار بسیار وارد شده است که ذکر آنها باعث طول این مختصر میشود عاشر و عشرون
رکون باهل ظلم است قال الله سبحانه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون
الله من اولیاء ثم لا تنصرون یعنی رکون ننمائید بسوی کسانی که ظلم میکنند بلکه حتی
کنید و اخذ عذاب الیم دریابد شما را و نخواهد بود از برای شما بغیر خدا دوستی که دفع کند
عذاب را از شما و خدا هم یاری شما نخواهد کرد در دفع آن و یا آنکه در دنیا یاری کند شما را
از شر دشمنان شما در تفسیر رکون معانی آن بسیار فرموده‌اند و از ده معنی در کتب تفاسیر
شده است مودت نصیحت اطاعت داخل شدن در زی تعظیم ذکر و استدامت آن
اطمینان اظهار رضا بفعل و مصاحبت نمودن و مصادقت و مداهنت مطلق میل قلیل
و در حدیث وارد است که داخل معنی آیه است آنکسی که دوست داشته باشد بقای ظالم
را از جهت منتفع نمودن آن و مراد بنصیحت درین مقام راه نمائی اوست در امر ظلم و مراد بداخل
شدن در زی متلبس شدن بلباس و رفتار نمودن برفتار اوست هرچند در طریق
معاشرت باشد و مراد بمداهنت حمایت نمودن آن است و مراد بمداهنت مدارا با
در نهی از اعمال او و بیاید دانست که مراد بظالم اعم است از قومی که ظلم بضعیف کند بلکه هم

کسانی که ظلم بر شأن خود کند بلکه آنکسانی که مرتکب معاصی می شوند چون ظالم بر نفس
می باشند پس بنابراین رکون بایشان در این صورت یکی از این معانی مورد آیه می شود
بلکه می توان گفت که رضای باعمال شنیعه نفس خود داخل در آن می باشد و از آیه شریفه
آنکه رکون بظالم از گناهان کبیره است بلکه از اعظم کبایر میباشد و اجتناب از این
در کمال عسرت است و گویا از این جهت است که از سید انبیا صلی الله علیه و آله مرویست که
فرمودند شیبتنی سورة هود یعنی پیر کرد مرا سوره هود بیست و ششم مایوس
شدن از رحمت خداوند ذو الجلال است قال الله سبحانه فی سورة یوسف حکایة
عن یعقوب ع ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
ترجمه این آیه شریفه آنست که حضرت یعقوب ع بپسرانش میفرماید بروید و تجسس کنید
از یوسف و بنیامین برادرش و مایوس نشوید از رحمت خدا بدرستی که مایوس نمیشود
از رحمت خدا مگر کسانی که کافرند و خلاق عالم تقریر قول یعقوب فرموده اند پس
از این آیه شریفه معلوم می شود که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است بلکه از اشد کبایر
است زیرا که آنرا در حکم کفر شمرده اند و در سوره زمر فرموده قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی بگو ای بندگان من
که مرتکب معاصی شده اید ناامید نشوید از رحمت خدا بدرستی که خدا بخشاینده است
جمیع گناهان را و در اخبار ائمه اطهار یأس از روح الله و قنوط از رحمة الله و از گناهان
کبیره اند و فرق در میان این دو فقره را در صافی ذکر نموده باین نحو که یأس از روح الله
در امور دنیویه و قنوط از رحمة الله در امور اخرویه است و موافقت دارد با توجیه مذکور
در آیه شریفه زیرا که در آیه شریفه نیز اول در امر دنیوی است و ثانی در امر اخروی
بیست و هفتم و بیست و هشتم شکستن عهدی که با خدا کرده و قطع نمودن چیزی

که خدا

که امر بوصل ان فرموده قال الله سبحانه فی سورة الرعد والذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئك لهم اللعنة ولهم
سوء الدار یعنی انکسانیکه میشکنند عهدیرا که با خدا کرده اند یا قطع کنند چیزیرا
که خدا امر بوصل ان فرموده است و فساد میکنند در روی زمین انکسانی اند که از برای
انهاست لعنت و از برای انهاست بدی عاقبت خانه بد و جمع کثیر از مفسرین گفته اند که مراد
عذاب جهنم است و از برای شکستن عهد معانی بسیار ذکر نموده اند اول عهد روز الست دوم
عهد طاعت او بلسان نبی او سیم عهد غدیر خم چهارم عهد الزامی یعنی اعم از عهد قسم
و نذر و یمین بلکه مطلق شروط و عقود و علی ای حال احتیاط در ترك جمیع مبتلا
بلکه احتمال کبیره بود در جمیع انها میباشد خصوصا بر تقدیری که لفظ محمل باشد
رعایت جمیع احتمالات مقتضای قواعد انها میباشد زیرا که از قبیل شبهه محصوره
به میباشد با یقین بتکلیف که احتیاط در او لازم است بیست و نهم کفران نعمت الهی
است قال الله سبحانه فی سورة ابرهیم و اذ تأذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید ظاهر معنی این شریفه آنست که بیاد اورید زمانی که اعلام
و اخبار فرمود پروردگار شما قوم بنی اسرائیل را اکر قسم یاد میکنم که اکر شکر کنید نعمت
مرا هر اینه زیاد میکنم نعمت را بر شما و اکر کفران نعمت کنید بدرستیکه عذاب من شدید است
و معنی شکر نعمت انستکه اقرار کند بنعمت بودن ان و انکه ان از جانب الهیست و
بزبان حمد الهی را بجا اورد و در بعضی از احادیث معتبره وارد شده که چون
چنین کند ان نعمت براو افزوده شود پیش از انکه حمد او تمام شود و بیان امور یکه
بر شکر نعمت مترتب میشود بسیار است از وفور نعمت اخبار در این باب وارد
شده است بسیار است و همچنین اموری که بر کفران نعمت مترتب میشود از نقصان

نعمت که بعض از انها را در اوایل کتاب جامع السعادة ایراد نموده‌ام که این وجیزه گنجایش ذکر انها را ندارد و علی ای حال شکی نیست که کفران نعمت از گناهان کبیره است و در اخبار تصریح بر ان

وارد شده است ششم قنوط عن رحمة الله یعنی ناامیدی از رحمت پروردگار هفتم

قال الله سبحانه فی سورة الحجر و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون و اصل کلام از

حضرت ابراهیم است و حق تعالی ان را تقریر فرموده است و حاصل معنی ان است که نا

امید نمیشود از رحمت پروردگارش مگر گمراهان و در بعض از اخبار وارد است

که کل ضلالة لن یغفر لنا یعنی هر گمراهی در اتش است پس کبیره بودن ناامیدی از رحمت

الهی ثابت است و در حدیث عقل و جهل از جنود جهل شمرده شده است چنانچه

ضد ان که رجاء رحمت الهی است از جنود عقل شمرده شده است بلی کلامی که هست

در ین است که سابق بر این یاس از رحمت الهی از گناهان کبیره شمرده شد پس چه

فرق است در میان یاس و قنوط علامه مجلسی علیه الرحمة در واقع سه فرق در میان انها

ذکر نموده است یکی انکه یاس در امور دنیویه است و قنوط در امور اخرویه چنانچه سابقا

اشاره بان نمودیم و لکن این فرق با ایه ابراهیم موافقت ندارد دوم انکه قنوط ناامیدی

از رحمت است با استحقاق و یاس ناامیدی از رحمت است بدون استحقاق رحمت

سیم انکه احدهما در ایصال ثواب است و دیگری در رفع عقاب هفتم تبذیر است

یعنی صرف مال بیموقع قال الله سبحانه فی سورة الاسری و لا تبذر تبذیرا ان المبذرین

کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا یعنی تبذیر مکن تبذیر کردنی

زیرا که انکسانی که تبذیر میکنند برادران شیاطین اند و شیطان پروردگار خود را

کافر بود و مراد با اخوة در ین مقام کمال مشابهت است پس ثابت می شود مبذر با شیطان

در اظهر صفات او و از انجمله است استحقاق عذاب اخروی خصوصا با تصریح بکفران پس

ایه

این شریفه کالصریح است در انکه تبذیر از گناهان کبیره است بلی کلام در توضیح معنی تبذیر
است و فرق ان با اسراف و انچه از کلمات مفسرین ظاهر می شود ان است که تبذیر عبارت
از صرف کردن مال است در جائی که سزاوار نیست صرف کردن در ان و بعضی گفته اند
هو صرف المال فی غیر المحل او المحل یعنی در موضع حرام یا بی موقع و از قسم اول است تنها
کردن جمعی را از جهت شرب خمر یا غنا یا با علم بانکه غیبت مسلمانان در ان شود یا در [illegible]
در ان بسته شود تا بمهید اضرار مسلمانان یا فسادی در بلد شود و امثال اینها پس ان صرف
مالی که در امثال این ضیافات می شود تبذیر است بی اشکال و از گناهان کبیره است و در ان
گناهان کبیره است و از قسم ثانی ملکه از ظاهر ادان است تضییع و اتلاف ان بطریق [illegible]
یا ملاعبه مانند تخم جنگی و امثال ان یا از روی غضب مثل شکستن ظروف یا سوختن
رخوت از حال تغیر یا از راه تعصب و اظهار عزت و عدم اعتنا بمال یا بد انداختن
مالی در مزبله یا در دریا و چاه مجملاً معیار در قسم ثانی صرف مال است بنحوی که در نظر
عقل و اهل عرف قبیح باشد و از این باب است زینتهای بی موقع که در شرف تضییع شد یا
مانند زنگ طلا پای مرغ و کبوتر بستن و باشخاص ملی بدون غرض و فایده بخشش نمودن
بنابرین معیار دلیل بر حرمت تبذیر از عقل هم وجهی دارد علاوه بر ایه بلی کبیره بودن ان
بعقل ثابت نمیشود و فرق میان اسراف و تبذیر ان است که تبذیر صرف مال است در محلی
که سزاوار نیست و اسراف صرف مال است در محلی که سزاوار است بیش از قدری که سزاوار
است و معیار ان نیز قبح عرفی است چه در کم و چه در کیف چه در ماکل یا مشارب یا ملابس
یا مساکن و ان نیز حرام است زیرا که نهی صریح در قران مجید وارد شده است بلکه از
کبایر است چنانچه میاید ششم قذف محصنات است بزنا بدون اشهاد معتبر
یعنی نسبت دادن زنا بزنی که متجاهره بزنا نباشد در حالتی که چهار شاهد با او نباشد

باشد قال الله سبحانه فی سورة النور والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة
شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون
الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم یعنی آنان که نسبت
میدهند زنان عفیفه را بزنا پس نمی‌آورند چهار شاهد برای صدق دعوای
خود پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه و قبول نکنید شهادت ایشان را هرگز و ایشانند
فاسقان مگر آنکسانی که بعد از نسبت مذکور توبه کنند و عمل صالح بجا آورند پس
بدرستیکه خدا بخشاینده مهربان است و دلالت آیه شریفه بر کبیره بودن نسبت مذکوره
ظاهر است زیرا که بمجرد تحقق این نسبت حکم بفسق آن نسبت دهنده فرموده و آن نمیشود
الا با کبیره بودن آن نسبت زیرا که گناه صغیره بمجرد صدور باعث فسق نمیشود بلکه با اصرار
باعث آن میشود و در عنوان بعد شواهد دیگر از آیات کریمه بر کبیره بودن این نیز
بیاید و بدانکه حکم مذکور مخصوص است بغیر زوج پس اگر زوج نسبت زنا دهد
بزوجه خود پس اگر اشهاد معتبره دارد پس اگر لعان نکند حد قذف میخورد و بعید نیست
که گوییم فاعل کبیره هم شده است بجهت آن نسبت و اگر لعان کند زوج حد قذف از او
ساقط میشود و حد زنا بر زوجه ثابت میشود پس اگر زوجه نیز لعان کند حد
زنا نیز از او ساقط میشود و بعد از تحقق لعان حرمت مؤبده در میان ایشان حاصل
میشود و کیفیت لعان و صورت آن را با بقیه احکام آن در کتب فقهیه خود در عشیه
را چنین بتفصیل ذکر نموده‌ام هر که خواهد رجوع بآنها نماید بیست و یکم کبیره
افک است و ملخص آن مراد با افک بهتان است یعنی نسبت دادن معصیتی و مانند آن بمسلمانی
با عدم علم بآن و مراد بتلقی آن قبول کردن و گفتن شنوده کردن بآن است و دلیل بر کبیره بودن
بهتان آیه شریفه است قال الله سبحانه ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا

لکم

لکم بل هو خیر لکم لکل امرء منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم تا انجا
که میفرماید ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والاخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب
عظیم یعنی بتحقیق که انکسانی که تهمت زدند شما را مردمانی بودند معهود از شما گمان
نکنید که این تهمت بد است از برای شما بلکه این تهمت نفع است وخیر است از برای شما
بجهة اجری که بشما داده می شود در صبر شما ودل سوختگی شما وعقاب تهمت زنندگان شما
زیرا که هر یک از ایشان مستحق شدند عقاب این تهمت را وانکسی که از اول انشاء از او بود
واصل ان تهمت را در میان اورد از برای او است عذاب عظیم واگر فضل خدای تعالی شامل
حال شما نشده بود ای تهمت زنندگان هر اینه رسیده بود بشما جزای انچه کرده بودید
عذاب عظیم و در شان نزول این ایات میان خلافست در میان مفسرین بعد از اتفاق ایشان
در انکه در تهمت زدن عایشه یا محل تهمت شدن او وارد شده است واول مشهور
در میان شیعه است وتفصیل ان بنحوی است که زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که انجناب فرمودند که در وقتی که ابراهیم پسر حضرت رسول صلی
الله علیه واله وفات نمود انجناب را اندوه عظیم رخ نمود پس عایشه در مقام تهمت
ماریه قبطیه که جاریه مدخوله انجناب ومادر ابراهیم بود بر امد گفت چرا اندوهناکی
بر طفلی که از ان شما نبود بلکه نطفه او از جریج قبطی بود پس انجناب علی بن ابی طالب را
امر فرمودند بقتل جریج پس انجناب شمشیر برداشته بطلب جریج رفته او را باغی یافت
یافته پس چون جریج انجناب را غضبناک دید بنخلی بالا رفت پس انجناب نیز عقب او
بالا رفتند پس جریج خود را از نخل افکند به پشت افتاد پس نمایان شد محل عورت او
ونظر انجناب بر ان محل افتاد دیدند که او ممسوح است یعنی الت مردی وزنی هیچ یک
ندارد پس انجناب عود نمود بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وعرض کردند که

که چون مرا مامور بامری در واقعه میفرمایی بر من لازمست بجا آوردن امر هر چند منکشف شود
بر من که اصل آن واقعه که بنا عرض کرده‌اند بی اصل بوده است آنجناب فرمودند بلی یا علی
باید متابعت واقع باید نمود پس حضرت امیرالمؤمنین باعتاب عرض کردند که قسم بآن
خدائی که ترا مبعوث فرموده که جریح ممسوح و آلت مردی و آلت زنی نداشت پس آن
جناب حمد الهی بجا آوردند که اهل بیت ما را از ارتکاب معاصی حفظ فرموده است وجه
دوم مشهور در میان سنیان است و مجملی از مفصل آن واقعه اینست که در غزوه بنی المصطلق آن
جناب عایشه را با خود برده بودند پس بین راه شبی بجهة قضاء حاجت از کجاوه بیرون
آمد پس گردن بند او گسیخته دانه‌های آن ریخته شد او در تجسس و جمع آنها بود که شتر
کجاوه او در میان شتران روان کردند پس چون عایشه برگشت که داخل کجاوه شود شتر او
رفته بود و صفوان بن معطل که عقب مانده از عسکر رسید عایشه را چون یافت شتر
خود را خوابانیده بکناری رفت تا عایشه سوار آن شد و صفوان شتر را مهار نموده تا بعسکر
رسیدند پس عبدالله بن ابی سلول که یکی از منافقین بود در مقام بهتان عایشه و صفوان
برآمد جماعتی را در دور خود جمع نموده انشاء این سخن نمود که زوجه پیغمبر شما شبی را تا صبح
با صفوان بسر برده بیکدیگر مشغول بودند صبح او را بعسکر رسانید و مراد بالذی تولی کبره
عبدالله ابن ابی سلول است پس آنجناب وارد مدینه شدند این سخنان بسمع شریف آنجناب
رسید مدتی با عایشه بی لطف شدند و بعد از آن حضرت چندی بخانه پدر رفت از ما در
خود شنید که منافقان در باب او این سخنان را گفته‌اند شبی سبب بی لطفی حضرت را دانست و بخانه
... و آرام نگرفت پس آنجناب مشورت با سعد و صبا و اسامه بن زید نمود آنجناب عتب
در مفارقت و اسامه بر عکس ترغیب نمود پس مقارن این احوال این آیات در برائت عایشه
نزول یافته و از این حال خبر رسید این نوع بهتان البته مطلق بهتان است مجموع این آیات ظاهر

می بود

ظاهر می‌شود چنانچه معنی اثبات مطلق بهتان بلکه مطلق کذب است و در ذیل این آیات می فرماید
یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین و مطلق بهتان از امثال این بهتان است و از آیه
شریفه چنین ظاهر می‌شود که مطلق بهتان در حکم کفر است و بدانکه در کبیره بودن بهتان
لازم نیست که بهتان زننده عالم باشد بعدم وقوع بلکه همان قدر که عالم بوقوع نباشد
همین حکم دارد هر چند مظنه بوقوع داشته باشد پس در کل این صور اجتناب لازم است چنانچه
از آیه که ذکر خواهد شد ظاهر می‌شود طعن تلقی بهتان و قبول کردن و گفتن و شنود کردن
بان پس کبیره بودن آن از بعضی از همین آیات ظاهر می‌شود و هو قوله سبحانه اذ تلقونه
بالسنتکم و تقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم و لولا اذ سمعتموه
قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم
مؤمنین یعنی آن زمانی که قبول کردید و استماع نمودید بمجرد گفتن بعض از شما آن بهتان را
و گفتگو کردید بالکید چیزی را که عالم بان نبودید و پنداشتید که بهتان زدن و گفتگو
کردن بان امر سهل است و حال آنکه در نزد خدا این گناهی است عظیم و بایست آن زمان که
شنیدید بگوئید که از برای ما جایز نیست که گفتگو کنیم بان بسیار عجب است از ما اگر تکلم بان
کنیم زیرا که آن بهتانی است عظیم موعظه میفرماید خدا شما را و خوش ندارد که شما عود کنید
بمثل چنین عملی اگر ایمان بخدا آورده اید **شصت و یکم** حب تشییع فاحشه است یعنی دوست شصت و یکم
داشتن آنکه منتشر شود نسبت قبیح مثل اخذ معاصی قولیه یا فعلیه قال الله سبحانه ان الذین
یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الآخرة و الله یعلم و انتم
لا تعلمون یعنی بدرستیکه جماعتی که دوست میدارند آنکه منتشر شود نسبت فا[illegible] اعمال
قبیحه در میان مسلمانان از برای آن جماعت است عذابی دردناک در دنیا با جاری
حد یا تعزیر بر ایشان یا نزول بلیات و در آخرت عذاب جهنم و خدا داناست بانچه در سینه‌های

ان جماعت از محبت انتشار فاحشه و شناعت ایشان آنکه حد اسباب ما فی الصدر و شمار را با خدا
سبب اند شد تا فتح شیوع فاحشه را دوست میدارند و از عموم آیه شریفه ظاهر می شود بنا بر
تفسیر بعض اهل لغت و تفسیر که مراد بفاحشه درین مقام خصوص زنا و امثال آن نیست بلکه
مطلق معصیت و مفاسد اعمال و اقوال است مثل کسی که خبر داشته باشد در خصوص
مسلمانی آنکه نسبت دزدی یا شرب خمر یا قمار یا عیب مؤمنین باحدی ایشان یا کبر باد
منتشر شود باینکه مسلمانی مشهور شود بیکی از این اعمال قبیحه و معلوم است که بروز این محبت
بانتشار او می باشد و هرچه این عمل از ایشان یا اظهار یا اظهار باین که بگوید چون می
شد که فلان مشهور میشد بدزدی مثلا و آیه شریفه کالصریح است در اینکه بر این قصد
و میل حد جاری می شود یعنی تعزیر و بعید نیست که بر نقل به علم باین صفت و د
مستحق تعزیر شود و آنچه ذکر شد شامل صدقان واقعه می باشد بلی کذب باشد
است بجهت معصیت کذب نیز یعنی معصیت بوده آن از دو جهت است یکی کذب و دیگری حب تشیع
فاحشه چنانچه در جواب او اگر آن نسبت را ذکر کند از سه جهت معصیت است که تهمت غیبت
است و از حضرت صادق ع ماثور است که هر که نسبت دهد معصیتی را بمسلمانی یا آنکه
دیده باشد فعل آن معصیت را از او یا شنیده باشد از او قولی را که گناه باشد او نیز
داخل درین آیه شریفه است و در حدیث دیگر وارد شده که اگر بتواتر بر تو معلوم شود
ذکر آن مکن و در حدیث دیگر وارد شده از رسول خدا ص که فرمودند من اشاع فاحشة
کان کمبتدیها یعنی کسیکه منتشر کند صدور معصیتی را در مسلمانی مثل آن است که خود مرتکب
آن معصیت شده باشد و بدانکه درین مقام فائده مهمه ایست و آن اینست که در آیه چون
نون که کلام در آن بود آیه میباشد که بر سبیل احتمال دلالت میکند بر آنکه مخالفت امری
از اوامر الهی گناه کبیره است و هو قوله تعالی فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة

او يصيبهم عذاب اليم يعنى پس بايد بترسند آنكسانى كه مخالفت ميكنند امر پروردكار را از
آنكه برسد بايشان بليه در دار دنيا يا برسد ايشانرا عذاب دردناك در آخرت و مكرر ذكر
شد كه بناء كبيره بودن معصيت بر آنست كه وعيد عذاب آخرت در آن باشد و مؤيد اين
معنى است آيات بسيارى كه صريحا دلالت ميكند بر وعيد عذاب آخرت بر مطلق نافرمانى
خدا مثل قوله تعالى و من يعص الله و رسوله فان له نار جهنم يعنى هر كه نافرمانى خدا كند پس آتش جهنم
از براى او آماده است و بعضى از علما قايل بمضمون آن شده اند مانند شهيد ثانى عليه الرحمة
در كتاب روضه و سيد الاواخر در كتاب رياض بر آنكه ظاهر كلام ايشان اين است كه اخلال
بواجبى از واجبات ناقض عدالت است و اكر علما قايل بآن نيستند على سبيل الاطلاق بلكه ظاهر
ايشان آنست كه واجبات بر دو قسم است بعضى از آنها ترك آن كناه كبيره است مانند صلوة
و زكوة و حج و امثال آنها و در بعضى ديكر از آنها حكم بكبيره بودن ترك آنها محل اشكالست بلكه عدم
آن اظهر است مانند ترك رد سلام و ترك قسم زوجه با اتفاق اين بر هيچ يك از آنها تجديد
بدون اصرار بر كبيره نيست و ناقض عدالت نباشد بمقتضاى اصول و قواعد شريعت و اما
آيه شريفه پس از دلالت آن جوابهاى بسيار مى توان كفت از آن جمله اين است كه مراد مجرد مخالفت
امر و ترك مامور به نباشد بلكه مراد اعراض است باين معنى كه انكار كند وجوب اطاعت
الهى را و شكى نيست كه آن از شعب كفر است و فاعلش مستحق عذاب آخرت بلكه مستوجب خلود در
جهنم ميباشد و شيخ طبرسى تصريح بآن نموده است جواب ديكر آنكه كبيره آنست كه وعيد بر عذاب
آخرت بر سبيل تعيين در آن شده باشد و در اينجا چنين نيست زيرا كه مردد فرموده است
جزاى مخالفت امر را در ميانه بليه دنيويه و عذاب اخروى و اما جواب از آيه و من يعص الله
و امثال آن پس باين نحو است كه كوييم مراد بآن مسافه و سركشى است پس آن نيز از شعب كفر است
يا كوييم كه مراد فعل كبيره است و الا لازم مى آيد كه كل معاصى كبيره باشد چنانچه جمعى قايل بآن شده اند

والملائکه صغیره را بعضی از معاصی اضافی میدانند و این قول خلاف مشهور و مخالف تحقیق
است و بیان آن را در کتاب غایة القصوی بسط تمام نموده ام سی و سیم و سی و چهارم و سی و پنجم
و سی و ششم و سی و هفتم الی هفتاد و دوم اسراف و تقتیر و قتل نفس و زنا و شرک است
قال الله تعالی فی سورة الفرقان وعباد الرحمن الذین یمشون فی الارض هونا الی ان قال
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما والذین لا یدعون مع الله
الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق
اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا ظاهر معنی آیات شریفه آنست که بندگان
خاص خدا آنکسانی اند که هر گاه صرف مالی میکنند اسراف و زیاده روی در آن نمیکنند
و تنگ گیری نیز نمیکنند و حد وسط و اعتدال را رعایت میکنند در صرف اموال و آنکسانی
اند که با خداوند ذو الجلال دیگری را پرستش نمیکنند و آنکسانیند که قتل نمیکنند نفسی را که
حرامست قتل آن بالذات که آن غیر کافر اصلی حربی است مگر آنکه قتل او حلال شود بسببی از
اسباب مثل قصاص یا بسبب حدی از حدود یا بسبب عروض ارتداد یا بسبب سعی او در فساد
در ارض که از محارب گویند و آنکسانیند که زنا نمیکنند و هر که یکی از این اعمال بد کند بجا
آورد مر بسد باد روز قیامت جزای گناه آن و مر بود ایام بقاء از گناه در دار دنیا
عذاب او وارد میشود در آن روز و بعد از انقضاء روز قیامت مخلد میشود در عذاب
با خواری و مذلت و احتمال دارد که معنی مضاعف آن باشد که هر آنکه عامل هر پنج معصیت
باشد مثلا بجهت هر یک عذاب علیحده دارد و تداخل نشود و تقریب آیات شریفه بر مجموع مدعی
مبنی بر آنست که اسم اشاره در ومن یفعل ذلک راجع باشد بجمیع اخیر ذکر شده است تا
از معاصی و اختصاص باخیر نداشته باشد چنانچه تصریح کرده است بآن بعض از مفسرین و آن
نیز ظاهر است و اگر اختصاص باخیر میداشت مناسب آن بود که بفرماید ومن یفعله بجای ومن

یفعل

تفعل ذلک و بدانکه معنی تقتیر واضح است و ان تنگ گرفتن است در انفاق واجبه النفقه بلکه در
رسانیدن حق هر صاحب حقی بان واما اسراف پس سابق بر این اشاره بمعنی ان و فرق در بیان
ان و تبذیر نمودیم و ذکر شد که تبذیر صرف مال است در انچه سزاوار نیست و اسراف صرف مال است
در انچه سزاوار است زاید بر قدری که سزاوار است و مال ان بقبح عقلی منجر می شود و از
اقسام ان است زیادتی در ماکل و ملابس در انظار از جهة نمایش زاید بر تحقق ان
جهة مغرور نمودن خلق بوجود غنی در او تا باو اعتماد کنند و باو بقرض یا نسیه بدهند
هفتاد و یکم هفتاد و دوم هفتاد و سیم هفتاد و چهارم لواط و تقبیل غلام
بشهوة و سحق و خوابیدن دو مرد برهنه در لحاف واحد اما لواط فقد قال الله تعالی فی سورة
الشعراء اتاتون الذکران من العالمین وتذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم
عادون ظاهر معنی این ایه بنا بر تفسیر ان است که حضرت لوط در مقام توبیخ قوم خود میفرماید که ایا
مجامعت میکنید با مردان و وا میگذارید انچه پروردگار شما از برای شما خلق فرموده از زنان
و از این جهة شما مستحق سرزنش نیستید بلکه شما ظالمید در این عمل و مراد بمن العالمین انست که این
عمل قبیح در میان جمیع مخلوقات از حیوانات این عمل را واطئه مخصوص شما است حتی انکه غیر
انسان از سایر حیوانات این عمل را نمیکنند و قبیح می شمارند مثل خر و اسب و مرغان و غیر ان
و احتمال دیگر انکه مراد ان است که هر مردی که در اطراف و حدود شهر شما عبور کند او را در این
مقام در میاورید چنانچه مذکور است که قوم لوط میرفتند بجهت بیرون شهرستان که
ظاهرا در میان نهروان و کوفه بوده و در راه قافله میایستادند و سنگ ریزه و ریگ می
انداختند و از هر ریگ که بیکی هر مردی از اهل قافله می خورد ان مرد منکوح او بود و اموال او
بهم جهاز از برای او بود و بالجمله کبیره بودن این عمل از جمله ضروریات است و شاهد بر ان
از وجوهی است اولا انکه حد بر او جاری است بحد شدید مثل انکه یکی از پنج طریق باید

باید او را از طرف شانند یا بکردن زدن یا بسوزانیدن یا از کوهی و امثال ان او را انداختن یا
سنگسار کردن یا دیواری بر او خراب کردن بلکه وارد است که اگر بعد از سوزانیدن او را
بکشند جسد او را بسوزانند و بر صغیر حدی نیست و نابالغ فاعل را از اعادی شمرده اند و ان
بمعنی ظالم است و ظلم از کبایر است چنانکه در سورهٔ عنکبوت تصریح بظالمیان نموده اند
قال الله سبحانه انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین و ثانیا در همین سوره
از ان فاحشه نامیده قال سبحانه انکم لتاتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین
و فاحشه گناه کبیره را گویند بلکه در بعض اخبار وارد است که این حد و ورد مثل تحدید
و مانند ان می باشد و اما ادخال بعض ان کفر است و بعض علما بمضمون ان نجس فتوی گفته
و چنانکه مفعول در حکم فاعل است پس جمیع احکام لواط در ان نیز جاری است بر تقدیر اجماع
شرایط در ان از مکلف بودن و مختار بودن و امثال انها بنحوی که در کتب فقهیه تفصیل از ان
بیان نموده ایم و اما تقبیل غلام یعنی بوسیدن ان از روی شهوت پس اخبار بسیار بر تعذیب
ان وارد شده پس ان نیز از کبایر است چنانچه در حدیث مشهور وارد است که من قبل
غلاما بشهوة لعنته ملائکة السماء و ملائکة الارضین و ملائکة الرحمة و ملائکة الغضب
یعنی کسیکه ببوسد پسری را از روی شهوت لعنت کنند او را فرشتگان اسمان و فرشتگان زمین
و فرشتگان رحمت و فرشتگان غضب چنانچه در حدیث دیگر وارد است که من قبل
غلاما بشهوة [illegible] الجمه الله تعالی بلجام من النار یعنی کسیکه ببوسد پسری را از روی شهوت
بفرماید حق تعالی لجام کند او را بلجامی از اتش در اخرت و در حدیث دیگر از بعضی اصحاب
وارد است که کسیکه چنین کاری کند مثل کسی است که مادر کشته باشد و بالجمله کبیره بودن
ان بی اشکال است و فقها حکم کرده اند بوجوب تعزیر بر ان و اما سحق بفتح سین و سکون
حا پس ان در لغت عرب بمعنی سائیدن و نرم کوب کردن است و در عرف شرع عبارت

از فاحشه شنیعه که در میان دو زن واقع شود بانکه زنی بمالد فرج خود را بفرج زن دیگر
از روی شهوت ولذت با انزال باید و نان وان از جمله گناهان کبیره است بی اشکال و دلیل
بر ان عموم منزلة است چنانچه در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرمودند
السحق فی النساء بمنزلة اللواط فی الرجال و شاهد بر ان ثبوت حد است بر فاعله و مفعوله
زیرا که بعد از ثبوت صد تازیانه بر هر یک از انها باید بحکم حاکم شرع بزنند بلکه جمعی از
علماء قائل شده اند که اگر یکی از انها محصنه باشد باید بیکی از حد و دلواط محدود شود
که مال انها کشتن است و اگر سه دفعه حد تازیانه بر ایشان جاری شود در دفعه چهارم کشته
می شود اجماعا و بعضی در دفعه سیم گفته اند و بعد از انکه نزد حاکم ثابت شود این عمل شنیع
توبه هم ثمری ندارد یعنی سقاط حد از انها نمیشود و در اخبار کثیره وارد است که این عمل قبل
لواط از قوم لوط ناشی شد و در میان ایشان هر دو شایع بود که مردان ایشان لواط می کردند
و زنان ایشان مساحقه می نمودند پس غضب بر ایشان وارد شد که شهر ایشان زیر و زبر
فرمودند و بالمره هلاک شدند حتی انکه اگر یک نفر از ایشان از ان شهر خارج بود سنگ
از اسمان بر او باریده شد تا هلاک شد و در بعضی از اخبار وارد است که جمعی از زنان بخدمت
حضرت صادق علیه السلم امدند و سؤال کرد یکی از انها از انجناب از حکم سحق پس انجناب فرمودند
که حد ان حد زانی است پس یکی از انها گفت که ان در قران هست پس انجناب فرمودند که بلی
در قران هست انها اصحاب رس است که حق تعالی در قران ذکر فرموده ... انکه بعضی از
مفسرین اصحاب رس را گفته است همان زنانی اند که این عمل شنیع را میکردند و غضب بر ایشان
وارد شد با علیه در کبیره بودن ان علاوه بر عموم منزلة مذکور شد دلیل علیحده می باشد
و اما خوابیدن دو نفر غیر مزاوجین در زیر لحاف واحد پس ان از گناهان کبیره است علی
الظاهر زیرا که در کلمات علماء تعریض بهر دو لازم است اجماعا بلکه در حدیث علوی علیه السلم

وارد شده که انجناب هرگاه می یافتند دو مرد را در زیر لحاف واحد حد تنا بر هر یک از ان

دو جاری میفرمودند و بعضی از علما قائل بران شده اند و اگر مکرر شود از ایشان این عمل

بعد از ثبوت و تعزیر در اثنا در دفعه چهارم بعضی قائل بقتل ایشان شده اند و علی ای حال

شهادت خطر در ان میباشد و اگر بالذات کبیره نباشد چون که اصرار لازم است عادة پس

منجر بکبیره می شود بی اشکال و فرقی نیست در میان انکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن یا

خنثی جابهم در جنة الماوی نظم او در ده گفته ام نیواجتماع الاثنین او ذکرین او ملفقین

و فرقی نیست نیز در میان انکه خویش باشند یا بیگانه برهنه باشند یا پوشیده علی الاظهر

خلافا للبعض بتفصیلی که در کتاب مزبور و غیر ان ذکر کرده ام بلی در حال اضطرار مثل سرما

شتا یا بدیل انحصار و اندازه رخصت دارند بقدری که دفع ضرورت بان شود و شرط دیگر

تکلف بودن طرفین است یکطرف باممیز بودن طرف دیگر و خوابیدن اطراف دیگر کرسی هم

طریقت بلکه فرد اخل در عنوان مسئله نیست و جایز است زیرا که الملاقات منع منصرف بان

نمیشود و جنابهم سره بر جوانیز مستقر است هفتاد و یکم هفتاد و ششم هفتا

نیز هفتاد و هشتم هفتاد و سیم خریدن غلام یا جاریه غناخواندن از جهة غناخوا

و غناخواندن و گوش دادن بان و خریدن کتابهای ایام جاهلیت و انکه قصهای انها را از

برای مردم بخواند و گوش دادن بان قال الله سبحانه فی سورة لقمان و من الناس من یشتری لهو

الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین و نزول ایه

بنابر قول اکثر مفسرین چنانچه شیخ طبرسی ذکر نموده است در باب مردی بوده که خرید جاریه

را که غناخوان بود از برای او شب و روز و بعضی از مفسرین ذکر نموده که در وداین شریفه در

باب نضر بن حارث شده که تجارت می نمود بسوی فارس از برای خریدن کتب حکایات ایام

جاهلیت و قصه می نمود از برای کفار قریش و میگفت بدرستیکه محمد قصه میگوید از برای شما

نضر

قصه اسکندر و اسفندیار و سایر پادشاهان عجم را پس مایل شدند بقصهای او و ترک نمودند
شنیدن قرآن پس بنابر بیان نزول اول معنی لهو الحدیث غناست چنانچه اکثر مفسرین
برانند و بنابر بیان مراد بلهو الحدیث کتب قصص ایام جاهلیت است و هر یک از اینها را لهو
الحدیث گویند زیرا که مشغول است بباطل و باز دارنده نفس از حق و علی ای حال پس معنی آیه
شریفه آن است که آن کسانی که میخرند بنده مغنی خواننده یا کتب قصهای جاهلیت را
از برای آنکه گمراه کنند مردم را از راه خدا در حالتی که اعتقاد بوزر و وبال این
عمل ندارند و استهزا و سخریه میکنند راه خدا از برای آن جماعت آماده است عذاب خوار
کننده دلیل بر بودن هر یک از این امور شکانه از آیه شریفه پیدا است زیرا که هرگاه خریدن
خواننده غنا کبیره باشد پس غنا خواندن و گوش دادن بآن بطریق اولی و همچنین حرمت خواندن
کتب قصهای جاهلیت و علامات جاهلیت و ملوک عجم هرچند صادق باشد مگر اینکه
از جهت مصلحت دینیه باشد استدلال نموده بر آن بهمین آیه شریفه علامه مجلسی علیه الرحمه
درین مقام است و نسبت داده از امیر مؤمنین دمویه نموده ما از روایتی که شیخ طوسی از
حضرت امیرالمؤمنین ع روایت نموده از روایتی که آنجناب دیدند مردی را که قصه
میگفت در مسجد پس تازیانه زدند او را و بیرون کردند او را از مسجد و بروایتی
که شیخ صدوق روایت نموده از حضرت صادق ع از رسول خدا ص که آنجناب
فرمودند هرگاه ببینند پیرمردی را در مسجد روز جمعه که قصه میگوید از اخبار
جاهلیت بزنید بسر او هرچند ریگی باشد و اما غنا خواندن و شنیدن پس حرمت
ذاتیه پس از گناهان کبیره است بی اشکال چنانچه در سوره حج میفرماید فَاجْتَنِبُوا
الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ بنابر تفسیر قول زور بغنا زیرا که عطف
بر بت پرستی ظاهر در کمال مشابهت است در میان آنها و اقل مراتب کبیره بودن غنا است

المجلسی در مقام منع قصهای گفتن
اهل

اگر بگوئیم که ظاهر دیگر آیات حرمت غناست در بعض اخبار صریحا حکم بکفر آن نموده اند و در
بعض اخبار فرمودند که ان بیته لا یؤمن الفجیعه یعنی خانه که غنا در آن می شود
ایمن نیست از آنکه اهل آن خانه مقارن از احوال بمیرند و در بعض دیگر وارد شده
که غنا حجابی است از رحمت پروردگار و در بعض دیگر فرمودند که در خانه که
غنا خوانند می شود دعا مستجاب نمیشود و در کتاب جنة المأوی اشاره باین اخبار
نموده گفته اند عربیه که جاء فی الکتاب تواتر النصوص فی ذا الباب فی بعضها بکفر
ذی الصیغة و بیتها لا یؤمن الفجیعه عن رحمة الرب هو الحجاب فی بیته الدعاء
لا یجاب و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت نموده که مردی آمد بخدمت حضرت صادق
ع و گفت که مرا همسایه گان هستند و ایشان کنیزان دارند که بغنا خوانند و گاهی می
کنند و عود می نوازند و گاه به بیت الخلا میروم برای شنیدن آن نشستن را طول می
دهم آنحضرت فرمودند که این کار مکن آن مرد گفت که بخدا قسم این کاری نیست که من
بپای خود بسوی آن کار روم یعنی بقصد شنیدن آن نمی روم بلکه بکاری دیگر
میروم امام ع فرمودند که آیا نشنیده قول خدا تعالی را میفرماید ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستیکه گوش و چشم و دل از اعمال هر یک
از اینها پرسیده می شود پس آنجناب فرمودند برخیز پس غسل کن و نماز کن پس بدرستیکه
که امر عظیمی از تو صادر شد اگر بر این حال بمیری بر بدترین احوال مرده باشی توبه کن
از این عمل و در بعض از احادیث وارد شده که چون حضرت آدم ع وفات نمود ابلیس
و قابیل جمع شدند و از جهت شماتت بنای ملاهی را گذاردند و از آن روز دف و غنا
شد و از حضرت امام رضا منقول است که بیاسر خادم فرمودند که هر که خود را از غنا
نگاه دارد در بهشت درختی هست که باد بر آن می وزد و نغمهای مطربه بسیار از آن شنیده

می شود

می شود و از او نهی می شود و الا از آنها محروم است و در بعض احادیث وارد شده که نفاق
از نفاق از غنا می روید چنانچه زراعت از آب می روید و در حدیث نبوی صلعم وارد
شده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون و منتر زنا است که آتش شهوت را شعله
ور میسازد و بدام ارتکاب زنا میاندازد و در حدیث نبوی دیگر وارد است که ما
رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره
حتی یمسک یعنی بلند نمیسازد احدی آواز خود را بغنا مگر آنکه برمیانگیزد خدای تعالی
دو شیطان را که بر دوشهای او سوار شوند و پاشنهای خود را بر سینه او میزنند تا
وقتی که از آن باز ایستد و بدانکه در تفسیر غنا خلاف شده است در نزد علما و آنچه اسدّ
در آن میباشد اشهر آنها آن چیزی است که شیخ شهید ثانی علیه الرحمة ذکر فرموده بدون
ذکر خلاف که الغناء مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب او ما یسمی فی العرف غناء
وان لم یطرب حاصل معنی آن است که غنا کشیدن آواز است با چرخانیدن که طرب در آن
باشد یا نه و اهل عرف عرب آن را غنا میدانند اگرچه اهل لغت طرب را در آن اخذ
نموده اند و بنای عمل بر عرف است زیرا که آن مقدم بر لغت است و جمعی متابعت او را نموده
اند و در این تفسیر مثل شیخ فخر الدین طریحی در مجمع البحرین و سید الاواخر در ریاض المسائل
و توضیح آن نسبت بعرف عجم آنست که غنائی که حرام است آن صوتی است که در عرف عجم
از او خوانندگی خوانند و آن صوتی است که بنحو مذکور باشد یعنی کشیدن صدا با چرخانیدن
این پس اگر صدا را کشد بی چرخانیدن غنا نیست چنانچه اگر چرخانیدن صوت کند بدون
کشیدن آن غنا نیست و از عبارت شهید و تابعین او چنین ظاهر می شود که بناء عمل علما
بر این است و تفصیل این مطالب را در کتاب انوار الریاض تحریر نموده ام هر که خواهد رجوع
بآن نماید و فرقی نیست در حرمت غنا در میان خواندن بجهة شعر و خواندن در

وچون لذت در دعا و بیهاده در مراثی و در قرآن و غیر اینها نیز که دلیل عموم دارد همه اینها را
بلکه بعضی ادعاء اجماع بر عموم نموده اند و در خصوص غنا این حلّ نبی وارد شده است
که دلالتش بر ضعف است و برابری نمیکند با ادلهٔ عموم حرمت و در مراثی غیر عموم
چیزی نیست و آن مخصص است بغیر غنا و در حد اصلا نفی نظر با امر و در قرآن نهی
دارد از اهل سنت که فرمودند تغنوا بالقرآن ولکن در نصوص خاصه معتبر الاسانید منع
غنا در قرآن فرمودند و لعن فرمودند غنا کننده در قرآن را و کیف کان استثناء ۱۸
این امور مخالف انصاف و قانون اجتهاد است هشتاد و یکم هشتاد و دوم ۲۸
ایذاء خدا و رسول است قال الله سبحانه فی الاحزاب ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعدّ لهم عذاباً مهیناً یعنی بدرستیکه کسانی که اذیت می
کنند خدا و رسول را لعنت کند خدا تعالی ایشان را در دنیا و آخرت یعنی چون دنیا و آخرت
را از ایشان بر دارد و مهیا فرماید برای ایشان در آخرت عذاب خوار کننده و چون اذیت
یعنی رنجانیدن و رسانیدن الم است بسوی متاذی و شان خلاق عالم اعلی از آن
است که معرض الم و رنجش واقع شود بلکه کل اعراض از آن مسلوب است از این جهت
یؤذون الله بتوجیهاتی موجه شده است که از آن جمله آن است که مراد اذیت اولیاء الله
است بحذف مضاف زیرا که قلوب ایشان مملو است از معرفت و محبت خدا این اذیت.
اینها گویا اذیت او است چنانچه گویند دوست و حبیب و ولی نیست بی ملال یا مراد آن
است که میگویند از برای خدا اموری را که اگر یکی از اینها با دیگری چنین میکرد اینها
مثلا اذیت او می شد پس معنی یؤذون یجعلون لله ما یتاذی انفسهم به است چنانچه
در سورهٔ نحل میفرماید و یجعلون لله ما یکرهون یعنی میگردانند از برای خدا اموری
که خودشان از آن امور کراهت دارند مثل آنکه خود را ابو البنت بودن کراهت دارند

زنب

ونسبت میدهند بانکه او ابو البنات و ملائکه دختران او بند چنانچه در مواضع عدیده
ذکر از آن نموده ماند ومثل آنکه اگر کسی شریک در دو بالست ایشان شود مکروه دارند واین
را اذیت میدانند واز برای خدا شریک قرار میدهند ومثل آنکه اگر کسی چاره کنند سوره
ایشان از آن منادی می شوند وخود خوار میکنند بجز آن خدا را ومثل آنکه اگر طلب
ایشان نماید که کار با ایشان بدهد رد میکنند ومکروه میدارند وخود در زکوة وخمس
مالهای ردیه وخبیثه میدهند که از بخل گویند چنانچه در اینجا میفرماید ولا تیمموا الخبیث
منه تنفقون ولستم باخذیه واما عمل اذیت خدا بر اطلاق معصیت چنانچه بعضی
وبعض دیگر گفته اند پس این بعید است زیرا که لازم میاید که مطلق معصیت کبیره باشد
وسابقا بطلان آن را ذکر نمودیم واما اذیت رسول الله صلعم پس این بر دو قسم است اذیت روحانی
واذیت جسمانی و دوم واضح است مثل شکستن دندان شریف آنجناب یا زهر خوراندن
بانجناب واما روحانی مثل آنچه در شان نزول آیه در کتاب صافی از تهذیب شیخ طوسی
روایت نموده که در شبی حضرت رسول صلعم نماز عشا را تاخیر فرمودند پس عمر علیه اللعنه بر در
خانه آنجناب آمد وبخلاف ادب دق الباب کرد وگفت زنان وکودکان ما بخواب رفتند
چرا از برای نماز عشا بیرون نمیائی آنحضرت بر مقام اظهار تالم فرمودند که بر شما نیست
که مرا اذیت کنید یا امر کنید بچیزی بلکه بر شما است که هر که گویم بشنوید واطاعت کنید
واز این اذیتها بسیار نمودند بان جناب در دار دنیا و بعد از انتقال بسبب اذیت ذریه
طاهره وغصب حقوق ایشان بلکه در این زمان هم ممکن است رجاع بعض از اذیتها
بسوی آنجناب مانند اذیت علمای شریعت ومنتسبین بانجناب بلکه ارتکاب شدائد
معاصی که باعث تالم روح مطهر آنجناب شود هشتاد و سیم و هشتاد ۸۳
و چهارم اذیت کردن مردانی که از اهل ایمان و زنانی که از اهل ایمانند قال الله سبحانه ۸۴

والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا یعنی
آنکسانی که اذیت کنند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بغیر جهت نفاق و مانند آن از
اجرای حد و تعزیر و تادیب پس بتحقیق که متحمل شده اند گناهی مثل گناه بهتان که از گناهان
کبیره معدود شد و گذشت و متحمل شده اند گناه آشکارا و این کبیره بودن اذیت
اهل ایمان بی اشکال است از جهت تساوی با گناه بهتان و آشکارا بودن گناه آن زیرا
که آشکارا بودن گناه نشان آنست که از کبایر باشد و ذکر بهتان در آیه شریفه شاید بجهت
آن باشد که آن از اغلب انواع اذاست بجهت وقوع و در حدیث معتبر از حضرت صادق
ع مرویست که فرموده اند که من باهت مؤمنا او مؤمنة بما لیس فیه حبسه الله فی طینة خبال
حتی یخرج مما قال یعنی کسی که اذیت کند مؤمن یا مؤمنه را ببهتان حبس فرماید حق تعالی
او را در غلیظ از چرک و ریم بیرون آمده از بدنهای اهل جهنم مگر آنکه توبه کند و تلافی
آن نماید و در حدیث دیگر فرموده اند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند
اذیت کنندگان دوستان من پس قومی برپا شوند که صورتهای ایشان گوشتی نداشته
باشد پس گفته شود که این جماعتند که اذیت مؤمنین کرده اند و دشمنی با ایشان کرده
اند پس امر فرماید بخلاف عالم که ایشان را بجهنم برند و در حدیث دیگر فرموده اند که
مردم بر دو قسم اند مؤمن و جاهل پس مؤمن را اذیت مکن و با جاهل بجهل سلوک
مکن و مطابق این معنی کلامی است که از سید اولیا علیه السلم ماثور است که فرموده اند
ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی یعنی گذشتم بر لئیمی که مرا دشنام داد
پس گذشتم از او و گفتم با من نبود هشتاد و دوم ارجافست یعنی ذکر کردن اخبار ۵۸
هولناک که دلهای مسلمانان از آن ترسان شود حق تعالی سبحانه لئن لم ینته المنافقون و
الذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا

ملعونین

ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن
تجد لسنة الله تبدیلا یعنی قسم یاد میکنم که اگر قبول نهی نکنند منافقون و کسانی که در
دلهای ایشان شک است در حقیقت ایمان و کسانی که اخبار هولناک ذکر میکنند برای
مسلمانان ایشان باشند در مدینه هر آینه تو را مسلط مینمایم بر ایشان در قتل و جلاء و
بیرون کردن پس مجاور تو نباشند در مدینه مگر اندک زمانی در حالتی که ملعون
باشند هر جایی که یافت شوند کشته شوند و این طریقه در ادیان سابقه مقرر بوده
که صاحبان این اوصاف مستحق و محل این جزاها بوده اند و کسی طریقه خدا را تبدیل
نمیتواند نمود نزول این آیات در باب منافقین مدینه شد که چون آنحضرت بجهاد کفار
بیرون میرفتند منافقین خبرهایی از برای اهل مدینه ذکر می نمودند مثل آنکه پیغمبر
شکست خورده و اصحاب او کشته شده اند و هزیمت از برای ایشان رخ نموده و باین سبب
مؤمنین بتابع تعب میافتاده هراسان و خوفناک می شدند و کبیره بودن از این آیه
نیز ظاهر میشود زیرا که حکم باخذ و قتل ایشان نموده و هیچ صغیره این نحو نمیباشد که
باعث قتل شود و از صاحب قاموس و بعضی از مفسرین ظاهر میشود که این حکم جاری است هر
چند معلوم الکذب باشد بلکه در اخبار صادقه نیز جاری میشود اگر باعث تزلزل مسلمانان
شود و مصلحتی بکردن آن نباشد مانند تقیه و تدارکی در حفظ خود از عواقب آن امور
زیرا که ارجاف یعنی تزلزل افکندن است و جهت تزلزل اگر بند چنانچه نفخ صور اول
را رجفه نامیده اند و علی ای حال احوط اجتناب از آن میباشد حتی در اخبار صادقه
بشرط مذکور هشتاد و ششم متابعت نمودن در امر دین صاحبان
ریاست و اشتهار را بمسامحه و دلخواه بدون حجت و برهان و اکراه نمودن رؤسا آنها
بتاسیس اساس باطل و توهین و تحقیر نمودن طریقه مستقیمه منیره دین مبین و الا

یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا وقالوا ربنا انا اطعنا
سادتنا وکبراءنا فاضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا یعنی روزی
که زیرورو کرده می‌شود رویهای کمراهان در آتش مانند گوشتی که کباب کنند در حالتی
که گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدای را و اطاعت کرده بودیم رسول را و گویند
پروردگارا ما پیروی کردیم رؤسا و مشهورین و پیران خود را بدون حجت و دلیل پس
ایشان ما را گمراه نمودند و نیز گویند در مقام بیزاری از رؤسای خود که پروردگارا عذاب
رؤسای ما را مضاعف فرما و معذب فرما ایشان را بعذاب نیز اکه هم ضال بودند
و هم مضل و لعن کن ایشان را لعن بزرگ پس گناه کبیره بودن هر دو مرحله از آیه ظاهر می
شود و بدانکه در اعصار ما این دو خصلت شیوع تامی دارد که اشخاص سعی در اشتهار
خود میکنند با بداع بدعی مخالف شریعت مطهره غراء و بعد بطرقی از برای عوام و ایشان
نیز متابعت ایشان می‌نمایند بدون حجت و بینه حتی آنکه در رجال این اعصار کسی که از
سمت فارس بعنوان مذکور مشهور شده بجائی رسید که مزخرفاتی بهم بافته مسمی بقرآن نمود
و میگفت که این ناسخ قرآن است و امر می نمود العیاذ بالله باضمحلال آن و توهین نمود
بانبیا و قواعد شریعت و از لوازم مزخرفات او این بود که حتی زن و جات باید با یکدیگر
مواسات نمود در وجه هر مرتبه یکی باید حلال باشد و در بلاد ایران شهرت
او بحدی رسید که خلق عظیمی از بلاد شیعه بلکه جمعی از طلاب کتب علمیه و مصاحف
جلیله را می فروختند و شد رحال بسوی او می نمودند و او را اسمی سابق نموده بودند
و شنوات عدیده امر بدین منوال گذشت دجال سبحانه من جانب الله خود عالی
شائع شده که خود او را اطناب کشتند و قریب بیک کرور خلق که بسبب او گمراه شده بودند
مذکور شد که تبعه هم مقتول شدند اعاذنا الله سبحانه من شرور الشیاطین هذا

و هشتم سعی نمودن در ابطال و اضمحلال آیات و علامات و اسباب هدایت
دین و مذهب حق است بآنکه بی رغبت کنند خلق را از پیروی آنها قال الله سبحانه
فی سورة سبأ والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم
یعنی آنکسانی که سعی میکنند در توهین و ابطال آیات ما در حالتی که با ما در این
باب معاجزه و برابری و مسابقه میکنند و میخواهند ما را عاجز کنند این جماعت آن
برای ایشان است بدترین عذابهای دردناک و بدانکه از جمله علامات و عمده
اسباب هدایت خلق علما و فقهای باشند مانند علامه حلی که او را بالخصوص آیة
الله فی العالمین ملقب کردند و مشهور باین لقب شد و قبل از او سید مرتضی علیه
الرحمة بعلم الهدی مشهور شد و همچنین کتب فقهیه و طریق اجتهاد و تقلید در مسائل
می باشد پس کسی که نسبت بیکی از علما و راشدین که اشتهار ایشان قریب بیک هزار
و سیصد سال شده و روز بروز بر انتشار ایشان بمحل اعلا فزوده می شود خلاف
ادب سلوک نماید لامحاله عاصی بمعصیت کبیره مذکوره میباشد اگر نگوئیم که واجب
القتل است بارتداد یا باستهزاء الامان من هذه الادیان فی تداول امثال
هذا الطغیان هشتاد و نهم عدم اعتقاد بامور بعد از موت است که
از آخرت نامند قال الله سبحانه و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم
اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة بل الذین لا
یؤمنون بالآخرة فی العذاب والضلال البعید یعنی گفتند آنکسانی که کافر شدند
بعضی به بعض دیگر که می خواهید دلالت کنیم شما را بمردی که اخبار میکند شما را بآنکه
شما بعد از مردن و متفرق شدن اعضا و پوسیدن آنها دوباره خلقت خواهید شد
بخلقت تازه عجب است که این مرد افترا بخدا می بندد یا دیوانه شده است بعد از آن

خدا ایشانرا میفرماید در رد آنها که نسبت افترا یا جنون به پیغمبر داده که آنها خود در حکم جنونند
که ایمان باخرت نیاورند که در عذاب الهی و گمراهی سخت خواهند بود پس از این آیه شریفه
معلوم شد که عدم ایمان باخرت مستلزم عذاب است پس کبیره بودن آن ثابت است
بمقتضای آیه شریفه و معلوم است که بعد از مرگ اول ایام اخرتست چنانچه بعضی
از اهل لغت تصریح بان نموده اند و در فقرات تلقین میت مذکور است که هذا آخر
یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الاخرة و از آن وقت ایام اخرت مستمر است و معاد
که اعتقاد بان از لوازم اسلام و عدم اعتقاد بان کفر است آن بعد از نفخه ثانیه
است پس ما بین موت و نفخه ثانیه ایام اخرت محض است و عدم اعتقاد بفقرات
آن باعث کفر نمیشود علی الظاهر لکن معصیت کبیره است و اما سؤال قبر و عالم برزخ
و نفخه اولی پس بیاست اما سؤال قبر پس فی الجمله از آن معلوم است چنانچه بر تحقق آن فی الجمله
اخبار بحد تواتر معنوی رسیده است و تفاصیل آن در محل دیگر ذکر میشود انشاء الله پس
باید فی الجمله از آن را هر مکلفی معتقد باشد و اما عالم برزخ پس احادیث بسیار در وجود
آن عالم وارد است از آن جمله کافی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت
پرسیدم از حضرت صادق ع که مذکور است که نهر فرات جاری میشود از بهشت آیا
چنین است و حال آنکه این نهر از جانب مغرب است ایشان فرمودند که بدرستی که از برای
خدا بهشتی هست که آن را در جانب مغرب خلق فرموده و آب فرات شما از آنجا میاید و بسوی آن
بهشت میشتابد روحهای شیعیان از قبرهای ایشان هر شام گاه و بر میوه های آن بهشت
وارد میشوند و از آنها میخورند و با یکدیگر ملاقات میکنند و تعارف با یکدیگر بجا
میاورند پس چون صبح طالع شود از آن بهشت حرکت میکنند بسوی هوا میان آسمان
و زمین و سرکشی بقبرهای خود میکنند و در آن خلال نیز با یکدیگر ملاقات و تعارف میکنند

ایز

میکنند و بهر خلان عالم اتش خلق فرموده در مشرق زمین ان برای ارواح کفار دمی خورند
از زقوم ان و از حمیم ان می اشامند در شب پس چون صبح طالع می شود حرکت میکنند بسوی
بیابانی که در یمن است که انرا برهوت گویند که اتش ان اشد است از اتش دنیا پس یکدیگر
ملاقات میکنند و تعارف میکنند پس چون شام می شود عود میکنند بسوی اتش و
زمین و چنین خواهند بود تا روز قیامت راوی گوید عرض کردم کسانی که بوحدانیت
خدا قائلند و بنبوت نبی و عاصی اند و بامامت امامی قائل نیستند و نشناخته اند و ولایت
شما را یعنی دران شک کنند و در حکم ایشانند مستضعفین فرمود این جماعت از قبرهای
خود بیرون نمی ایند پس اگر عمل صالح و عداوت ائمه را ظاهر ننموده است پس از برای او دری
از قبر او بسوی ان بهشت مغرب بیرون می ارند پس داخل می شود بر او از ان بهشت روح
تا روز قیامت و اگر اظهار عداوت با ائمه نموده در روزنه از دوزخ بقبر او قرار دهند پس
داخل می شود بر ایشان از زبانهای اتش معرفت و سایر مکروهات تا روز قیامت پس بازگشت
ایشان بسوی جهنم است نود دوم مکر سیئ است یعنی اجتماع نمودن از جهت حیله نود دوم
انگیزی در اذیت اهل حق و اعانت باطل قال الله سبحانه والذین یمکرون السیئات لهم عذاب
شدید و مکر اولئک هو یبور یعنی انکسانی که اجتماع میکنند که مکر و حیله کنند بمکرها
و حیلهای بد از برای ایشان است عذاب شدید و مکرهای ایشان فاسد است و در جای دیگر
سوره می فرماید و لا یحیق المکر السیئ الا باهله یعنی راجع نمی شود و نمی گیرد مکر بد مگر
اهل از احادیث مشهور است که من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیها یعنی هر که چاهی بکند
که برادر دینی او دران بیفتد خود دران خواهد افتاد و شان نزول ایه اول در خصوص
کفار و منافقین است که جمع شدند در دار الندوه در باب حضرت رسول صلعم در اواسط
ایام بعثت انجناب با حیله انگیزی از جهت دفع انجناب بحبس کردن یا کشتن یا اخراج نمودن بلد

نلند نمودن و این باعث هجرت آن جناب شد از مکه بمدینه و هم چنین باعث ظهور اسلام و
قوت بکر گردید و اصل این عمل در هر باب از گناهان کبیره است نظر بعموم آیه چنانچه در سابق
مثل حکایت سقیفه بنی ساعده و هم چنین در هر زمانی مثل این زمان که متعارف است که اهل
شهر با یکدیگر جمع می شوند و عمل مخفی در باب بر انگیختن شری در میان مسلمانان با فرقه
از ایشان و آنرا باصطلاح خود کوسل کویند پس باید ترک کنند این عمل را و بترسند از عذاب
شدید خداوند قهار و بترسند از آنکه این شر عود نماید بایشان بر خواهد گشت مضمون آیه
شریفه ثانیه نوزدهم عبادت شیطان است یعنی متابعت وسوسهای او بآنکه
بداند که این عمل از وسوسهای او است قال الله سبحانه فی سورة یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین تا آنجا که میفرماید هذه جهنم التی کنتم توعدون
و از برای متابعت شیطان اصنافی می باشد که بسیاری از آنها فی حد ذاته معصیت کبیره است
از شرب خمر و غیبت و امثال آنها و بعضی از آنها اموری است که فی حد ذاته معصیت نیست
و بسبب بعض عوارض معصیت می شود مانند وسواس و بدعت باقسام آنها پس از این جهت
شهید حرمت و کبیره بودن آنها ثابت می شود زیرا که متابعت شیطان است در هر یک از آنها
چنانچه از وسواسی که بپرسند که چرا چنین میکنی خود معترف می شود که از جانب شیطان است
و حدیث معتبر بر طبق آن وارد است چنانچه در باب کثرة الشک باین مضمون فرمودند که
لا تعودوا الخبیث من انفسکم یعنی عادت مدهید شیطان را بخود و بدعت مثل صلوة
تراویح که آن بدعت عمر میباشد که نافلهای شبهای ماه رمضان را بطریق جماعت ابداع
نمود و خود گفت نعمت البدعة و تراویح جمع ترویحه است و بجهت آن تراویحش گویند که
امام راحت میدهد ماموین را در ترک قرائت یا بجهت آنکه بعد از هر چهار رکعت راحت
میکنند چنانچه از علامه در کتاب منهاج الکرامه نقل شده و هم چنین بدعت مخالفان که نماز

ضحی را

صحی را بدعت نموده اند که در چاشتگاه دوازده رکعت نماز مستحب مؤکد میدانند وحضرت
رسول صلعم فرموده اند که کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار مجملا هر بدعتی از گناهان
کبیره است وهم چنین ... نود و دوم استراق سمع است یعنی گوش ایستادن از جهت
اطلاع بر اسرار مردم قال الله سبحانه فی سورة الصافات انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب
وحفظا من کل شیطان مارد لا یسمعون الی الملأ الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا
ولهم عذاب واصب یعنی زینت دادیم آسمان اول را بزینت ستارگان که از آن نمایان شدند
وحفظ نمودیم از احفظ نمودنی از دخول هر شیطان خبیث خالی از خیر تا آنکه گوش ندهند
و فرا نگیرند ملائکه آسمانها را و کتاب ایشان را در نوشتن تقدیرات بنی آدم و تیر شهاب بر
ایشان مقرر نمودیم از هر جانبی از جهت منع کردن و دفع نمودن ایشان و از برای ایشان عذاب
دائم است و بر این مضمون است آیه سوره حجر که میفرماید وحفظناها من کل شیطان رجیم الا
من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین یعنی حفظ نمودیم آسمانها را از ترف شدن هر شیطان
مردود بر آنها مگر آنکه گوش ایستد که بطریق خفیه کلمات ملأ اعلی را اخذ کند و بر اسرار
مطلع شود پس تبعیت او میرسد تیر شهاب ظاهر از برای اهل ارض که شعله آتش است از
برای سوختن آنها مجملا از مجموع تعلیل در آیه اولی و وعده عذاب بر آن عمل و تیر شهاب در این
آیه چنین ظاهر میشود که این عمل از گناهان کبیره است و مؤید آنست نهی از تجسس در سوره
مبارکه حجرات و مؤید دیگر قبح عقلی است زیرا که عقلا این عمل را قبیح میشمرند مثل قبح سرقه
و غصب بی اشکال و اما فرستادن جواسیس از پیغمبر ما صلی الله علیه وآله در بلاد کفار پس آن
منافات با مطلب ندارد زیرا که نفوس و اموال کفار حربی فیء مسلمانانست پس اطلاع بر اسرار
ایشان خصوصا در امور حرب با مسلمین جایز است بلا اشکال الطریق ولی نود و سیم
متابعت نمودن آباء در امر دین بدون دلیل متین بلکه بمجرد تعصب است با آنکه قال الله سبحانه فی

نود و دوم

نود و سیم

ثم ان مرجعهم لالى الجحيم انهم الفوا اباءهم ضالين فهم على اثارهم يهرعون يعنى پس بدرستيكه
بازگشت كفار بسوى اتش جهنم است بعلت انكه يافتند پدران خود را در حالتى كه گمراه
بودند پس پيروى ايشان را كردند بسرعت تمام بدون فكر و تامل پس عموم علت دلالت
ميكند بر انكه رفتار اين طريقه مطلقا از گناهان كبيره است و بعض اخبار نيز دلالت بر ان
ميكند از انجمله حديثى است كه در كافى مذكور است و مضمونش بر سبيل اختصار ان است كه چون
ميت را در قبر ميسپارند ملكين از براى سوال در قبر وارد مى شوند و از معارف دين
از او سوال ميكنند پس اگر هر مطابق واقع جواب گويد باو گويند اينها را از كجا و بچه دليل
ميگوئى پس اگر گويد از روى حجت و دليل فهميدم ميگويند باو گويند ثم نومة العروس يعنى
بخواب راحت مثل خوابيدن عروس و اگر گويد از روى تقليد با مردمان ميگويند بضربان
مرزبة على يافوخه يعنى ميزنند گرزى بسر او مفتش تجلاد را اصول دين بلكه در فروع ان نيز
بر علم و حجت و دليل بايد گذارد اما در اصول دين ابتدا، و اما در فروع پس لاجرم بايد منتهى
بعلم شود هر چند مقدمات ان غير علمى باشد نوع دوم [illegible] ترك متابعت و سائى
دين در امور دينيه از روى نكته خيال انكه در متابعت غير نقص عزت است و از معدود
از معاصى كبيره است قال الله سبحانه فى سورة ص ص والقران ذى الذكر بل الذين كفروا فى عزة
وشقاق كم اهلكنا من قبلهم من قرن ولات حين مناص ظاهر معنى بنا بر معروف از تفاسير انست
كه قسم بحق صاد كه اسم نهرى است معروف كه در جانب راست عرش جاريست يا انكه صاد اسما
است يا انكه صدق محمد ص قسم بقرانى كه متذكر كنندهٔ خلق است كه الحق فرستاده ام برسول
صدق است و نه انست كه انان كه قبول نميكنند از جهت شك ايشان باشد در حقيقت ان بلكه
انكار ايشان از جهت محض تكبر و توهم نقص عزت است در متابعت رسول خود و چه بسيار هلاك
كرديم پيش از ايشان از قبايل و اقوامى را از جهت اين انكار بوجه مذكور و طلب يا درسى كردند

دفع عذاب وقت نزول آن و بعد از نزول زمان یاد رسی و نجات ایشان را به تقصیر
نظر بعموم علت معلوم میشود آنکه مطلق این رفتار موجب عذاب اخروی نیز میباشد زیرا
که بسیار نزول عذاب دنیوی و اهلاک اقوامی بجهت مجرد ارتکاب صغیره بوده اند و بدین اسلام
طریقه کفار بوده مثل ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان و نصاری بجز آن که قبول هدایت نمیزدند
بجهت مجرد عصبیت و توهم نقص عزتشان در متابعت رسول صلعم بلکه در ادیان سابقه نیز انکار
منکرین آنها غالبا ازین جهت بوده و در اعصار لاحقه حتی این اعصار نظایر این بسیار واقع
است مثل مجرد آنکه مبادا از عزتشان چیزی کم شود ترک تقلید مجتهدی میکنند و اعتنا
باو نمیکنند و طریقه بی بنیادی از برای خود قرار میدهند که سهل باشد بدون تجشم اجتهاد
با آنکه با تقلید مبتنی میکنند و یا میگویند عمل بنا بر احتیاط میکنند و امثال غیر ذلک من الوجوه
الباطله و دخول در مضمون این آیه نیز نظر بعموم علت مقتضای قواعد میباشد نوع
نوع ششم نوع اول معصیت مسارعت در متابعت نفس بدون تامل در موافقت
شرع و معدول بودن از طریق حق از روی هوای نفس از تعصب و مانند آن و فراموش کردن
ذکر روز قیامت قال الله سبحانه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید
بما نسوا یوم الحساب یعنی ای داود ما کردانیدیم ترا خلیفه در زمین که تدبیر کنی در امور بندگان
ما از جانب ما باامرها پاک کردانیدیم ترا در عقب دیگر سایر انبیای گذشته در خواندن خلق
بسوی طرق و شرایع احکام ما پس متابعت مکن چیزی را که میل میکند طبع بسوی او و هوای
نفسانی میخواند ترا بسوی آن از امور مخالف حق پس اگر چنین کنی هوای نفسانی تو را
عدول میدهد از راه حق با آنکه ترا مبتنی اخیر احداً امر بآن فرموده بدرستیکه کسانی که عدول
میکنند از راه حق یعنی مذکوران از برای ایشان است عذاب شدید در دوزخ بسبب ترک آنکا

الطاعت الهی دارد بنا بر این بر تقدیری است که یوم الحساب متعلق بعذاب شدید باشد بخیا
بعض مفسرین کفته اند و بنابر انکه متعلق بنسوا باشد معنی انست که عذاب شدید بدان جهت
از انست که اعراض کرده اند از ذکر روز حساب صاحب اظهر ثانی است بین هر سه مطلب ازابه
شد بیقین ثابت میشود پس بر هر مبتدی لازم است که هر امری که میل الطبع او بان تعلق کیرد
تامل و تدبر در ان نماید که مبادا مخالف با شرع باشد بلکه بعید نیست که کوئیم مساد
در متابعت خواهش نفس بد و ترک این تامل از کناهان کبیره محسوب است بمضمون این شریف و
دایماً در حذر باشد از انکه مبادا عدول از طریق حق از برای ورود هدی در غائب
امر الله تذکر روز قیامت و احوال الحزن باشد و غافل از ان نشود **نود و هشتم**
نود و نهم کذب بر خداوند عالم جل شانه و تکذیب نمودن صادق با بدون
فکر و تامل قال الله سبحانه فی سورة الزمر فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ
جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین یعنی ایا کیست ظالم تر از ان کسی که دروغ بندد بر خدا
تعالی مثل انکه نسبت دهد باو ولدی را یا شریکی و تکذیب نماید بصدق بمجرد انکه بشنود
از ابتدا بدون تامل و فکر یعنی نسبت دهد کذب را بصدق باین نحو که توحید که عین صدق است
کوید کذب است یا احکامی که پیغمبر اورده از جانب خدا که همه صدق است کوید کذب است
ایا نیست جهنم ماوی و منزل کافران پس این ایه شریفه کالصریح است در کبیره بودن هر دو زیرا
که در اول ایه وصف نمودند فاعل انها را بظالم تر از هر ظالمی و در اخر ایه وصف نمودند او را بکافر
حقیقة یا بالتشبیه **صدم** فرق کذاردن در میان حالت ضرا و حالت رخاء و وصول نعمات
بانکه چون ضرری یعنی یا مالی باو برسد تضرع و زاری کند و دعا کند بدرکاه خدای تعالی و
از او دفع ان ضرر خواهد شود یا باو نعمتی و وسعتی برسد کوید که این از حسن تدبیر و دانائی است
و ملتفت شکر الهی نشود قال الله سبحانه فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة منا

انما اوتیته علی علم بل هی فتنة ولکن اکثرهم لا یعلمون قد قالها الذین من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا
یکسبون فاصابهم سیئات ما کسبوا والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا وما هم بمعجزین

یعنی هرگاه میرسد انسانی را مضرتی میخواند ما را در دفع ان پس چون تفضیل میکنیم و نعمتی
باو میدهیم از جانب خود بدون انکه جزای عملی باشد از دو حق ما را نمی شناسند و شکر ما را بجا
نمی اورد و میگوید این نعمت بمن داده نشد مگر بجهة انکه خدا میدانست استحقاق مرا یا بجهة انکه
من صاحب فضل و علم و کمال بودم یا بجهة انکه عالم بودم بطریق کسب ان و تدبیرات پیدا کردن
ان و نگاه داری ان یا بجهة انکه عالم بودم بعلم کیمیا نه چنین است بلکه این نعمت فتنه ایست و بلیه
ایست که امتحان شده است بان و ازمایش شود در نفس خود و در نزد خلق که ایا شکر نعمت خود
بجا میاورد یا نه و بودن این نعمت و سایر نعمتها از او دلیل شود و لکن اکثر ایشان علم ندارند ببلیه
بودن ان و متنبه نمیشوند بتحقیق که گفتند این کلمات که مذکور شد را کسانی که از ان
امتهای سابق و منکران ایشان مانند قارون و غیر ان پس نفعی بایشان نبخشید اموال
ایشان که خیال میکردند که از جانب خود ایشان عاید ایشان شده است بلکه بر باد فنا رفت
اموال ایشان و بزمین فرو رفت با خود او مانند قارون پس رسید ایشانرا جزای اعمال و اقوال
ایشان و ان کسانی که ظالم بر نفس خود و غیر میباشند که همان گفتار و سلوک را می نمایند زود
باشد که برسد ایشانرا جزای گفتار و کردار ایشان بر طرف شدن نعمتهای ایشان و نیستند این جماعت
عاجز کنند کان خدا و سوگند کان مخفی نماناد که این ایه دلالت میکند بر انکه گرفتار
[illegible] نظر بود و غضب شد بدان و فرو رفتن بزمین [illegible]
و امثال ان و عموم تشبیه مرتکبین ان رفتار از این امت و انکه بر ایشان نیز وارد می شود انچه
بر سابقین وارد شد و این [illegible] وارد نمی شود مگر باهل معاصی کبیره فصل [illegible]
استکبار از دعا بلکه مطلق ترک ان قال سبحانه فی سورة المؤمن فقال ربکم ادعونی استجب لکم

ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفته است پروردگار شما
که بخوانید مرا و سؤال کنید از من حاجات و مطالب خود را تا برآورم اجابت از برای شما
بتحقیق که آنکسانی که تکبر میکنند بندگی مرا نمیخواهند مطالب خود را گویا با من تکبر
میکنند زود باشد که داخل شوند جهنم را خوار و ذلیل پس وعید عذاب جهنم فرمودند
از برای کسی که ترک دعا کند زیرا که در اول آیه امر بدعا فرمودند پس سوق آیه
دلالت میکند بر آنکه مراد بعبادت در آن دعا است چنانچه احادیث بسیار نیز دلالت بر آن
میکند از انجمله حدیثی است که در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنجناب
در تفسیر این آیه فرمودند که عبادت در این آیه بمعنی دعا است و فرمودند که دعا بهترین
عبادات است و نیز در همان کتاب از همان جناب روایت کرده است که راوی عرض
کرد خدمت آن جناب که کدام عبادت افضل امور است که هیچ عبادتی افضل از آن
نیست حضرت فرمودند آنکه طلب کند بنده از پروردگار خود از آنچه در نزد او است
از خزائن رحمت او و هیچ بسیار خشمناک نمی شود حق تعالی از آن بنده که استکبار کند
از عبادت او و سؤال نکند از خزائن رحمت او و نیز در همین کتاب از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که آن جناب براوی فرمودند بخوان خدای خود را و مایوس مباش
از استجابت او بتحقیق که [illegible] این آیه را تلاوت فرمودند و در حدیث
دیگر مرویست که راوی عرض کرد خدمت صادق علیه السلام فدای تو شوم چه میفرمائی در
شان دو مرد که داخل مسجد شوند یکی مشغول نماز میشود و دیگری مشغول دعا
کدام افضل است فرمودند آنکه مشغول دعا میشود و دعا بسیار میکند افضل است
پس این آیه را تلاوت فرمودند و در صحیفه سجادیه بعد از ذکر همین آیه در مقام
مناجات با حق تعالی میگوید که خداوندا نامیدی دعای خود را عبادت و ترک آنرا

استکبار

استکبار نمی‌کنی و توجه کرده‌ای بتهدید ترک دعا دخول جهنم را پس از این کلام ظاهر میشود
که مراد از استکبار مجرد ترک است هر چند از روی تکبر نباشد پس تشبیه فرمود خدای
تعالی ترک دعا را باستکبار و این شدیدست در مبغوضیت ترک دعا در نزد
او و باید دانست که در بعض مواضع که تخلف میکند وعده اجابت دعا بجهة بعضی
از حکمها و مصلحتها می‌باشد و منافاتی ندارد با وعده اجابت و چنانچه در بعض
اخبار بتصریح بران شده است از انجمله در کتاب احتجاج از حضرت صادق ع
روایت کرده است حدیثی که خلاصه مضمون ان اینست که حق تعالی دعای احدی
را رد نمیفرماید لکن بروز استجابت ان بوجوهی میباشد اول انکه ان داعی [illegible]
معاصی شده بوده است پس حق تعالی دعای او را مستجاب میفرماید بشرط توبه دوم انکه
او در معرض بلیات بسیاری بوده و بدعا رفع انها شده و او نمیداند و اگر دعا نکرده
بود ان بلیات بر او وارد می‌شد سیم انکه بعوض انچه طلب نمود کرامتها و نعمتها مقرر
میفرماید که احتیاج او بان کرامتها بیشتر است از انچه طلب نموده است و انها بیشتر
بکار او میاید چهارم انکه انچه طلب نموده است چنان میداند که مصلحت او است در
نفس الامر و واقع ان چیز مفسده است برای او والله تعالی که عالم السر و الخفا
است رئوف و مهربان است ان مطلب را از او منع میفرماید که او بمهلکه نیفتد و در اخر
ان حدیث میفرماید که بنده مومن باید انچه خیر او است بخدا بطلبد و چیزی را که
نمیداند در واقع خیر او هست یا نیست از او طلب ننماید بالجمله تکلیف ما دعا کردن است
و ثواب جزیل بر طبق ان می‌باشد زیرا که امتثال هر امری ثواب دارد بلکه ترک
در معرض عقابست چنانکه میگوید و نیکو میگوید ع حافظ وظیفه تو دعا گفتن است
و بس در بند ان مباش که نشنید یا شنید و نیز بدانکه دعا را شرایط بسیاری واداب

میباشد که در کتب ادعیه تفصیل آنها محررات مثل کتاب مصباح کفعمی وغیر آن ذکر
آنها درین مقام خارج از وضع این کتاب می باشد وبطول می انجامد ودر مقام دیگر
ضبط آن شروط نموده ام هرکه خواهد رجوع نماید **صد و دویم** الحاد در آیات
الله می باشد یعنی اعراض کردن از دلایل وعلامات دین اسلام بطعن وتحریف و
تاویل کردن بباطل وترک رجوع بآنها قال الله سبحانه فی سورة حم السجدة ان الذین
یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا یوم القیمة
اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر یعنی آنکسانی که الحاد میکنند در آیات با دین خدا
مخفی نیستند بر ما و هر یک را بالخصوص می شناسیم آیا کسانی که در آتش جهنم افکنده
می شوند بهترند یا کسانی که میآیند در حالتی که محفوظ و مامونند در روز قیامت
آنچه خواهید و مکروهی بکنید ای ملحدین در دنیا آنچه مقتضای شهوت نفسانیه شما است
بدرستیکه خدا تعالی هرچه میکنید بینا و داناست ومراد بالحاد چنانچه جمعی از مفسرین تصریح
بآن نموده اند اعراض نمودن از دلایل حق است و اعراض انسانی میباشد چنانچه ذکر
ذکر میشد و همیشه در هر عصری اغلب این اصناف بوده اند خصوصا درین اعصار که با اسامی
مختلفه خود را بدر آورده طرق باطله احداث می نمایند و گاهی زبان طعن بر علما که فی الحقیقة
در عصر غیبت هادین میباشند میگشایند و با نظام قاصر خود تحریف آیات قرآنیه و احادیث
میکنند بنحویکه با طریقه فاسده ایشان موافق شود و علی ای حال ترک شریعت حقه
مینمایند و عوام را از تقلید فقها منع میکنند و فی الحقیقة مال کلام ایشان راجع میشود
که هرکه هرچه خود بفهم ناقص خود میفهمد از تفاسیر فارسیه و ترجمه احادیث را
کافی است و هم چنین استحسانات عقلیه فاسده را از برای عوام کافی میدانند و این فی
الحقیقة مذهب ملاحده معروف است که آنها را اسماعیلیه گویند که بعد از غیبت امام

میگویند

میگویند شرع و دین بوداشته شد و هر کسی مکلفات باعتبار ان عقلیه خود صد
و سیم مخاصمه و مباحثه نمودن با اهل دین از جهة سست کردن و بیرون اوردن ان
دین حق بشبهای واهیه قال الله سبحانه فی الشوری الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب
له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید یعنی انکسانی که بشبهای واهیه
حجت میاورند از برای بطلان دین حق بعد از استقرار ان در قلوب اهل ان از برای
انکه ابنا را اکراه نمایند از ان حجتهای ایشان باطل است در نزد پروردگار ایشان و بر ایشان
است غضب خدا در دنیا منع و نفرت شدید مطلقا و از برای ایشان مهیا است عذاب شدید
در اخرت صد و چهارم چشم پوشانیدن و کند بدی انگاشتن و اعراض نمودن از حجتهای
واضحه و اجب الاطاعه الهی است با انکه به بیند انرا و علم بحقیت ان بهم رساند و مع ذلک
تجاهل و تغافل کند و بگوید نه بینم و یقین بحقیت ان بهم نرسانیدم از روی تعصب
و هوا و هوس نفسانی قال الله سبحانه فی سورة الزخرف و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض
له شیطانا فهو له قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون حتی اذا جاءنا قال
یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب
مشترکون یعنی هر که چشم بپوشاند از ذکر پروردگار وا میگذاریم او را با شیطانی تا
مسلط شود بر ان پس شیطان انیس و قرین او می شود و شیاطین راههای خیر را بر او
مسدود می نمایند و ان اشخاص گمان میبرند که براه حق هدایت یافته اند تا انزمان
که یکی از ان اشخاص در قیامت وارد بر ما می شود با شیطانی که قرین ان شخص بود خطاب
خطاب میکند که ای کاش در میان من و تو دوری بود مانند دوری مغرب و مشرق
از یکدیگر و توجه بد یار و قرینی بودی از برای من که مرا گمراه نمودی و راه حق را
بر من مشتبه ساختی و نفع نمی بخشد شما را ای گمراهان چون ظلم بر نفسهای خود کرده اید

دل خوش داشتن شما بآنکه شیطان قرین شما هم شریک شما است در عذاب زیرا که آن شرکت
عزی بخش نبوده و متألم شدن شما بمشاهده ایشان این آیه شریفه صریح است در معذب بودن
آنکه مبتلای این معصیت شود بلکه باشد عذاب الیم زیرا که هم عذاب است و هم شراکت
با شیطان در عذاب و بدانکه مراد از ذکر رحمن در آیه شریفه چهار احتمال دارد اول آنکه
ذکر قلبی یعنی بیاد خدا بودن و خوف و طمع از او را مد نظر خود قرار دادن دوم ذکر
لفظی یعنی بزبان او و علی الدوام یا غالب احوال مشغول بذکر خدای تعالی باشد از تسبیح
و تهلیل و تحمید و تحلیل و دعا و قرآن و امثال ذلک سیم حجت خاصه که مراد علی بن ابی طالب
و اولاد طاهرین جناب باشند چهارم حجت عامه که شامل علما و نواب خاصه و عامه ۴
ایشان شود و هر یک از این معانی را وجهی میباشد در اراده از آیه شریفه زیرا که آن دو معنی
اول معنی عرفی لفظ ذکر است خصوصا ثانی و دو معنی آخر در اخبار وارد شده خصوصا اول
زیرا که در بعضی اخبار وارد است که مراد از آن کس که چشم پوشانید ابو بکر است و ذکر رحمن
علی بن ابی طالب ع و اهل بیت او است و مراد بشیطان قرین او عمر است و از این جهت بعضی
قراء جاءانا خوانده است یعنی آن دو رفیق در آخرت در موقف حساب آورده شوند و اول
از ثانی تبری جوید و هر دو در عذاب شریکند و علی ای حال چون آیه شریفه احتمال معانی
اربعه را دارد لهذا مقتضای قواعد اصول اجتناب از چشم پوشانیدن از ذکر خدا به هر یک
از چهار معنی باید بود حتی معنی آخر چنانچه در این اعصار متعارف شده است که از مکاید
شیطان که از علمای حقه چشم می پوشانند و اختراع دینهای تازه می نمایند خذلهم الله
سبحانه فی الدارین و صان الخلق من مکائدهم صد و [illegible]
کراهت داشتن از حق و اظهار نمودن کراهت از آن است قال الله سبحانه ان المجرمین فی عذاب
جهنم خالدون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون وما ظلمناهم ولکن کانوا هم الظالمین ونادوا یا مال

لیقض

لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون یعنی بدبختان سنکه
گناه کاران بگناه کبیره در عذاب جهنم پیوسته باقی اند وسست نبود از ایشان عذاب جهنم
وایشان در عذاب مایوس از راحت ورحمت می باشند وما ظلمناهم ایشان ملکه خود ظلم کشند
بر نفس خود بوده اند وندا میکنند مالک جهنم را که ای مالک سؤال کن از پروردگار خود
انکه او مرگ دهد ما را تا از این عذاب فارغ شویم مالک در جواب گوید بعد از مدتی ندا زند برای
انکه شاید برینکه شما همیشه خواهید بود درین عذاب وخلاف عالم میفرماید که ما حق را بشما
نمودیم ولکن اکثر از شما ها کراهت دارید از حق بلکه اظهار میکنند که اهل حق را این جماعت پس
ما هم شدید میکنیم عذاب ایشان را وبدانکه حق در مقام عموم دارد هرچه را که موصوف بحقیقت
مثل معبود برحق ورسول برحق وامام برحق وعالم برحق وقول حق وصاحب حق مثل طلب کار
والدین وواجب النفقه وغیر ایشان پس نفرت از ایشان وکراهت داشتن از ایشان واظهار کراهت
نمودن از ایشان داخل در عموم این شریفه میباشد [illegible] اعتقاد بانکه خلاق عالم
جل شانه علم بجزئیات واسرار وخفیات از جزئیات ندارد رد صاحب این اعتقاد را از بعض
ارباب فلسفه ذکر نموده اند قال الله سبحانه ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا
لدیهم یکتبون یعنی بلکه گمان میکنند انکه ما نمی شنویم انچه را در قلوب خود پنهان میکنند و
حدیث نفس میکنند از شنایع واینچه را با یکدیگر نجوی میکنند چنانچه جماعتی از منافقین کردند
در حجة الوداع در تمهید نمودن بلکه کردن انکار وصایت علی بن ابی طالب وعهد نامه که
نوشتند در میان خود وبابی عبیده جراح سپردند بلی ورسلنا یعنی نه چنین است می شنویم
همه را وملائکه کتاب اعمال مطلع برایشانی میشوند واز ایشان منفک نمیشوند وهمه را می نویسند
پس این شریفه صریح است در انکه علم الهی متعلق است بکل اشیاء [illegible] در رد انکار در حق
ان جناب در این شریفه در سوره لقمان می فرماید یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن

فی صخرة فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر یعنی لقمان به پسر خود گفت
ای فرزند بدرستیکه اگر عمل انسان بقدر دانهٔ خردل باشد که آن چیزی است که
در بعض بلاد مثل فارس و دار المرز می خورند و از ارزن خورد تر است و آن دانهٔ خردل
در مغز سنگ باشد یا پنهان در میان آسمانها و زمین باشد خداوند عالم آنرا در موقف حساب
حاضر میسازد و از او محاسبه میکند بدرستیکه خداوند عالم بخفیات و غیر خفیات می باشد علی السواء
دیگر آنکه در تعلق علم الهی در میان جزئی و کلی نیست و غیر از آنکه کسی گوید کفر و زندقه و نسبت
جهل است بواجب الوجود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **اصل دویم** اعتقاد کردن بآنکه
از برای انسان بعد از مرگ نشئه قال الله تعالی فی سورة الدخان ان هؤلاء لیقولون ان هی الا
موتتنا الاولی و ما نحن بمنشرین فأتوا بآبائنا ان کنتم صادقین اهم خیر ام قوم تبع والذین من قبلهم
اهلکناهم انهم کانوا مجرمین یعنی بدرستیکه کفار در این میگویند که نیست مرگ ایشان غیر
همان مرگ اول و از برای ما حشر و نشری نیست میگویند اگر شما راست میگویید که بعد
از مرگ جوهری دیگری می باشد پس پدران ما را زنده کنید و چون کلام آن کفار خلاف
قانون عقل بود نظر به فرق در میان احیاء در دار تکلیف تا بار احیاء در دار آخرت آنچه
جز الهذا خلاق عالم اعراض از جواب ایشان فرموده در مقام تعذیب و تهدید ایشان بلکه میفرماید
اهم خیر الآیه یعنی آیا این گروه قوتشان و شوکتشان بیشتر است یا قوم تبع و کسانی که قبل از
ایشان بودند از اهل عصیان و کفران مثل قوم نوح و هود و قوم موسی و امثال اجمعا
هلاک کردیم بجهت آنکه بودند عصیان و طغیان میکردند و چون اهلاک عاصیان
بطریق عموم بعد از قوم تبع که عمده سال قبل از بعثت نبی ما صم بود روی بلاد ملحقا اهلاک
بطریق عموم با تخصیص یاد شد بقوم تبع و من قبل ان پس ظاهر می شود از این شریفه آنکه انکار
بعث مرگ از جمله گناهان کبیره است بلکه باید معتقد آن باشیم که بعد از آن مرگ ثبوتی در قبر بجهت

نزال

سؤال خواهد بود پس ممات دیگر خواهد بود و انتقال بعالم برزخ خواهیم نمود و در وقت
قیام قیامت حیات دیگر روی خواهد داد و حشر و نشر خواهد شد و هر که منزل او هرجا
خواهد بود منتقل بآن خواهد شد صد و نهم تکرر گناه بدون توسط توبه کردن مع صدنهم
آن باشد بنحوی که صدق کند برا و کثرت گناه که آنرا اثم گویند یعنی کثیر المعصیة صد
و دهم شک داشتن در شدت عذاب جهنم و جزم نداشتن بآن و این دو در چند آیه ۱۱۰
بیان واقع است قال الله سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی
الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحمیم ذق انک انت العزیز
الکریم ان هذا ما کنتم به تمترون یعنی ثمره درخت زقوم که در قعر جهنم روییده و شاخهای
آن در جمیع درکات منتشر گشته آن خوراک اشخاص کثیر المعصیة میباشد هر چند با اجتماع صغایر
باشد بدون تخلل توبه در میان آنها و چون بخورد ایشان دهند آنرا بجوشد در دلهای
ایشان مانند مس داغ کرده و امثال آن بجوشیدن شدید مثل جوشیدن آب جوش
و آن اول طعمه ایست که [illegible] در ورود بآنجا می خورانند چنانچه در سوره مبارکه واقعه
از آن تعبیر بنزل فرموده اند و نزل آن تحفه را گویند که در دم راه مسافر برسد در وقت
ورود پس میفرماید خلاق عالم بعد از ورود و خوردن آن طعام که خذوه فاعتلوه یعنی
بگیرید و بکشید او را بشدت کشیدن بسوی میان جهنم پس بریزید بسر آن از عذاب آن
جوشیده حمیم و باو بگویید که بچش بدرستیکه توئی عزیز و کریم چنانچه خود در دنیا
ادعای این مراتب برای خود میکردی بدرستیکه این عذابها آن عذابهاییست که تو شک در
آنها داشتی و در مقام انکار آنها بودی پس از صدر و ذیل این آیات ظاهر می شود که این دو
از گناهان کبیره می باشد و بجز قلیلی از آنها خلقی مبتلا میباشند زیرا که کثرت معاصی از صغایر
و کبایر و عدم اعتناء بآن شیوه اغلب ناس است پس باید گاهی ملتفت شد بتوبه و انابه

نموده باید که از مسمای اثم بودن خارج شود چنانکه شک و شبهه ندارند بعضی از اهل فلسفه و صاحبان اعتقادات فاسده می باشد و بدانکه خلاق عالم جل شانه بعد از این

آیات کریمه صفت الحال پرهیزکاران را ذکر می فرماید بعد از آنچه در سابق وصف الحال عاصیان را ذکر نموده و ایراد آنها درین مقام از باب اخذ احتیاط از برای خود و دیگرا

مناسب است می فرماید ان المتقین فی مقام امین فی جنات و عیون یلبسون من سندس

و استبرق متقابلین کذلک و زوجناهم بحور عین یدعون فیها بکل فاکهة آمنین لا یذوقون

فیها الموت الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم یعنی بدرستیکه پرهیزکاران در مقامی می باشند

که محفوظ است از هر آفتی و شری در بوستانها و نهرهای جاری در آن حالتی که می پوشند از سندس

که لباس ابریشمی نازک است و استبرق که لباس ابریشمی غلیظ چنین است و ضایع اهل بهشت

روبروی ایشان میدهیم ایشان را حورهای سفید پوست چشم درشت که سیاهیهای چشمهای ایشان

در کمال سیاهی و سفیدی آنها در کمال سفیدی و سیاهی چشم ایشان غلیظ میطلبند در

اهل آن از هر میوه که بخواهند در حالتی که ایمنند از منقطع شدن چیزی از آنها و تمام

شدن آن نمی چشند مرگی را سوای همان مرگی که در وقت انتقال از دنیا چشیده اند

۲۲۱ نگاه داشت پروردگار ایشان ایشان را از عذاب جهنم صد و یازدهم صفت افاک یعنی

بسیار دروغ گفتن یا دروغ بسیار بزرگ گفتن صد و دوازدهم اصرار نمودن در

ابطال الحق و احقاق الباطل صد و سیزدهم استهزا نمودن بحجتهای خدای و این صفات ثلاث

را خلاق عالم در سوره مبارکه جاثیه ذکر نموده در چهار آیه پیاپی قال الله سبحانه ویل لکل افاک

اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و اذا علم من آیاتنا

شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین من ورائهم جهنم و لا یغنی عنهم ما کسبوا

شیئا و لا ما اتخذوا من دون الله اولیاء و لهم عذاب عظیم یعنی ویل نابت است از

برای

برای هر افاکی یعنی کذابی کثیر الکذب یا کاذبی شدید الکذب بی پروا گناهی و ویل کلمه ایست که بان وعید
میکنند مستحق عقاب را یا ان عبارتست از رودخانه چرک و خون یا بدبوی که از جهنم جاری می شود
یعنی افاک اثیم را در وقت ورود از ان رودخانه باید ... و از اوصاف ان افاک اثیم انست
که می شنود ایات خداوندی را که خوانده می شود بر او پس اصرار میکند در ابطال و انکار ان
و باقی ماندن بر کفر خود بحدی که گویا نشنیده است ان ایات را پس بشارت ده او را
بعذاب دردناک پس میفرماید که از صفات ان اینست که هر گاه میداند از ایات ما چیزی
را که بر زبان می شود ان را استهزاء و ریشخند میگیرد این جماعت که از برای ایشان است
عذاب خوار کننده و از عقب ایشان است جهنم و نفعی بایشان نمی بخشد چیزی اگر تحصیل کرده
اند از مال و اولاد و نه ان چیزهائی که دوست میداشتند بغیر از خدای و از برای ایشانست
عذاب بزرگ پس از مجموع این ایات کبیره بودن این سه امر ظاهر می شود ... اول
افساد میان خلق می باشد پس از کذب هیچ پروا نمیکنند و بسا هست که فاسق حرفی چند را
میگیرد که حیلها و دروغهای بزرگ بر هم ببافد و از ان فتنه در میان خلق حادث شود و در
مجامع نقل مجلس ایشان شود دوم است معنی ان ... شده سیم چنین انکار
امور حقه و اصرار بر ان و نشنیده انگاشتن ان شنوه ایشان شنیده و سیم سوال است
استهزاء بر ان اعاذنا الله من شر الشیطان صد و چهارم ان انست که متابعت هوا و هوس
نفسانی را واجب الاتباع قرار دهد و از ان پرستش کند مثل پرستیدن معبود قال الله سبحانه
افرایت من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة
فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی ایا پس دیدی ای حبیب من انکسی را که قرار
داده است معبود خود را هوا و هوس نفسانی خود یعنی از امثال معبود خود واجب الاطاعه
خود قرار داده است و واگذارده است خدا او را بر ضلالت و گمراهیش و مهر خورد بر

ودلش بچیزی که قبول وعظ و هدایت بکند دیر گرویدن که ببیند دلایل حق را بر کسی که هدایت
میکند او را بعد از واگذاردن خدا او را بان احوال یا شناختن کری شود باز بد احوال کسان
کسی که خود اجتناب کند از شیوه و رفتار او از التزام متابعت هوا و هوس و بباید دانست
که متابعت هوا و هوس اگر در امور اصول دین باشد که بدون حجت و برهان بنا گذارد
بران فرق بودن و انکار معاد کرده بودن انبیا کمالات بلکه بسیاری از شعبات از اقسام
کفر است چنانچه بسیاری کفار بر متابعت نفس است در عبادت بت و مانند ان و در
فروع دین اگر بحد انکار ضروری از ضروریات دین باشد نیز چنین است اگر بحد کفر ان
باشد بحد کفر نمیرسد ولیکن معصیت کبیره است زیرا که منجر میشود به بطلان عبادات او
غالبا و نیز لازم ترک طاعات است و ان از کبایر است به اشکال مثل انکه عامی بمجرد تعصب و هوای
نفسانی بدون تقلید مجتهد جامع الشرایط اعمال خود را بجا میاورد و اما متابعت هوا و
هوس در امور مباحه پس بدون انکه منجر بمعصیه شود در طرف تحصیل لذات و مرغوبات
کردن پس در ان معصیه نیست ولیکن مخالفت نفس نمودن در ان نیز از اخلاق حسنه
است بلی احسن انست که در ان نیت رضای خالق عالم را منظور دارد مثل انکه غذاهای
مقویه و لذیذه را که صرف میکند قصد ان کند که بدن او را از مرض و علت بری نماید
یا قوت بگیرد از جهت مطالعه و عبادت و امثال ان و اگر نکاح میکند قصد ان کند که امر
الهی را اطاعت کند و از معصیت محفوظ باشد و اگر لباسهای نفیس می پوشد از برای حفظ
ابرو باشد زیرا که حفظ ابروی موافق زی خود در شرع ممدوح است پس در هیچ یک
از این امور اگر مجرد لذت نفس منظور نباشد بسیار خوب است و در این مقام مواعظ و تنبیهات
نافعه بسیار است ولیکن طول ان موافق با طرز این وجیزه نمیباشد **صد و پانزدهم**
صد پانزده انست که در امور دین مانند تحقیق معاد و مانند ان بنا را بر ظن گذارد در تحصیل یقین

وعقید بیقین دران نکند زیرا که بنای اصل دین بر علم و یقین است قال الله سبحانه واذا قیل
ان وعد الله حق والساعة لا ریب فیها قلتم ما ندری ما الساعة ان نظن الا ظنا وما
نحن بمستیقنین وبدا لهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن وقیل الیوم ننسیکم
کما نسیتم لقاء یومکم هذا ومأویکم النار وما لکم من ناصرین یعنی هرگاه گفته می شود که
بتحقیق که وعده خدای تعالی حق است و آمدن روز قیامت شکی در آن نیست گفتید
ای کفار و منافقین که ما نمیدانیم که چه چیز است روز قیامت ما گمان نمیکنیم مگر گمان
کردنی و ما یقین بآن نداریم و ظاهر می شود از برای ایشان جزای معصیتهای ایشان که در
انکار روز قیامت است و احاطه میکند بایشان جزای استهزاء کردن ایشان در باب آمدن روز
قیامت و گفته می شود بایشان در روز قیامت که امروز شما را وامیگذاریم باعمال و عقاب
زشت شما مانند کسی که فراموش شده باشد چنانچه شما فراموش کردید این روز را
و انکار کردید آنرا باستعمال انکار و از نظر انداختید آنرا بالمره و جایگاه شما آتش جهنم است
و نیست از برای شما شفیعی و ناصری در خلاصی از آن پس بنابراین باید هر کسی سعی
و کوشش نماید در تحصیل علم باصول دین و اکتفا بظن ننماید زیرا که حصول ایمان
بمجرد ظن در حکم عدم ایمان است با آنکه اسباب تحصیل علم از برای او موجود بوده
و می باشد غالبا و قول بعضی از اهل سنت بکفایت ظن در حال اختیار پوچ و باطل است
بلی مثل دختر پادشاه و زنان مثل آنکه در حصن و حجاب است و قدرت بر تحصیل علم ندارد
مظنه بدین حق در بعض مسائل آن مثل مسائل نبوت و امامت در ذات او کافی
است و الا لازم می آید تکلیف ما لا یطاق و اما در مسئله توحید و مانند آن که بعقل
صرف ثابت می شود و اسباب آن در هر عاقلی موجود است پس تحصیل علم لازم است و تفصیل
این مسائل در محل خود از کتب اصول و غیر آن شده است هر که خواهد رجوع بآنها نماید

صد و شانزدهم کراهت داشتن ما انزل الله است یعنی ناخوش داشتن آنچیزهائی
که حق تعالی بر بندگان خود فرو فرستاده از احکام دین بل مطلقا قال الله سبحانه فی سورة
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن را سوره قتال نیز گویند والذین کفروا فتعسا لهم
و اضل اعمالهم ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم افلم یسیروا فی الارض فینظروا
کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم وللکافرین امثالها یعنی آنکسانی که
کافر شدند پس حق تعسا گوید از برای آنها و بر آنها حکم کند که هلاک شوند و خوار و
ذلیل شوند در دنیا و آخرت خار شدن و ذلیل شدن و ناپیدا و نابود شدن یا
آنها را که با مید نفع بجا میآورند از مثل تجارت و صدقات و ضیافات و امثال
آنها را حبط و بعضی از جنگها بعض از کفار تمام عسکر کفر را ضیافت می نمودند اینها از برای
آنها نکرده شد بجهة آن است که مکروه داشتند آنچه را حق تعالی بر ایشان نازل فرموده بود
از احکام اصول دین و فروع آن پس بجهة این کراهت نیست و نابود می شود عملهای
آنها نیز اگرچه اعمال خود را موافق آنچه خدا خواسته است بجا آورده اند چنانچه از کوا
کراهت است پس اضلال اعمال از جهة کفر است و احباط اعمال از جهة موافق نبودن
آنها با فرمایش الهی است و تکرار در راه نیست آیا گردش و تفحص از احوال سابقین
نکردند تا عبرت گیرند و ببینند که چگونه بود عاقبت آنکسانی که سابق بر ایشان
بودند در وقتیکه خدا بر ایشان پیغمبران فرستاد و ایشان تبلیغ بانها نمودند و آنها
قبول نکردند و سرکشی کردند پس خدا هلاک آنها را در دنیا و آخرت بجهة قبول
نکردن هدایت و باقی ماندن بر ضلالت و از برای کفار امت تو یا محمد ثابت است
امثال آنچه بر کفار سابقین گذشت از هلاکت دنیا و عذاب آخرت و تاخیر هلاکت
دنیا بجهة وجود تو در میان انسان تفضل است و بدانکه کراهت ما انزل الله یا در تکلیفات

یا در

یا در تکوینیات و اول یا در اصول دین و ملت است یا در فروع آن و آنچه در فروع است
یا در تشریع است یا در ادراک کتاب اما قسم اول پس آن امور بسیار است باصول عشره از این
جمله است کراهت داشتن و انکار نمودن توحید الهی جل شانه از مثل فرعون و هامان
و اشباه ایشان یا از رسالت رسل مانند ابوجهل و ابولهب و امثال ایشان یا از کراهت داشتن
خلافت بلافصل علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه مانند اصحاب سقیفه بنی
ساعده و رؤسای ایشان و از این باب است کراهت داشتن و انکار نمودن طریقه اجتهاد
و تقلید زیرا که ایشان از مسائل اصول دین محسوب است که هر کسی حتی عوام باید در آن
مجتهد باشند پس مانند صوفیه و فرقی که خود را اخباریه بستمیدهند و کسانی که
این اعصار بهم رسیده و نام خاصی بر خود نهاده‌اند ایشان از جمله کراهت دارندگان ما
انزل الله می باشند زیرا که فی الحقیقه حقیت طریقه مستمره اجتهاد و تقلید را میدانند و
رباست و کراهت متابعت ایشان را این ورطه انداخته که انکار میکنند حرف ذاکر عقل
قاطع را نمی باشد بتفصیل که در مقام آن محرر شده صنف دوم ... کردن را
عمر است بخوردن و آشامیدن و سایر شهوات نفسانیه و حرص در انفاد و غافل بودن
از عاقبت امر از مرگ و عواقب و شدائد بعد از آن قال الله سبحانه والذین کفروا یتمتعون
و یأکلون کما تأکل الانعام والنار مثوی لهم ظاهر معنی این شریفه آنست که آن کسانی
که کافر شدند پیوسته مشغول بهره بردن از لذائذ دنیا میباشند و میخورند بحرص
تمام با غفلت از مرگ و عواقب آن چنانچه حیوانات حلال گوشت از شتر و گاو و گوسفند
در چراگاههای خود بحرص تمام چرا میکنند و غافلند بالمره از اینکه در پیش ایشان می
باشد از ذبح و نحر و هر چه بیشتر خود را بخوردن فربه میکنند اجل ایشان بذبح و نحر
زودتر میرسد پس فی الحقیقه بجهت لذات بیهوده خود سعی میکند که زودتر ...

پس کسانی که با این صفت می‌باشند که بالمرّة غافل از شناخت عاقبت خود باشند و اکتفا
بعیش ولذائذ میکنند آتش جهنم جایگاه ایشان است پس این بهر نظر بعموم تعلیل کا
صد ۱۷ لمصرّح است در انکه غفلت بنحو مذکور از گناهان کبیره است صد و هفدهم
ثابت نماندن ببینه و برهان عقلیه ونقلیه امور دینیه حقه بجهة زینت دادن
شیطان اعراض کردن از انها و واگذاردن انها را و پیروی هوا و هوس نفسانی نمودن
است و بعبارة اخری یقین داشتن بامور حقه انکار نمودن بجهة خواهش نفسانی
قال الله سبحانه أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم مَّثَلُ
الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ
خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ
فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ظاهر معنی انکه آیا انکسی که ثابت مانده است بر بینه
و برهان خلقی و نظری خود که خدا بهم تفضّل باو نموده مثل انکسی است که اعراض نموده
است از برهان نقلی و عقلی فطری خود و زینت داده شده است از برای او اعمال نا
پسندیده او از شرک و مخالفت الهی و ترک واجبات و ارتکاب معاصی و متابعت هوا
و هوس نفسانی نموده با یقین بحقیّت دین این دو مساوی باشد که بهشتی که امثال
بهشتی که از برای ثابت قدمان وعده داده شده است در حالتی که در ان نهرهائی
است از آبهائی که متغیّر نمیشود بماندن چنانچه آبهای دنیا متغیّر می‌شود بان و نهرهائی
است از شیر که متغیر نمیشود طعم ان بترشی و بدمزگی برخلاف شیرهای دنیا و نهرهائی
از شراب که باعث نشاط زیر دماغی می‌شود ولذّت محض است بی شائبه صداعی یا غولی
یا دل بحثی و انقلاب قلبی و سکری برخلاف خمرهای دنیا و نهرهائی است از
عسل صاف کرده و از برای ایشان است از کل ثمرات چه امثال آنها را در دنیا دیده باشند

یا نه و از برای ایشان است آمرزش معاصی و بردن از نظر ایشان که متألم نشوند ببینند کر
انها یا جزای پرهیزکاران مثل جزای کسانی است که مخلد اند در آتش زمی اسا مانند
ایشان از حمیم یعنی آب بسیار گرم جهنم پس پاره پاره می شود امعا، انها یعنی روده های ایشان
پس از مجموع آیات ظاهر شد که سی و نه مذکوره از گناهان کبیره و موعود بعذابست
[illegible] صد و بیستم [illegible] صد و بیت دیگر [illegible] صد و دو [illegible]
شش خصلت می باشد که در سوره مبارکه حجرات ذکر شده است سخریه مومن و لمز مومن
یعنی ذکر عیب او و تنابز بالقاب یعنی خواندن او بلقبی بد و سوء ظن باو و تجسس از احوال مخفیه
او که راضی بافشاء آن نیست و غیبت نمودن او و قال الله سبحانه یا ایها الذین امنوا لا یسخر
قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم
الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون یا ایها الذین امنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم چون در آیه سابقه خلاق عالم
طرح اخوت افکنده اند در میان مؤمنین که فرموده اند انما المومنون اخوة و بعضی از
اسباب منافی با اخوت را ذکر فرموده اند و مؤمنین را بالخصوص مخاطب فرموده اند که
ای چنین کسانی که ایمان آورده اید لا یسخر قوم من قوم یعنی باید سخریه نکنند مردان مردان
را شاید که آن مردان سخریه شده بهتر باشند در نفس الامر از مردان سخریه کننده
و هم چنین سخریه نکنند زنان زنان را شاید که آن زنان سخریه شده بهتر باشند
از آن زنان سخریه کننده و معنی سخریه در لغت [illegible]ن و اهانت نمودن است و هر چند
بجا آوردن عملی یا گفتن قولی باشد که در اظهار حالات در حضور آن شخص باشد
که در عرف گویند ریش خند او میکند بعد فرموده اند و لا تلمزوا انفسکم یعنی معیوب نکنید

عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء

[illegible] دوم
[illegible] سوم
٢
٣
٤

نفوس خود را زیرا که مؤمنین در حکم شخص واحدند پس اگر عیبی قرار دهد از برای برادر
دینی گویا عیبی را برای خود قرار داده است چنانچه اگر اظهار کند عیب او را گویا اظهار عیب
خود کرده است ولا تلمزوا انفسکم احتمال هر دو معنی دارد و مجملا عیب جوئی دیگران و غافل
از عیبهای خود بودن عین خطا است حتی آنکه در حدیث وارد است که حضرت عیسی ع
با حواریین بر سگ مرده گذشتند حواریین گفتند که چه گند بد است بوی آن سگ حضرت
روح الله فرمودند که سفید است دندانهای آن مراد آن جناب از دیدن آن جماعت و تنبیه بر
این بود که بنده می باید پیوسته نظر او در محاسن و خوبیهای خلق خدا داشته انگشت
بر عیوب احدی ننهد اگرچه مرتبه سگ باشد زیرا که طبع را بدیدن فضائل و ندیدن رذائل
عادت دهد ولا تنابزوا بالالقاب یعنی برادر دینی خود را بلقب بد نخوانید یعنی لقبی
که او اکراه دارد از آن مثل آنکه جدید الاسلامی را یهودی یا نصرانی یا مجوسی خوانند
باعتبار حالت سابقه آن و امثال آن مثل آنکه فاضلی را که در اصل حرفه پستی داشته باشد
خود یا پدر او را بآن کسب و حرفه بخوانند مثل آنکه علاف یا بقال یا کناس الی غیر ذلک
بئس الاسم الفسوق بعد الایمان یعنی بد نام نهادنی است نام نهادن مؤمن را بنام فسق یا
با کفر بعد از آنکه ایمان آورده تائب بوده است هرچند سابق متصف بآن باشد
ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی کسانی که توبه نکنند از سخریه و لمز و تنابز پس
آن جماعت ظالمند یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن یعنی ای مؤمنین اجتناب
کنید از بسیاری از گمانها و ظنها بدرستیکه بعض از ظنها گناه و معصیت است و آن گمان
بردن است برادر دینی بآنکه مثلا فاعل فعلی از معصیت است بقرائن و شواهدی که منشاء
ظن می شود و اصل خطور این قبیل ظن بی اختیار است پس محل نهی و عقوبت نمی شود بنابر
طریق عدلیه که بجبر قائل نیستند پس مراد بمنهی خطور و مراد است مثل آنکه در نظر بگذرد از ظن

ان

ان رفتار نامناسب بعید تجویز دادن مظنه یا از برای عدم اظهار آن نماید پس از این جهت خلاف
عالم فرموده‌اند ان بعض الظن اثم یعنی بعض ظن که یکی از این وجوه باشد سبب تجویز دخول
اختیار گناه است و مراد باجتناب آنست که از دل بیرون کند و ترک نماید که در قلب او
رسوخ کند و بر طبق آن نیز اخبار بسیار نیز وارد است و در بعض آنها فرموده‌اند باین
مضمون که فعل یا قول که از برادر دینی صادر می‌شود تا احتمال بعید در آن باشد و احتمال
خوب هم باشد باید حمل کردن قول یا فعل را بر محمل نیک و از حضرت صادق منقولست
که چون کسی متهم کند یعنی گمان بدی برد برادر دینی خود بچیزی که در او نباشد
گداخته شود ایمان از دلش چنانچه گداخته می‌شود نمک در آب و بعض از مفسرین گفته
اند که مراد ببعض ظنهای که گناه است ظنه در احکام دین است با وجود طریق علم آنکه
طریقه معلومه مستقره در دست داشته باشد که جاده شایعه در اهل اسلام است از آن
دست بردارد و متابعت نماید کسی را که بر خلاف این طریقه میرود بمجرد بعض خیالات واهیه
ظنیه پس عمل بآن ظن معصیت است مجملا عمل بظنه یا فتح باب علم بمجرد سیما آنات عقلیه
معصیت و از جمله کبائر است بعد فرموده‌اند ولا تجسسوا یعنی تجسس نکنید از اسرار و عورات
مؤمنین و آن از جمله منهیات شرعیه می‌باشد بی‌اشکال و در این باب حکایت لطیفه
میباشد که از ادر کتاب بحار الانوار ذکر فرموده با شاید لبیا از طرق عامه و خاصه
و مضمون آن اینست که عمر علیه ما علیه بطریقه شب گردی و تجسس از خانهای مؤمنین
بود پس در شبی که شنید و صدائی در آن شنید پس گمان کرد که شراب می‌خورد صاحب
آن خانه پس از دیوار خانه بالا رفت و در خانه نظر کرد دید مردی در نزد می‌باشد و
چیزی میباشد مانند شراب پس گفت عمر بآن صاحب خانه ای دشمن خدا تو خیال میکنی
که خدا معصیت ترا می‌پوشاند پس صاحب خانه گفت تعجیل مکن ای امیر اگر من خطا کرد

گردیده باسم خدا ای کتاب باب منصلت توضیحا کردی در این کتاب سه معصیت خداوند عالم فرموده
که ولا تجسسوا و نهی از تجسس فرموده و تو تجسس نمودی و فرموده است و أتوا البیوت
من ابوابها پس در خانه ها داخل شوید از درهای خانه ها و تو از دیوار خانه بالا آمده داخل
خانه شدی و نیز فرموده است که و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی اهلها یعنی هرگاه داخل خانه
می شوید بر اهل آن سلام کنید قبل از دخول و بی اذن صاحب خانه داخل شوید و تو بی سلام
و بی اذن داخل خانه ما شدی پس عمر خجل و منفعل گردید و از جواب عاجز شد چنانچه
در بعض اخبار این حکایت واقع است و فرمودند و لا یغتب بعضکم بعضا یعنی باید غیبت
نکند بعضی از شماها بعضی دیگر را ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه آیا دوست
میدارد یکی از شماها اینکه بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد پس ناخوش
دارید شما از این خلاف عالم تشبیه فرمودند غیبت کردن را بخوردن گوشت برادر در
حالتی که مرده است پس از این آیه معلوم شد که غیبت از اکبر کبایر است و اخبار بسیار درین
باب وارد است و شیخ طبرسی در کتاب جمع الجوامع حدیثی درین باب ذکر کرده میفرماید روایت
شده است که ابوبکر و عمر روزی فرستادند سلمان فارسی را که از دولتخانه سید انبیا
علیه افضل الصلوات طعامی از برای ایشان بیاورد که بخورند پس آنجناب سلمان را فرستادند
بسوی اسامة بن زید که ظاهرا ناظر آن جناب بود درین گونه امور پس اسامه گفت که ما کولی
الحال حاضر نیست پس سلمان برگشت و این خبر را بابی بکر و عمر داده پس ایشان گفتند که بخیل
است اسامه و سلمان اگر بر سر چاهی پر آبی که آن چاه را سمیحه می گفتند بفرستیم هر آینه
آب آن چاه می خشکد پس خود ایشان بخدمت آنجناب مشرف شدند پس آن
جناب فرمودند بایشان که من بوی گوشت از دهن شماها می شنوم ایشان گفتند یا رسول
الله امروز ما ها گوشت نخورده ایم آن جناب فرمودند که نه چنین است شماها گوشت سلمان

داما

واشباه را خورده باشد پس بعد آیهٔ شریفه نازل شد که واتقوا الله ان الله تواب رحیم
یعنی پرهیزید از خدا و ترک کنید آن چیزی را که امر شده اید باجتناب از و پشیمان
شوید از آنچه از شما صادر شده و در حدیث وارد است که تاثیر غیبت در دین
مؤمن بیشتر و شدیدتر است از تاثیر آکله در جوف آن و در حدیث دیگر فرمودند
کسی که غیبت کند مرد مسلمانی را روزه او باطل می‌شود و وضوی او شکسته
می‌شود و در روز قیامت میاید بعرصهٔ محشر در حالتی که آید از دهانش بوی
گندیده‌تر از مردار که اهل محشر از آن متاذی میشوند پس از این حدیث ظاهر می‌شود
حکم بنقض وضو و روزه و حکم بان اگرچه بر سبیل وجوب در کلمات علما مذکور نیست
لکن استحباب اعادهٔ وضو در کلمات ایشان مذکور می‌باشد چنانچه ما هم در
کتاب جامع السعاده و غیره ذکر نموده‌ایم بنابراین اولی استحباب قضاء صوم نیز
بعید نیست و در حدیث دیگر فرمودند که غیبت اشد است از زنا زیرا که توبه
بعد از زنا مقبول می‌شود و گناه غیبت آمرزیده نمیشود تا آن مؤمن او را حلال
کند ولیکن حلالیت از او طلبیدن بنحوی که معلوم او شود که فلان غیبت از او
شده است منشا زیادتی الم او می‌شود و داخل در ایذاء مؤمن است و آن نیز
از جملهٔ گناهان کبیره است بالجمله بدانکه غیبت عبارتست از قول یا فعلی در
عقب مؤمنی که اگر در حضور او شود شاید او را بد میاید و متاذی می‌شد و قول
شامل است تصریح و تعریض را مثل آنکه کلامی از زید در میان باشد پس
کسی گوید حمد میکنم که حسد و طمع من نیست و این تعریض بان است که زید حسود
است پس داخل در غیبت می‌شود و فعل مانند اشاره مثل آنکه در مثال مذکور
کف خود را بر هم گذارد برای اشاره بان است که زید خسیس است و امثال آن

و از جمله حکایت عایشه است و مضمون آن اینست که روزی زنی که بسیار کوتاه قامت
بود آمد بخدمت آن جناب از جهت پرسیدن مسئله پس بعد از جواب شنیدن
روی برفتن نهاد و عایشه در عقبش دست خود را حرکت داد و به زبان اشاره
کرد باینکه آن کوتاهی قامت کو باد و روی زمین می‌لولد آن جناب فرمودند
که ای عایشه غیبت مکن و چنانچه غیبت کردن حرامست گوش دادن بان نیز
حرامست و ظاهرا مسئله محل اجماع است و در حدیث نبوی ص وارد است که نزهوا
اسماعکم عن استماع الغیبة فان القائل والمستمع لها شریکان فی الاثم یعنی نگاه
دارید گوشهای خود را از شنیدن غیبت پس بدرستیکه گوینده و شنونده آن هر دو
در گناه شریکند و در حدیث مرتضوی نیز وارد است که فرمودند السامع للغیبة
احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و اما مجرد شنیدن
آن بدون آنکه استماع نماید پس منع نکردن از آن نیز معصیت است زیرا که نهی
از منکر حسب المقدور واجب است و بدانکه از غیبت حرمت آن مواضعی استثناء شده
است در کلمات علماء بلکه طریحی در کتاب مجمع البحرین نقل اجماع نموده بر استثناء
آن مواضع پس بغرض افاده در این مقام مناسب است اول شکایت مظلومست
باینکه در عقب ظالم گوید که فلان حق مرا نمیدهد یا مرا زد و شتم نموده است بی
سبب شرعی و دلیل بر جواز آن این شریفه است که میفرماید لا یحب الله الجهر بالسوء من
القول الا من ظلم یعنی خدا دوست نمیدارد بدگوئی نمودن کسی را بافشاء مگر آنکه
آن بدگوئی کننده مظلوم شده باشد دوم نصح المستشیر یعنی بدگوئی در حین خواهش
مشورت کننده مثل آنکه زید از عمرو مشورت کند که بکر میخواهد با من وصلت کند
مصلحت مرا میدانی یا نه پس عمرو گوید مصلحت در این وصلت نیست زیرا که بکر دین

ندارد

که بکوید او وهم چنین شود کردن در سایر معاملات مثل انکه در مقام شور کوید
حز ید ن فلان خانه مصلحت نیست بجهت انکه همسایه اش سالی عیز ذلک من الامثلة
و دلیل بر استثنا ان احادیث بسیاری است که وارد شده است در وجوب نصح یعنی
خیر خواهی برادر دینی و این عمومات مؤید می شود بنیه و اجماع منقول که طریحی در
مجمع البحرین ذکر نموده وخصوص نبوی که مضمونش ان است که فاطمه بنت قیس مشورت
نمود با انجناب در باب کسانی که خطبه او می نمودند انجناب فرمودند که معویه صعلوک
و ابو الجهل لا یضع عصاه عن عاتقه یعنی معاویه مرد کدائی است و ابو الجهل
٣ عصا از دوش نمی اندازد کویا مراد ان است که بد خوی و زننده است سیم جرح شاهد
است یعنی هرگاه مدعی شاهدی در نزد حاکم شرع خواهد بگذارد در اثبات حق خود
بر منکر اثبات یا حق الهی در مقام اجرا حدی بر احدی پس ان منکر یا ان شخص کوید در غیاب
شاهد که عدالت ندارد وجهش را بیان کند یا نکند یا کوید که این شاهد دروغ
میکوید یا دروغ کوی است و وجه تجویز این غیبت دفع ضرر است زیرا که فرمودند
لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام یعنی خداوند عالم بضرر هیچ مسلمانی راضی نیست پس بدفع
٤ ان راضی است چهارم رد انکسی است که ادعا نسبی کند که از برای او ان نسب ثابت نباشد
مثل انکه ادعاء سیادت کند تا ملبس بلباس مخصوص بسادات شود یا ادعا کند که من سید
موسوی ام و حال انکه پدر و اجداد او معروف بوده اند بغیر سیادت یا بغیر موسویت یا
انکه کوید من از ورثه فلان میت می باشم بیکی از وجوه ارث و حال انکه انتساب او
خلاف معروف بین الناس باشد و جمعی باعتبار این استثنا اختلاط انساب را منع نموده اند
پنجم غیبت کردن کسی است که ادعای باطلی میکند در دین برد کردن ان ادعا ان
هر چند بعبارات مکرهه باشد که اکر او بشنود او را ناخوش اید چه ان دینی متعلق

باصول دین باشد مثل انکه ادعا کند که من غیب میدانم و از غیب خبر میدهم یا من بالعیان
بخدمت حضرت صاحب الامر علیه الاف من التحیة میرسم یا انکار کند معراج جسمانی
را یا معاد جسمانی را یا در مقام ترجیح مذهب جبری باشد الی غیر ذلک من الامثله
یا متعلق بفروع دین باشد مثل انکه کوید طریقه اجتهاد در این زمان باطل است و تقلید از
برای عوامی که قادر بر اجتهاد نیستند لازم نیست و بدون اجتهاد و تقلید تکالیف را
میتوانند بعمل اورد یا ادعا کند که تقلید میت ابتداء جایز است یا در غیر مجتهد حی یا
تقلید مجتهد متجزی از برای عامی جایز است با وجود مجتهد مطلق یا مسائل جزئی که مخالف
اجماع یا ضرورت مذهب باشد ادعا نماید و رد او بالفاظ مستهجن جایز است در غیاب
او بلکه اکر مسئله واضح المدرک باشد و قول شاذی بر خلاف کسی ادعا کند بنحوی که
فتوی بان در میان علما مشهور باشد از برای عالم دیگر جایز است ذکر کردن بکلمات
مستهجن هر چند بعد از وفات او باشد مثل عدم نجاست اب قلیل بملاقات نجاست یا
قول بطهارت شراب و امثال ذلک اکر در عقب انها کوید نفهمیده و مزخرف کفته است اجتهد
انکه و یکی مثل این اقوال نکند ضرری ندارد بلکه سیره علما بر این جاری است چنانچه ابن
ادریس در رد شیخ طوسی علیه الرحمة عبارات مستهجن نوشته است و علامه در عقب ابن
ادریس نوشته است که شاب مغرور و بعضی جاهلی است بلغو و بی ادبی میکند بر سابقه خود
بی جهت ششم مقام شهادت است در نزد حاکم شرع مثل انکه شهادت دهد که
این خانه که زید تصرف در ان میکند مال عمرو است و تصرف زید در ان غصب است یا انکه
هاشمی نسب نیست یا ولد فلان سید نیست که خود ادعا میکند یا شهادت دهد بانکه فلان
کس فاعل فعل حرام است هر چند ظلیده باشد که از افقها حسبه امند مثل انکه خود در
نزد حاکم شرع سبقت نموده کوید که زید شارب الخمر است یا مفسد در ارض است یا بغیر بینت

یا انکه

باانکه خود ادعای فقر میکند و امثال اینها مثلا در مقام شهادت ذکر کلامی که متضمن غیبت
باشد ضرور باشد در حین شهادت باشد که بعد از طلبیدن حاکم باشد یا خود سبقت
نماید من باب الحسبه والنهی عن المنکر بجهة انکه اهتمام در اقامه شهادت و عدم کتمان آن
و هم چنین اهتمام در نهی از منکر در نظر شارع مقدس بیشتر است لهذا مقدم شده است
بر ادله حرمت غیبت در مقام تزاحم **هفتم** غیبت کردن کسی است که فاعل معصیت
باشد با مبدا انکه چون بشنود که مردم مطلع بر آن شده اند و می شنوند متنبه شود و از آن
ترک کند و آن هم فی الحقیقة قسمی است از نهی از منکر **هشتم** غیبت کردن کسی است که
متجاهر بفسق باشد یعنی معصیت را فاش و در برملا میکند و دو بیندان نیست که کسی
مطلع شود زیرا که ایذاء او نمیشود و باعث نفرت دیگران می شود از معصیت و آن در
شرع ممدوح است و فواید دیگر نیز بر آن مترتب میشود مثل انکه اقتداء او نکنند با آنکه
بایشان بسیار ندکسانیکه از حال او مطلع نیستند و امثال اینها علی ای حال ادله حرمت غیبت
شامل آن نمیشود و شاید در شمول ما رایت است **نهم** جرح راوی است مثل انکه
در علم رجال مقرر شده است که جرح و تعدیل رواة میکنند مثلا میگویند علی بن حمزه
کذابست یا وهب بن وهب ملعونست یا ابا هریره احادیث بسیار جعل کرده است یا علی
بن فضال بد مذهب است الی غیر ذلک و دلیل جواز غیبت در این مقام از وجوه بسیار
می باشد مثل سیره علما و ترک اعتماد در مسائل دینیه بر اخبار و احادیث این اشخاص و شک
در شمول دلیل حرمت غیبت بر آن **دهم** تفضیل دادن بعض علما است بر بعضی مثل انکه
گوید فلان عالم اعلم از فلان عالم است با اعتقاد افضلیت و هم چنین است حکم در
صاحبان حرفها و صنعتها مثل انکه گوید وقوف فلان در زرگری از دیگری بیشتر است با آنکه
آن دیگری اگر بشنود ملول و مکدر می شود مع ذلک جایز است هر چند در مقام شود

نباشد و پنجم طرحی نقل اجماع بر طبق آن نموده و آن برای دلیل کفایت میکند بعلاوه آنکه
اظهار یعنی احقاق حق آن اعلم است وحذا و بندعالم احقاق حقوق و حفظ آنها را
از ضایع شدن دوست میدارد و از جمله اقسام بر و احسان است قطعا و ملول شدن
آن مفضول با مسلم بودن افضلیت آن افضل بیجا و بی موقع است و اسناء و اذیت بر آن
صدق میکند **یازدهم** ذکر کردن کسی است بعیبی که مشهور باشد بآن و ممتاز باشد
از هم نامهای او مثل آنکه گوید یعقوب لنگ یا حسین کرد یا باقر غول و امثال اینها
هرچند بر سبیل تعریض باشد مثل آنکه سیاه چهره را کافور نامند یا شخص کوتاه قامت
مفقود
کوته را بلند می را رعنا یا طاووس را سی ... نامند و امثال اینها کل اینها در صورتی است که
تحقیق و اهانت صاحبان آن اوصاف باشد و در کتاب مذکور نقل اجماع نیز بر آن
نموده بعلاوه آنکه موجب فرصت می شود در بینا و باوصاف بعیده و مع ذلک احوط
اقتصار بر عدم ضرورت است که تا حد عسر نرسد ذکر آن اوصاف را ننماید **دوازدهم** ۱۲
ذکر کردن صفت ذمیمه است از برای کسی که آن صفت در او نمی باشد و نزد کسی که او
نیز عالم بوجود آن صفت در او نمی باشد لکن بشرط آنکه در آن مجلس کسی که عالم بآن است
حاضر نباشد که ثبوت آن را و اتفاق بر آن نیز نقل نموده بعلاوه آنکه حدیثی که بآن
مضمون نیز وارد شده است **صد و بیست و پنجم** از گناهان کبیره استبعاد کردن امر
معاد است بآنکه گوید بعید از عقل و وهم و عادت است که این گوشت و استخوانهای پوسیده
خاک شده دوباره بنحو اول بر گردد و محشور شود با آنکه قدرت الهی هیچ استبعادی
در آن نیست پس چنانچه انکار آن کفر است استبعاد آن نیز بمنزله کفر و از گناهان کبیره است
قال الله سبحانه ق والقرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا
شیء عجیب ءاذا متنا وکنا ترابا ذلک رجع بعید قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا

کتاب

کتاب حفیظ بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریج یعنی قسم بقاف و آن یا از اسماء الله است
یا اشاره بعقل رب الهی است یا بمعنی کوه قاف است که محیط بجمیع زمین است از زمرد سبز
و عکس آن اخضر آسمان بر آن زمردی رنگ است و بمنزله حافظی است از برای زمین
که حرکت نکند بر روی آب زیرا که ریشه آن کوه از آب روییده و اطراف زمین را دارد
بمنزله ظرف که محیط بمظروف و باعث قرار آن است و قسم بقرآن عظیم که اعظم از سایر
کتب سماویه است که هر آینه مکلفین را بعد از مردن مبعوث خواهم نمود و کفار قریش
که از تو قبول نکردند نه از جهت آن است که تو را دروغگو دانسته زیرا که تو معروف بدیانت
و امانت و صدق بودی در میان ایشان بلکه تکذیب ایشان تو را از جهة آن است که تعجب
میکردند از آنکه چگونه می‌شود که یک نفر بجانب ما بیاید و خبرهای خوفناک بدهد
بمبعوث شدن بعد از مرگ و بوجود و استحقاق جهنم از جهة انکار آنها و عمل نکردن
بشریعت او پس گفتند کافران این مبعوث شدن بعد از پوسیده شدن امری است
عجیب و گفتند در مقام تعجب آنکه چگونه می‌شود که بعد از مردن و خاک شدن دوباره زنده
شود و مبعوث شود و این رجعتی است دور از عقل و وهم و عادت و این تعجب ایشان باطل است
و بی وجه زیرا که علم سبحانی محیط است بآن چیزی که زمین از ایشان متلاشی و ناقص می
گرداند از پوست و خون و گوشت ایشان پس آنکه علم بآن امور خفیه ایشان دارد با آنکه
علم بآن هم از عادت دور است چه استبعادی دارد که قدرت بر عود ایشان داشته
باشد و باعث بر این عود آن است که اعمال ایشان مکتوب بود در دیوان حافظین حی باشد پس
باید عود داده شوند از برای جزا دادن آنها ان خیرا فخیر و ان شرا فشر بلکه کفار اکتفا
بتعجب نکردند بلکه صریحا تکذیب حق کردند بعد از فهمیدن و رسیدن بآن پس احوال
و شان ایشان بحیرت و خلط میکشد که گاهی گویند آن پیغمبر نیست بلکه مجنون است و گاهی گویند

دکا می‌گویند ساحر است و دلالت آیات شریفه بر مطلب واضح است صد و بیست و ششم
صد و بیست و هفتم عناد با اهل حق و مناع للخیر بودن است قال الله سبحانه القیا فی جهنم کل
کفار عنید مناع للخیر معتد مریب یعنی بیندازید ای سائق و شهید یا
برهوت آیات یا ای حبیب من محمد و ولی من علی بنا بر بعض احادیث هر کافر و دشمن اهل حق
منع کننده هر چیز را و در شکاک را در جهنم و در این آیه اگر چه پنج صفت مذکور است لکن آن
سه دیگر در ضمن آیات سابقه گذشته است غیر کفر که آن هم واضح است پس عنید و مناع
للخیر کبیره بودن اینها از این ظاهر می‌شود صد و بیست و هشتم کوچ کردن در بلاد
از جهت فرار کردن از حق و اهل حق قال الله تعالی و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم
بطشا فنقبوا فی البلاد هل من محیص یعنی چه بسیار هلاک کردیم قبل از کفار این امت از
طوایف بسیاری که از اینها قوی‌تر بودند پس می‌گشتند در شهرها از جهت فرار از حق و آیا
می‌شود که کسی از حق فرار کند صد و بیست و نهم بنای دین را بر حدس و تخمین گذاردن
قال الله سبحانه فی سورة والذاریات والسماء ذات الحبک انکم لفی قول مختلف یؤفک عنه من
افک قتل الخراصون الذین هم فی غمرة ساهون یعنی قسم به آسمان زینت یافته به کواکب که شما
ای کفار قریش در اقوال مختلفه می‌باشید در باب پیغمبر خود بعضی نسبت سحر می‌دهید به او و جنون
را و بعضی نسبت شعر می‌دهید به او ساحر یعنی مصروف شد از حق آنکه مصروف شد لعنت
باد بر خراصین در دین و خرص به معنی کذب و تخمین هر دو آمده است و ظاهرا معنی ثانی
مراد است چنانچه بعض مفسرین تصریح نموده است پس معنی آیه آن است که لعنت باد بر تخمین
کنندگان در امر دین یا دروغ گویان به تخمین و حدس و همچنین انهم فی غمرة ساهون یعنی بدرستیکه
آن خراصون غوطه زننده‌اند در جهل خود و این آیه قرینه است علی الظاهر به معنی ثانی و انسب بالان
می‌باشد و گناه بودن آن از آیه ظاهر است بلکه کبیره بودن آن نیز صد و سی‌ام داخل
شدن

شدن در مجالس هرزه گوئی و بازی گری و سخریه و استهزاء و نوا ورودن مؤمنی قال الله سبحانه
در سورة الطور یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا فویل یومئذ للمکذبین الذین هم فی خوض
یلعبون یعنی روزی که بجنبانند آسمان بجنبانیدن آمدن و رفتن و روان کرده شود کوهها روان کردن
شدن پس وای در آن روز از برای تکذیب کنندگان که از اوصاف ایشان است که لعب
میکنند در مجالس گفتگوهای باطل و بازی گری میکنند یوم یدعون الی نار جهنم دعا
یعنی روزی که کشیده میشوند آن جماعت بعنف و شدت بسوی آتش جهنم کشیدنی
چنانچه وارد شده است در اخبار که کفار را میکشند بسوی آتش جهنم در حالتی که دستهای
ایشان بر گردنهای ایشان بسته است از پشت و موهای پیشانیهای ایشان با پاهای ایشان است در
ایشان میزنند تا برند در آتش میگویند هذه النار التی کنتم بها تکذبون این همان آتش است که
تکذیب او میکردید و باور نمی نمودید افسحر هذا ام انتم لا تبصرون آیا اخبر در آن واقع شد
ابد سحر است یا چشم بندی چنانچه معجزات پیغمبر را یکی از اینها نسبت میدادند صد و
سی و یکم تکذیب نمودن آتش جهنم است چنانچه مثل اول در میان عوامست که در
مقام صحبت با یکدیگر میگویند که کی رفت که خبر آورد با عبارات شنیع تر که میکنند
چنانچه ذیل این کتاب مشروح در آن میباشد صد و سی و دوم مجادله نمودن
در خصوص معراج رفتن آن جناب و انکار اخبار بوده بدن ایشان در ملکوت سموات قال الله
سبحانه والنجم اذا هوی یعنی قسم بستاره در وقتی که طلوع کند از جهت راه نمائی خلق
در دریاها و بیابانها یا قسم بپیغمبر در وقتی که از معراج نزول نموده یا صعود نمود یا قسم بقرآن
در وقتی که نازل شد یا قسم بآن ستاره که بخانه علی بن ابی طالب فرود آمد از جهت
دلالت کردن بر خلافت و وصایت آن جناب بلافصل ما ضل صاحبکم و ما غوی
گمراه نشد صاحب شما یعنی پیغمبر در باب تعیین خلیفه یا در اصل دعوی پیغمبری و میل بباطل

نمود و ما ینطق عن الهوی یعنی کلامیکه از او صادر میشود از روی هوا و هوس ان هو الا وحی
یوحی نیست انچه میگوید مگر از راه وحی الهی بسوی او علمه شدید القوی واسطه می شود در اعلام
او از جانب حق تعالی فرشته که سخت بدست قوتهای او یعنی جبرئیل ذو مرة فاستوی
که صاحب عقل و توانائیست پس مستقیم شد پیغمبر تمام در امر رسالت و بواسطه او اگاه شد
بر دقایق شرع خود از جانب حق تعالی و هو بالافق الاعلی در حالتی که او را با سماها عروج
دادیم ثم دنی فتدلی پس نزدیک تر امد تا بعرش رسید پس بسجده افتاد فکان قاب
قوسین او ادنی پس رسید بنهایت قرب و منزلت در نزد حق جل و علا بقرب معنوی
که در عالم حس ظاهر بقدر دو کمان یا دو ذراع بود زیرا که قوس بمعنی ذراع امده که قیاس
اندازه کردن بان متعارف بوده یا بقدر ضم دو کمان که ان مثل شده است زیرا که
در عرب متعارف بوده که در مقام عقد یکرنگی و اتحاد با یکدیگر هریک کمان خود را می
اورده و ضم بهم نموده و یک تیر هر دو را بان دو کمان ضم شده می انداخته اند پس معقود با
منعقد می شود باین نحو که گفته من گفته تو و بالعکس و هکذا رضای من رضای تو دشمن
تو دشمن من دوست تو دوست من و هکذا پس این مثل اشاره باز شد که در میان
حق تعالی و پیغمبر عقد یکرنگی در معراج بسته شد و بنابراین تفاسیر قاب بمعنی مقدار
است که بان معنی در لغت عرب ضبط شده یا مراد ان است که قرب بحیثیتی بود مثل قرب
دو سیه کمان بیکدیگر که قاب بمعنی سیه کمان باشد چنانچه بان معنی نیز امده که از محل
گرفتن کمان باشد تا سر ان پس معنی قاب قوسین دو قاب قوس است از باب نقل
مکانی و علی ای حال اشاره بنهایت قرب است فاوحی الی عبده ما اوحی

صد و سی و چهارم تسمیه ملائکه است باسم انثی یعنی بانکه گویند که فرشتگان
از اصناف زنانند چنانکه مقاله فرقه از کفار بوده و در موارد بسیار در قرآن مجید نهی
از آن شده و از آن جمله درین سوره مبارکه میفرماید ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون
الملائکة تسمیة الانثی الی آخر الآیات صد و سی و پنجم [illegible]
زیرا که تحقیق آن است که ملائکه اجرام مجرده و از عناصر مخلوق نیستند نه متصف
برجولیت و نه بانوثیت و اگر در موارد بسیاری متشکل شده باشند باشکال البشر مثل
دحیه کلبی یا غیر آن پس بنظر چنین مینمود است اما بقدرت الهی نه آنکه فی الحقیقة
خود آن ملک الآن رجولیت و یا انوثیت از برای او بهم رسیده باشد صد و سی و
ششم گناهی را مکرر نمودن و عادت قرار داد است هرچند بالذات صغیره باشد
و وعده عذاب بر آن نشده باشد مثل نرد و تر سلام و امثال آن قال الله سبحانه و لله
ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی
الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم الی آخر الآیه یعنی از برای خداست عجایب
خلقت و سلطنت که در آسمانها و زمینهاست و این خلقت عجیب سلطنت از برای این است تا
عاقبت آن اینست که تکالیف بمکلفین نموده شود و مجازات و مکافات بر آن مترتب شود پس
جزا دهد خدا بدکاران را بمثل عمل ایشان از جزاهای بد یا بسبب اعمال بد و جزا دهد
کسانی را که اعمال نیک کرده اند بجزاهای نیکو یا بسبب اعمال نیکی که کرده اند و این نیکو
کاران کسانی میباشند که اجتناب کنند از گناهان کبیره که وعده عقاب بر آنها شده است
و خصوص از فواحش از آنها یعنی گناهانی که حد دنیوی بر آنها مترتب می شود مانند سرقت
و زنا و لواط و قذف و امثال آنها و آنها غیر لمم میباشد یعنی گناهانی که عادت نشده و تکرر
فعل نیافته است ملکه من باب الاتفاق از شخص صادر شده و فی الفور توبه نموده و دیگر

و دیگر اعاده نموده است زیرا که حاصل معنی لم اینست چنانچه طریحی نقریر از نموده که ان عبارت از ان است که شئ قلیل را مرتکب شود ناگاه و عادت خود قرار ندهد پس از اینجا ثابت
شد هفته بر میاید که ترک معصیت که معنی عادت است از کبائر و فواحش محسوب و کبایر گناه
دارد پس صغیره با تکرار و عادت هم چنین است در این مضمون حدیثی نیز وارد است
که فرمودند لا صغیرة مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار و این مسئله محل اجماع است

صد و ٦٧٨ صفت سی و هفتم صد و سی و هشتم

ان است که معصیت کاری دیگر را متحمل معاصی خود نماید یا معتقد ان باشد که انسان
از غیر عمل خود منتفع می شود یا از عمل خود منتفع نشود هر یک از این دو اعتقاد حرام است قال
الله سبحانه افرایت الذی تولی و اعطی قلیلا و اکدی اعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبا
بما فی صحف موسی و ابرهیم الذی وفی الا تزر وازرة وزر اخری و ان لیس للانسان الا
ما سعی و ان سعیه سوف یری معروف در میان مفسرین شیعه ان است که این ایات در
مذمت عثمان وارد شده و ملخص شان نزولش ان است که او در اول امر بذل مال می نمود
در تصدق پس عبد الله بن سعد که برادر رضاعی او بود باو گفت که این چه کار است که می کنی
نزدیک بان رسید که چیزی از برای تو نماند پس عثمان گفت بدرستی که از برای من گناهانی
میباشد و من از جهت خوشنودی خدا این بذل میکنم و امید عفو دارم پس عبد الله باو گفت که
من بدهی این ناقه با بار او و من متحمل گناهان تو می شوم در اخرت پس عثمان از او داد و شاهد
گرفت بر ان و دیگر تصدق نکرد باعتقاد انکه وزر و وبال گناهان از او برداشته شد و او
فارغ گشت از ان پس نازل شد که افرایت الذی تولی یعنی ایا دیدی ان کس را که رو گردانید
از حق و اعطی قلیلا و اکدی و قلیلی از مال خود را داد و قطع نمود تصدق کردن و بذل
مال نمودن را و بالمرة از ان گذشت باطمینان انکه بار معاصی از او برداشته شد اعنده علم

الغیب

الغیب فهو یری یا دارند او علم غیب میباشد و وقایع قیامت را میداند که چگونه است
و بنای عبادات تا تمام الحج بخواست پس چنین میداند که معامله که با بنده در شرایع خود
کرده تغییر نیابد ولم ینبّأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفّی یا آگاه نشده بود
بآنچه در اسفار توریه موسی است و آنچه در صحف ابراهیم است آنچنان ابراهیمی که بنهایت
رسانید مراحل وفاداری را یا تماما از اعمال و تبلیغ رسالت الا تزر وازرة وزر اخری
مال مطلب که در توریه و صحف نوشته شده آن بود که متحمل نمیشود نفس عاصیه
نفس دیگر را یعنی مؤاخذه که از خود عاصی باید بشود از دیگری آن مؤاخذه نمیشود
بنحوی که خود عاصی مرفه الحال شود بلکه هر نفسی خود بمعاصی مکافات میشود و
واگذاردن بدیگری اثری ندارد وان لیس للانسان الا ما سعی و همچنین در حسنات
و طاعات نفعی باو نمیرسد مگر آنچه خود کرده است از مجموع این آیات و سوق آنها
بعلاوه نفی که الا تزر را اشعار بر آن میکند ظاهر میشود که خداوند ذو الجلال را
با این معامله نمیباشد که کسی گناهان محمول دیگری کند و آن دیگری اظهار تحمل آن
نماید خصوصا که در ذیل این آیات میاید اهلاک عاد و ثمود و سابق بر این
آیات گذشت که لمم را استثنا فرمودند و اجتناب از کبائر را لازم فرمودند پس مقتضای
سوق آن است که آثام از کبائر باشد **تنبیه** بعضی از تخلفات متوهم میشود تنبیه
در دو مرحله گذشته که دیگری متحمل و متضرر بمعصیت دیگری میشود چنانچه دیگری
منتفع بطاعات و اعمال دیگری میشود و از جمله آن تخلفات متوهمه در جانب
معاصی حکایت هابیل است که بقابیل گفت لئن بسطت الیّ یدک لتقتلنی ما انا
بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین انی ارید ان تبوء باثمی
واثمک فتکون من اصحاب النار الی آخر الآیات یعنی هابیل گفت که اگر تو دست دراز

که بکشتن من من دست دراز نمیکنم بکشتن تو من از پروردگار عالمیان میترسم
من میخواهم که متحمل شوی گناه مرا بکشتن من علاوه گناهی که خود داری و در کتاب
ثواب الاعمال در ترجمه این آیه مرویست از حضرت امام محمد باقر که فرمودند که
هر که مؤمنی را بکشد ثابت میگرداند حق تعالی گناهان مقتول را بگردن قاتل
و بری میفرماید مقتول را از جمیع گناهان خود و رفع این توهم بوجوهی میتوان
نمود از انجمله اینست که مراد از آیه الا تزر وازرة وزر اخری آن طریقی است که از
عصیان ناشی شد که بطریق تعاهد و معامله باشد نه آنکه متحمل کاری کند که جزای
آن متحمل معاصی اغیار باشد و از جمله موارد که توهم تخلف می شود حکایت ساره
است و تعذیب فرعون بنی اسرائیل را مدت مدید زیرا که در بعض احادیث معتبره
وارد است که سبب تعذیب فرعون ایشان را در مدت متمادیه تا غرق شدن ایشان
از عذاب این بود که ساره که جده ایشان می باشد در وقتی که ملائکه بشارت اسحق را
بحضرت ابراهیم میدادند کلام انکار آمیز گفت که الد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا پس
بمجازات آن مقدر چنان شد که سالها اولاد او بعذاب فرعون معذب باشند
و حال آنکه ساره تقصیر کرده درین باب و آن سبب عذاب ایشان شد و رفع این توهم بآن
می شود که آنچه ذکر شد در عذاب و وزر آخروی است نه دنیوی و ایضا بنی اسرائیل
خود مستحق بودند و اصل سبب خود ایشان بودند بجهت آنکه مخالفت پروردگار
خود و انبیا کردند و یاغی و طاغی بودند چنانچه از صنایع و اعمال ایشان ظاهر
و هویداست مثل گوساله پرستی و مخالفت از جنگ عمالقه و گفتن این کلام که اذهب
انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون یعنی تو ای موسی و پروردگار خود بروید و
جنگ کنید با عمالقه اگر غالب شدید ما داخل این شهر میشویم و از این جهت چهل سال

مبتلا به بیابان تیه شده حیران ماندند و همچنین سایر نافرمانیها و طغیانهای ایشان
که معروف است چه مضایقه که کلام شارح نیز فی الجمله تاثیری درین باب کرده باشد
و اما توهم تخلفات در جانب طاعت و منتفع شدن کسی بطاعت غیر او پس آن نیز پیدا
است از آنجمله منتفع شدن والدین است بتکلیل طاعت از اولاد و حال آنکه خلاف آن را
فرمودند که منتفع نمیشوند در آخرت کسی مگر بآنچه خود عمل کرده است و بعمل غیر منتفع
نمیشود بمقتضاء حصری که در آیه شریفه فرمودند که لیس للانسان الا ما سعی بلکه هر عمل
خیری که غیری از برای او کرده باشد و دفع این توهم بآن میشود اما در اولاد بآنکه
تولید ولد نیز از اعمال او میباشد پس عمل ولد فی الحقیقة عمل والد است بواسطه چنانچه
بالخصوص سعی و اهتمام نماید در تزکیه ابناء آن ولد از لقمه حلال و زمان و مکان
نیک و آداب مجامعت و استعاذه از شیطان و بسم الله گفتن در ابتداء آن و امثال
اینها که باعث شده است بنیکی ذات ولد که موفق شود بعمل خیر از برای او چنانچه می توان
گفت که ولد مستثنی است از آیه شریفه بجهة آیات بسیار و همچنین احادیث بر حسن و رجحان
بلکه وجوب احسان و نیکی بوالدین که شامل حال الحیوة و ممات هر دو می باشد بلکه در
بعض احادیث بنظر میاید که فرمودند بسا هست که ولد در ممات والدین عاق ایشان
می شود و بسا هست که عاق والدین در حال الحیوة از عقوق بیرون میاید بعد از ممات
و اما در باب اعمالی که غیر از برای میت بجا آورد مانند صلوة یا صوم یا حج یا صدقه
پس آن نیز می شود که سعی و عمل او باشد بآنکه نیکی نموده است بآن غیر یا سعی در صلح
نموده که آن از مرجحات شرعیه است و امثال اینها که باعث شده است که آن غیر از برای
او عمل بجا آورد پس منافاتی با حصر در آیه شریفه ندارد صد و سعی و انهم
الجهد وجهل انهم عدم اعتقاد بامور ده گانه که در آیات شریفه بعد تنبیه بر اینها

فرموده‌اند اوّل آنکه باید معتقد آن باشد که اعمال خیر و شرّ در آخرت بعینه مرحالا
بعد از موت آشکار و هویدا است قال الله سبحانه و انّ سعیه سوف یری یعنی از جمله که
در صحف موسی و ابراهیم اخبار بآنها شده است آن است که بدرستیکه انسان زود باشد
که اعمال او در نظر او و دیگران نمودار شود و هویدا گردد بلکه با عمق نظر از این شریفه می
توان فهمید که اعمال در آخرت یعنی بعد از قبض روح نموده می شود باو بلکه بنحوی مجسّم
می شود که بچشم می بیند آنرا و اعمال خیر او بصورت نیکو مصوّر و متشکل میگردد و
اعمال شرّ او بصورت بسیار قبیح چنانچه در حدیث معتبر از سیّد اولیاء مرویست که
فرموده‌اند که ابن آدم در هنگام موت متشکل میشود از برای او مال او و اولاد او و عمل
او پس ملتفت میشود بجانب مال خود پس میگوید قسم بخدا بدرستیکه بودم من در جمع
کردن مال و ضبط کردن تو حریص و بخیل پس در این روز انتفاع بمن خواهی رسانید پس
او در جواب گوید که کفن را از من بردار پس ملتفت می شود بجانب اولاد خود پس میگوید
قسم بخدا بدرستیکه بودم من دوست شما و نگاهدار شما پس امروز چه نفع بمن خواهید
رسانید پس میگویند میرسانیم ترا در آن گودال یعنی پس ملتفت بجانب عمل خود و می
میگوید که قسم بخدا که من در تو بی رغبت بودم و تو بر من ثقیل می بودی پس تو امروز
بمن چه انتفاع خواهی رسانید پس او میگوید که من مصاحب و قرین تو خواهم بود در قبر تو
تا روز محشر تا آنکه من و تو بدرگاه پروردگار بار داشته شویم فرمودند آنجناب که اگر
آن بنده دوست خدا باشد میآید باو بشکل انسانی در کمال خوشبوئی و خوش روئی
و بشاشت باو گوید که مژده باد ترا بانواع رحمتهای الهی بدخول بهشت و ورود
تو بر بهترین روزی است و مبارک و میمون است پس میت باو گوید تو کیستی او گوید
من عمل صالح تو می باشم پس آن میت میشناسد کسانی را که حامل جنازه او هستند که

بعجیل

تحمل کنند و مراد و دیعت برسانند پس چون او را داخل قبر کنند بیایند او را دو ملک سؤال
قبر بهیئت بسیار هولناک پس سؤال از اصول دین او کنند و او جواب بگوید که باید گفت
بگوید پس گشاده میگردانند قبر او را بقدر یکه چشم کار کند و دری از بهشت بر قبر
او گشایند و گویند چشم تو روشن بخواب خوابیدن جوانان با ناز و نعمت و اگر العیاذ
بالله دشمن خدا باشد پس عمل او متشکل شود بقبیح ترین صورتها در کمال بدبوئی
و بدروئی پس او را گوید بشارت باد ترا بحمیم جهنم پس دشنام میدهد کسانی را که حامل
جنازه او بودند که مرا کجا میبرید بر روی زمین و داخل قبرش کنند پس چون او را بقبر رسانند
ملکین بهیئت هولناک بیایند و کفن او را از او دور کنند و از اصول دین او سؤال
کنند پس گوید نمیدانم پس گرزی بر فرق او زنند چنانکه جمیع مخلوقات بغیر جن و انس
صدای آن را بشنوند پس دری از جهنم بر او گشایند و گویند بخواب به بدترین احوال
پس قبر او تنگ شود مثل چوبی که در میان عمارت گذارند بنوعی که مغز استخوان سر او از
بن ناخنهای او بیرون آید و مسلط شود بر او مارها و عقربها که بگزند او را تا روز
حشر و علی الدوام او از روی بر وحشت کند بسبب سختی که در قبر دارد و در حدیث
معتبر از حضرت صادق ع منقول است که چون مؤمن را در قبر داخل کنند نماز او در
جانب راست او قرار گیرد و زکوة او در جانب چپ او و هر عمل خیری که از او صادر شده
سایه بر او افکند پس فرمودند که صبر او و مراد بآن صوم است در کنار قبر او بنشیند
پس چون ملکین بیایند روزه او بنماز او و زکوة او گوید که محافظت کنید و نگاه دارید
نمائید صاحب خود را و اگر شما عاجزید از حفظ او من او را حفظ میکنم و در حدیث
دیگر آنجناب فرمودند که چون میت را در قبرش گذارند شخصی برا و ظاهر شود باو می
گوید که ما سه چیز بودیم که از تو بودیم اهل تو [illegible] مال تو و عمل تو و اهل و مال تو را

واکذار دند دمن با تو خواهم بود و در حدیث دیگر فرمودند که سؤال می شود میت
در قبر از پنج چیز صلوة و زکوة و حج و روزه و دوستی ما اهل بیت پس دوستی ما چهار
چیز دیگر میگوید آنچه از شماها ناقص شد من تمام میکنم و در حدیث دیگر وارد است که
چون مومن از قبر بیرون آید که محشور شود با او بیرون آید صورتی و در پیش او روان
شود و در هر عقبه هولناکی باو گوید مترس و اندوهناک مباش و بشارت باد ترا بخوش
حالی و مسرت پس محاسبه شود او بحساب آسانی و امر شود که او را ببرند به بهشت پس گوید
بنده من بان صورت که تو کیستی گوید من آن سروری هستم که در قلب برادر دینی خود
داخل کردی در دار دنیا و از قبیل تجسم اعمال است آنچه در باب اضحیه وارد شده است بمضمون
آنکه فرمودند ضحایا کم مطایا کم علی الصراط یعنی حیوانات قربانی شما از شتر و گاو و گوسفند
در آخرت شترهای سواری شما می شود که بر آنها سوار می شوید در وقت گذشتن از صراط ۲
دویم آنکه معتقدان باشند که در آخرت جزای اعمال را باو داده می شود قال الله
سبحانه ثم یجزاه الجزاء الاوفی یعنی پس جزا داده می شود باعمال خود جزائی تمام و حبط
و موازنه در آن نمی باشد علی التحقیق در نزد فرقه امامیه و اهل سنت بعضی قائل بحبط
و بعضی قائل بموازنه شده اند و هر دو قول ضعیف و مخالف اجماع شیعه است علی الظ
و تفصیل این اجمال علی وجه الاختصار آن است که علماء اسلام در مسئله ثواب و عقاب
اعمال بر سه فرقه شده اند و هر یک مذهبی اختیار نموده اند اول اشاعره که قائلند
بانکه مکلف را اعمال خود جزا و مترتب هیچ جزائی مستحق نمیشوند پس رفع استحقاق از خود بی
بالمره نموده اند و گویند ثواب و عقاب محض مشیت الهی است و این قول مخالف ضرورت
و صریح آیات و اخبار بسیار است دویم طایفه که قائل شده اند بانکه مکلف اگر معصیت کفر است
از او صادر شده باشد در آخرت مستحق ثواب اصلا نمیشود و قائل برانند که هر معصیتی

واین

واین قول نیز مخالف ضرورت است سیم مرجئه وایشان قائل شده اند بانکه مکلف در اخرت بمحض اسلام مستحق عقاب نمیشود هرچند عاصی باشد و باعمال خیر مستحق ثواب میشود واین قول نیز مخالف ضرورت است چهارم طایفه از معتزله که قائلند باصل حبوط و استحقاق ولکن گویند که ثواب لاحق بر طرف میکند عقابی را که بر معصیت سابقه مترتب شده است وبالعکس واین را قول باحباط گویند وبعضی در صورت ثانی تکفیر گویند پنجم فرقه دیگر از معتزله که قائل به موازنه شده و گویند ثواب و عقاب هر دو در نامه اعمال ثبت می شود و در روز جزا ایشان را با یکدیگر موازنه میکنند و می سنجند و هر طرف که زائد است بان جزا میدهند پس اگر طرف معصیت زاید باشد اصلا مکلف مستحق ثوابی نیست واگر طرف ثواب زاید باشد اصلا مستحق عقاب نیست واین دو قول هر دو مثل سابق است در بطلان و در میان شیعه قائل معروفی ندارد پس ظاهرا مخالف اجماع شیعه است بلی کلامی از محقق قمی علیه الرحمة در قوانین الاصول هست که حکم بصحت قول باحباط نموده وظاهرا سهوی شده است از ان مرحوم چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة در تجرید صریحا حکم ببطلان ان نموده است بدون ذکر مخالفی ششم قول قاطبه شیعه است که قائل شده اند بانکه مکلف اعمال خیر و شر او هر دو ثبت میشود بضبط ملکین که ایشان را رقیب و عتید گویند و در روز جزا ملاحظه ایشان می شود پس اولا او را بجزای معاصی او عقاب میکند تا مدتی که مستحق است از شدت وضعف و بعد از ان از عذاب مستخلص می شود و متنعم بنعیم بهشت می شود ابد الاباد و حق این فرقه است و ایات بسیار و احادیث بیشمار بر طبق این مذهب وارد شده است واز جمله ایات همین ایه است وهم چنین قوله سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هر کسی که بقدر ذره عمل خیری از او صادر شود جزای ان را می بیند و هر که بقدر ذره

عمل شر از او صادر شود جزای آن را می بیند و اما آنانکه موهم حبط یا موازنه است پس آنها
موجه است بوجوهی که ذکر آنها درین مختصر مناسب نیست **سیم** آنکه باید معتقد
آن باشد که مرجع و مآل امر انسان آخر الامر بسوی پروردگار است و همین است معنی
آیه شریفه که فرموده است و ان الی ربک المنتهی و در بعضی از احادیث وارد است کلامی
که مضمون آن اینست که هر یک از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی چون قبض روح می شود
لا محاله قابض روح آن را بالا می برد تا بمقامی که خلوت میشود میان آن و خالق جل شانه
و روح آن پس از او سؤال در تمام اندیشه که ای بنده چه کردی بود در دار دنیا که دار تکلیف
تو بود پس اگر اعتقادات و اعمال او نیک است بجا بهای نیکو عرض جواب خواهد نمود
و او را با عزاز و احترام قابض او بر میگرداند بمقامی که مستحق است و اگر اعتقاد و اعمال
او فاسد است و جواب بنحو صحیح عرض نتواند نمود او را با اهانت شدت و غلظت بر
میگردانند بمحلی که مستحق او می باشد و اینست معنی بیتی که بعضی از عرفا گفته دلا راه تو
پر خار و خسات بی کنار وت بر سر چرخ و فلک پی گراندست بر ابلیت پوست ادب
بیفکن تا که بارت کمترت بی و در بعضی از احادیث تفسیر آیه شریفه باین نحو شده است که
انتهای کلام بسوی پروردگار است یعنی در کنه و کیفیت صفات هر چیزی میتوان تکلم
نمود مگر کنه ذات باری تعالی و کیفیت صفات پس چون کلام باینجا رسد باید سکوت
نمود و معتقد این معنی باید باشد که تکلم در کنه ذات و صفات نتوان نمود **چهارم**
آنکه باید معتقد باشد بمضمون آیه بعد که میفرماید و انه هو اضحک و ابکی یعنی بدرستیکه
که خداوند ذو الجلال او است که می خنداند خنده کننده را و میگریاند گریه کننده
را و بیان این معنی چنین وجه شده است باینکه اسباب خنده که سرور است غالبا خدا و بعد
عالم فراهم میاورد و اسباب گریه که هم و غم است او نیز فراهم میاورد با آنکه قوه خندیدن

دیگر بهشت را وعید دهد یا آنکه بهشت را بمطیعین عطا میکند که باعث سرور و شکفتگی
روی ایشان می شود چنانچه جهنم از برای عاصیین سبب گریه و زاری ایشان می شود یا آنکه
مطیع را در آخرت بنعمتها مسرور و خرم میفرماید و او را ببلاهای دنیا مهموم و مغموم میفرماید که باعث
زیادتی اجر او شود یا آنکه اوست که شکفته میفرماید که باعث درختان را بشکوفه ها
و ابرها را بباریدن باران و نزدیک باین معنی سه معنی دیگر گفته اند پنجم باید ٥
معتقد آن باشد که موت و حیوة در ید قدرت او است چنانچه میفرماید و انه هو امات
واحیی یعنی این حیوة دنیا را منقرض بموت میفرماید و بعد دوباره زنده میفرماید از جهة
مجازات اعمال خیر و شر و مستفاد از آیه شریفه می شود که بعد از حیوة اخروی دیگر مماتی
نیست چنانچه این مضمون در اخبار نیز وارد شده است ششم باید معتقد آن باشد
که خلقت انسان ذکورا و اناثا بلکه مطلق حیوانات از نر و ماده بقدرت و فرمان
او است که ایشان را خلق فرموده از منی ریخته شده در رحم ماده چنانچه فرموده است
وانه خلق الزوجین الذکر والانثی من نطفة اذا تمنی و بعضی از این آیه شریفه دیگر
میباشد و مراد از این آیه غیر آدم و حوا و عیسی میباشد [illegible] خلقت ایشان عجیب است
زیرا که خلقت ایشان بی ماده تولید شده است بلکه بمحض امر کن می باشد حتی حوا
زیرا که اصح آنست که خلقت حوا ابتدائی است نه آنکه از طرف چپ آدم بیرون آمده
باشد و اخبار بسیار در این معنی وارد است معلل بانکه اگر چنین باشد لازم میاید
که آدم با عضو بدن خود مجامعت نموده باشد و این خلایق لا تعد تمام از طریق
منکر ایجاد شده باشند و اگر در احادیث شیعه چیزی باین مضمون باشد محمول بر
تقیه است زیرا که مشهور در میان سنیان این وجه منکر است پس حق آنست که خلقت
حوا نیز بامر کن شده است هفتم آنست که معتقد آن باشد که بر خداوند ذوالجلال

واجب است که بعد از مردن خلایق دفعه دیگر ایشان را بیافرینند و زنده کند چنانچه می
فرماید وان علیه النشاة الاخری دیگر این معنی عقلا حاکم است زیرا که حق تعالی چون
این خلق را از جهت ایصال منفعت بایشان و منفعت دنیویه فی الحقیقه منفعت نیست
بلکه دفع الم است و زائل شدنی است و بالفعل مشوب بالام است بلکه فی الحقیقه
منفعت نیست پس مقصود اصلی منفعت دائمه مستمره خالیه از شوب کدورت است و آن
منفعت اخرویه است که باین اوصاف است پس لامحاله باید نشاه دیگر از جهت ایصال منافع
بر پا نماید و اگر نه لازم می‌آید عبث بودن خلقت نشاه اولی که عالم دنیا باشد پس وجوب
خلقت نشاه اخرویه ثابت شد بعقل و معنی این شرعیه همین است یعنی باید مکلف
معتقد آن باشد که بر خدا واجب است آفرینش نشاه دیگر از جهت بعث و مجازات
بعلاوه آنکه بعضی از خلق ظلم بر بعضی دیگر میکنند درین نشاه بالضروره و جزاء
ظالم داده نمیشود درین باید نشاه دیگر باشد که حق مظلوم از ظالم استیفا شود
و اگر نه خلاف عدالت و عدم انصاف لازم می‌آید و این بر خدا ممتنع است
بعلاوه آنکه حق تعالی خود وعده فرموده است بایجاد نشاه دیگر از جهت
مثوبت ابرار و وفا بوعده بر او واجب است و خلف وعده سیما آنکه قبح
عقلی دارد و اشاعره در اینجا [illegible] اکتفا بوجه اخیر نموده اند چونکه عقل
را معزول میدانند و آن خلاف عقل است مجملاً خلقت نشاه اخری مقتضای
عقل و شرع است هشتم آنکه باید معترف باشد بآنکه بی نیازی و دفع ٨
حاجت مخلوقین بید قدرت او است چنانچه میفرماید وانه هو اغنی و اقنی
یعنی بتحقیق که او است که بی نیاز میکند بنده خود را از بنده دیگر بابدادن
مال یا توفیق دادن بقناعت و بی نیازی بقناعت بهتر است از مال

زیرا

زیرا که راحت نفس در قناعت بیشتر است از کثرت مال انچه ذکر شد معنی
اغنی یعنی بود واما اقنی بقاف که ماخوذ از قنیه است بفتح قاف وکسر ان
نیز بر هر دو وجه در لغت ضبط شده است پس مفسرین معانی بسیار از برای
ان ذکر نموده اند معنی کسب و اکتساب یعنی اوست که قوه انها میدهد خود می
دهد بنابر این معنی در فقره ایه انست که یکی را بی کسب و اکتساب بی نیاز
میسازد و دیگری را بقوه وقدرت اکتساب بی نیاز میفرماید و بمعنی مال
نفیس که شخص ذخیره میکند ونگاه داری می نماید که همیشه باشد پس مقصود از ایه
ان است که بی نیاز میکند ومالی که رفع حاجت بان نماید میدهد
علاوه بران باو مالهای نفیسی که زاید بر قدر حاجت است میدهد
که انرا ذخیره میکند ونگاه میدارد یا مراد انست که غنا وفقر بمشیت و
قدرت اواست یازدهم انست که باید معتقد ان باشد که خلاق
عالم جل شانه پروردگار ستارگان است وتاثیری در انها تحقق از انها
نیست مگر بمشیت او چنانچه میفرماید وانه هو رب الشعری یعنی بتحقیق که
خدای تو پروردگار شعری میباشد وشعری ستاره ایست که قریش و
از عرب انرا عبادت میکردند وان ستاره ایست که طلوع میکند در اخر شب
وابن شعریه پرد جماعتی است از اهل نجوم که کواکب را فی حد ذاتها موثر
میدانند چنانچه پرده قومی است که انرا می پرستیدند دوازدهم انکه معترف
باشد بانکه حق تعالی قوم عاد با قوت وعظمتشان را هلاک فرمود چنانچه
میفرماید وانه اهلک عادا الاولی پس بنابر اقوام بطریق اولی ومحتمل است

که این کلام از جهت ردّ دهریه باشد که قائل‌اند بآنکه گذشتن عمر مهلک است
و حاجت بقبض روح نیست و قوم عاد بعض آنها هود ع بود و هلاک آنها
بادهای تند سرد بود با عظم جثه آنها که قامتشان بقدر صد و بیست
یا صد و سی ذراع بود و تنهای آنها بقدر صد ذراع و دست در کوه می
زدند و از آن منزل می‌ساختند پس از اوّل ایشان را معذب فرمود بقحط تا هفت
سال تقریباً و بعد مورچه را بر ایشان مسلط فرمود و بعد باد صرصر را هفت
و هشت شب و روز بر ایشان مسلط فرمود که هر یک از آنها را بلند میکرد تا بحدّی
که بقدر میلی می‌بودند پس بزیر می‌انداخت یا بکوهها میزد و بزمین
می‌بود تا بزمین میزد و بزمین فرو میرفتند تا بطبقه هفتم و عاد اولی
مقابل عاد اخری است که بعد از چند زمانی از مؤمنین از نسل عاد اول
که بهود ایمان آورده بودند بعمل آمدند و شداد از آن عاد ثانی است و
مخصص بعاد اولی بجهت آن است که آنها اقوی بودند بلکه هر نفری بمنزله
شدادی بود و بعض آنها بحضرت هود ع بود و هم چنین باید معرفت باشد
بآنکه حق تعالی اهلاک قوم ثمود فرمود و از ایشان باقی نگذاشت چنانچه می
فرماید و ثمود فما ابقی و آنها قوم صالح علیه السلم بودند و از حضرت شانزده
و شانزده سال بود که بر ایشان مبعوث شد و تا صد و بیست سال که مقدار
عمر او بود ایشان را دعوت نمود و قبول نکردند و قدار ولد الزنا از آن
قوم ناقه او را پی کرد و تمام از گوشتش خوردند پس حق تعالی بصیحه در آن
واحدی هلاک فرمود آنها را و چهار نفر از ایشان ایمان آوردند و آنها نجات

یافتند

از ایشان باقی نگذاشت یعنی فما ابقی فرموده است با آنکه رد نداشتند با وما فانی
کسی را زیرا که مراد از کفار است و فرق با عاد انست که عاد اولی باقی ماندند
و بعمل آمدند و از نسل مؤمنین عاد اولی بودند بخلاف ثمود که دیگران
ایشان اثری باقی نماند از اهل کفر هر چند بتولید باشد هم چنین باید
معتقدان باشد که خدای تعالی هلاک فرمودند قوم نوح را قبل از عاد و ثمود
میفرماید وقوم نوح من قبل وعلة هلاک قوم نوح را بیان فرمودند
که انهم کانوا هم اظلم واطغی یعنی قوم نوح ظالمتر و طاغیتر بودند بجهت آنکه
نوح را اذیت بسیار میکردند و اورا ادیت میزدند و عمرهای ایشان طولانی
تر بود پس اشدیت ظلم ایشان عجب کیف و کم هر دو بود و گویا وجه این تعلیل
ان است که عقل را حیرت روی میدهد که مقتضای حکمت و باقی ان بودن
که مسامحه در اهلاک ایشان شود زیرا که ایشان در اوائل خلقت آدم بودند پس اهلاک
ایشان بحدی که از ایشان باقی نماندند الا هشتاد نفر از بنی آدم در روی زمین منافی
با غرض خلقت آدم بنظر میاید بادی الرای از جهة دفع این توهم میفرماید که
زیادتی ظلم باعث آن شد که حکمت تکثیر خلق را بر نتابند و اگر مجرد ظلم می بود
ایشان را هلاک می نمودیم تا کثرت حاصل شود چنانچه سابق بر قوم نوح مثل
قابیل و قبیله او را بمجرد ظلم هلاک نکردیم و اما قوم عاد و ثمود و من بعدهم
پس چون کثرت حاصل شده بود لهذا ایشان را بمجرد ظلم هلاک نمودیم باقی میماند
آنکه چرا فرموده اول هلاک قوم نوح را باین نحو که مثلا میفرماید وانه اهلک عادا
قوم نوح وعاد الاولی و وجه آن می شود که ایشان وغرائب در طغیان قوم

باشد که با وجود آنکه هلاک قوم نوح را شنیدند و دانستند در سابق حال مع
ذلک متنبه نشدند و وجه دیگر آنکه اشاره باشد به تظلم قوم نوح دفعی می شود
که آنها سابق ذکر شوند والله العالم و اما کیفیت هلاک قوم نوح بغرق پس
آن مشهور است و هم چنین معتقدان باشد که حق تعالی اهلاک قوم لوط
فرمود چنانچه میفرماید والمؤتفکة اهوی و اما کیفیت اهلاک ایشان پس
مشهور است و در سوره شعرا اشاره بآن شد صدق [illegible] اعراض نمودن
عنه و انکار نمودن وقوع شق القمر است چنانچه در سوره قمر میفرماید اقتربت الساعة
وانشق القمر یعنی نزدیک شد و ثابت شد وقوع روز قیامت و حال آنکه
شد و بد و نیم شد ماه باعجاز پیغمبر پس چون اخبار بقیامت میفرمود و
کفار انکار میکردند پیغمبری او را و اخبار او را پس هرگاه پیغمبری او بان اعجاز
غریب ثابت شد پس صدق خبر او نیز ظاهر شد و ان یروا آیة یعرضوا
و یقولوا سحر مستمر و هرگاه دیدند کفار اعجاز کذائی را اعراض کردند و
گفتند این سحری است مستمر و استمرار آن یا بسبب آنستکه بقدر ساعتی بد و نیم
بودن آن طول کشید پس کفار گفتند عجب سحری است که بقای آن طولانی است
یا مستمر است یعنی گفتند که ما چنین میدانستیم که سحر او باسمان اثر ندارد و این
عجب سحری است که از زمین مستمر و پیوسته شد تا آسمان با حجت آن گفتند
که چون از قوافل خود پرسیدند که آیا در شهرهای دیگر هم غیر مکه معظمه این امر
روی داد و ماه بد و نیم شد قوافل گفتند بلی کفار گفتند عجب سحری است که او
کرده است در کل شهرها و مستمر بوده است در جمیع بلاد بوقوع این معجزه بالخصوص

صدق نبیه

بالخصوص باید بود و ترک آن معصیت است چنانچه آیات بعد بر اشعار بر آن دارد
صد و پنجاه و یکم اخلال کردن در امر میزان است قال الله سبحانه
فی سورة الرحمن والسماء رفعها و وضع المیزان آسمان را بلند کرده است از برای تدبیر
خلایق و ممکنات و بیان اندازه آنها از ارزاق و آجال و کون و فساد هر یک
و میزان را در زمین قرار داده است از برای بیان اندازه و سنجیدن امور در
داد و ستد تا آنکه اکل نکنند اموال یکدیگر را بباطل و ناحق و ارتفاع شأن
امر میزان از این امر ظاهر می شود که از اهم شأن کرده اند با آسمان و لوح محفوظ
و تشبیه کرده اند میزان را با آن ان لا تطغوا فی المیزان را قرار داد از برای آنکه
طغیان نکنند در حقوق یکدیگر پس میزان در این فقره بمعنی موزونات است
و از این جهت تصریح بلفظ آن ثانیا ننمودند و اکتفا بضمیر نمودند و اقیموا
الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان و بر پا بدارید سنجیدن اشیاء را
بطریق عدل و راستی و بانحراف دست و بازو که در عرف عوام اهل سوق آنرا
مچه گویند کم و زیاد نکنید حقوق یکدیگر را و هم چنین بلند و پست بستن
شاهین ترازو و غیر اینها از حیلهای کم دادن و زیاد کردن و لا تخسروا المیزان
و نقصان نکنید میزان را و گویا مراد باین فقره آن است که سنگهای میزان را کم
و زیاد و سبک و سنگین نکنید با آنکه سنگ خرید با سنگ فروش مختلف باشد
در وزن والله اعلم و بدانکه در بعض از تفاسیر ذکر شده است که وضع میزان
در این فقره کنایت وصی و خلیفه بلافصل بودن علی بن ابی طالب ع است که فی
الحقیقة آن جناب میزان عدل است در میان امت که حق و غیر حق از او تمیز داده
می شود و نهی فرمودند از طغیان نمودن در حق آن جناب و غصب نمودن حق او یا

رضا شدن پیغمبر در امر وصایت و خلافت و مراد بحیران در حق او است که او را اذیت
نکنند و در مقام مجادله و مخاصمه با او نباشند و شواهد بر این معنی از سابق بر
این میباشد از آنکه انسان که فرموده خلق الانسان علمه البیان عبارت از آن جناب
است و مراد بسما که فرموده والسماء رفعها جناب پیغمبر است پس فرموده‌اند که چون
پیغمبر خود را بالا برد بسوی خود و قبض روح نمود علی ع را جانشین او قرار داد مجملا
چون بعض احادیث بر طبق این تفسیر وارد شده است لهذا می‌شود که این معنی از بطون
باشد زیرا که قرآن را بطون می‌باشد باتفاق علما و لکن ظاهر معانی این فقرات
همان است که اولا ذکر شد [illegible] تکذیب نموده
نعمتی از نعمتهای الهی است باین معنی که انکار کند نعمت بودن آن یا از جانب خدا
بودن نباشد بلکه از آن باشد معاصی است چنانچه ظاهر می‌شود از تکرار فقره فبای آلاء
ربکما تکذبان بسی و یک نفر چه آنکه ما قبل هر فقره نعمتی باشد از نعمتهای حق تعالی
چنانچه جمعی از مفسرین متحمل بیان آن شده‌اند یا آنکه ما قبل هر فقره مظهر قدرت
الهی است و مراد بنعمتهائی که هر دو ایشان به تکذیب آن شده نعمت نبوت پیغمبر و وصایت
علی بن ابی طالب ع است بقرینه اخبار سابق ذکر شد و بعض از اخبار بر طبق آن وارد شده
است چنانچه مرحوم فیض در کتاب تفسیر صافی بنا را بر آن گذارده است زیرا که لفظ
الاء علی ای حال عموم دارد و شاهد بر تفسیر ثانی تفسیر کردن بحرین در مرج البحرین
بعلی و فاطمه و برزخ بجناب پیغمبر و لؤلؤ و مرجان بحسنین می‌باشد و شاهد دیگر
آنکه بعض احادیث وارد شده است که خطاب در ربکما متوجه بابی بکر و عمر است یعنی شما
دو نفر بکدام نعمت تکذیب پروردگار خود میکنید و ذکر آیه شریفه یا معشر الجن
والانس قرینه بر خلاف این تفسیر نیست زیرا که مرجع باید سابق ذکر شود و ذکر

خلقت انسان از گل و جن از آتش فرموده بر خلاف نیز نمی شود زیرا که ایشان خفض و باقی
الا رب کما تکذبان سابق بر خلقت ایشان ذکر شده و لازم می آید نقض هم بر هیچ نیز
[illegible] بوده کسی است از
مترفین و انزاد و معنی می باشد که مزد رفتن در نعمتهای دنیا و تنعم نعمتهای آن بنحوی که
باز دارد او را از تحصیل واجبات الهی و معنی دیگر تن پروری است بنحوی که ترک کننده
تکالیف الهی را یا مختصر بجا آورد ایشان را از جهت آنکه بدن او در زحمت نیفتد و مترفین
را مفسرین بهر دو معنی تفسیر کرده اند قال الله سبحانه اذا وقعت الواقعة یعنی چون بر پا
شود روز قیامت ليس لوقعتها كاذبة نیست از برای وقوع آن در آن روز دروغ گو شنده
در انکار آن خافضة رافعة پست کننده است کافرین را بدرکات اسفل و بلند کننده
است مؤمنین را بدرجات عالیه اذا رجت الارض رجا در آن روز حرکت می یابد زمین
حرکت کردنی شدید بنحوی که آنچه در او هست از اموات و غیر ایشان بیرون ریخته می شود
مثل آردی که از غربال بیخته می شود چنانچه این مضمون در اخبار وارد شده
و بست الجبال بسا و ریزه ریزه می شوند کوهها مثل آرد یا جو فکانت هباء منبثا
پس میگردند مثل گرد متفرق شده بر هوا رفته و کنتم ازواجا ثلثة و شما ای بنی
آدم سه صنف خواهید بود در آن روز فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة یک صنف
اصحاب میمنه می باشند یعنی صاحبان یمن و برکت یا اصحاب دست راست که نامه
ایشان را بدست راست ایشان می دهند یا دست راست ایشان را میگیرند و داخل بهشت
میکنند و بسیار عجب است حال این فرقه در خوبی و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
و یک صنف دیگر اصحاب مشأمه می باشند یعنی صاحبان شومی و پلیدی یا اصحاب
دست چپ که نامه ایشان را بدست چپ ایشان میدهند یا دست چپ ایشان را میگیرند و

و داخل جهنم میکنند و بسیار عجیب است حال این فرقه در دوزخ و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشا
و باید صنف دیکر اصحاب میمنه می باشند یعنی صاحبان نیکی و السابقون السا بقون
اولئک المقربون و صنف سیم سبقت کیرندکانند بسوی خیرات و مقدم بودن در
صنف می باشند و سبقت کیرندکانند بسوی رحمت الهی و این جماعتند مقربان در
کاه الهی و جنات النعیم ساکن می شوند در دار دیکر مثل این وارد در مراتب بهشت
که محل خوشی و خوشی کند رای است ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین جماعتی از ابنا ان
از امتهای اولین اند و قلیلی از ایشان ازین امت می باشند و این کنایه است از انکه
انبیا و اولیای بسیار امده اند و رفته اند در امتها و ازمنه سابقه و قلیلی
درین امت می باشند که عبارت می باشند از چهارده معصوم و انکسانی که قریب
بمرتبه عصمت باشند مانند سلمان و ابوذر پس این جماعت عدد اندکند نسبت بعدد
انبیاء سابقه که صد و بیست چهار هزار می باشند و همچنین اوصیای ایشان علی
سرر موضونة و ایشان ارام میکیرند بر روی کرسیهای که بافته شده است محل اکرام
کوفتن انها از تختهای طلا و مکلل شده است حوالی انها بدر و یاقوت و دانهای دیکر
متکئین علیها متقابلین پس تکیه میکنند و ارام میکیرند بر دکان کرسیها و تختهای
همه رو بیکدیکر کنند و رویهای ایشان مواجه رویهای یکدیکر است و پشت بیک
دیکر نمیکنند از ره صفای اخلاق و یطوف علیهم ولدان مخلدون در خدمت
کذاری ایشان می باشند غلامان با طراوت و جوانی که هرکز پیر نمی شوند یا انکه
کوشواره در کوش دارند و انها اولاد اهل دنیا می باشند یا اولاد کفار و انها
خادم اهل بهشتند چنانچه در حدیث وارد است باکواب و اباریق و کاس من معین
در حالتی که کوزهای بی دسته و لوله و سبوهائی که هر دو را دارند یعنی هر دو دسته

از مشربه‌ای بر دست ایشان می باشد تا میل بکدام باشد و قدحهای مملو از خمر لا یصدعون عنها و لا ینزفون یعنی از آشامیدن آن خمر درد سری و نه مستی چنانچه در شراب خمر دنیا هم دروی میدهد با آنکه شراب ایشان تمام نمی شود و فاکهة مما یتخیرون و خدام ایشان مهیا نموده در دست دارند صنفهای میوه‌هائی که اهل بهشت آنها را پسندیده باشند و لحم طیر مما یشتهون و گوشت پخته مرغ از هر جنسی که بخواهند و در حدیث وارد است که بهترین غذاهای اهل بهشت یا مطلقا گوشت است و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون و در دور ایشان حوریهای درشت چشم می باشند که چشم ایشان شدید البیاض و السواد است و بدنهای ایشان مثل درخشنده است چنانچه در حدیث وارد است الحور العین خلقن من تربة الجنة النورانیة و یری مخ ساقهامن وراء سبعین حلة یعنی حور العین خلق شده اند از تربت بهشت که نورانی است و دیده می شود مغز ساقهای ایشان در زیر هفتاد حله و مراد بمکنون آنست که آن حوریها تازه و با طراوت اند مثل دانه که تازه از صدف بیرون آمده باشد جزاء بما کانوا یعملون این نعمتها را بایشان میدهند در جزاء اعمال و طاعاتی که در دار دنیا کرده اند و حق سبحانه و تعالی باین فقره اشاره فرموده اند بسوی نعمتی که گویا فوق نعم سابقه می باشد از اینکه انچه بایشان داده می شود مزد عمل ایشان است و مجانا نیست که متضمن منتی باشد چنانچه در جای دیگر میفرمایند لهم اجر غیر ممنون زیرا که منت کلفتی است شدید چنانچه از دو عرف تکلیف مینامند و این فقره را خلاف عادت در قرآن مجید مکرر ذکر میفرمایند و مراد کلفت منتان منعم حقیقی نیست زیرا که ما علیه و علی الله و ام ممنون او هستیم در هر حال زیرا که نعم مجانانه اند، بتراد و نسبت دیگر بالاحصی میباشند بلکه منظور نظر الهی اینست که اهل بهشت مر نکشتکی در نزدیک

نداشته باشند که با ایشان بگویند مفتخر شوند یا برکت ما با ایشان داده اند و طفیلی
ما می باشند و الا از هر سعادت ماست که ممنون منعم حقیقی خود باشیم لا یسمعون
فیها لغوا و لا تأثیما نمی شنوند اهل بهشت آنجا که بغیر کلام بیهوده و کلام باطل و نه
نسبت دادن بعضی دیگری را بگناه و نمی شنوند الا قیلا سلاما سلاما مگر چون بایشان
دیگر محشور می شوند طلب سلامتی از برای ذات دیگر میکنند یا اینکه احد طرفین
سلام بیت بدیگری میکند و در جواب سلام او را میگوید و از این فقره مسئله فقهیه
ظاهر می شود و آن اینست که ابتدا سلام کردن بغیر لفظ سلام تنها بی علیک یا علیکم مشروعیت
دارد یا نه و در طرف جواب نیز با جواب دادن بسلام فقط سلام داده می شود و برائت
ذمه از آن حاصل می شود یا نه مقتضای آیه شریفه آن است که هم در طرف سلام و
هم در طرف جواب بسلام فقط می توان اکتفا نمود و مؤید این معنی است آیه شریفه در
قصه حضرت ابراهیم ع که در سوره هود وارد شده است که ملائکه که وارد بر او شدند قالوا
سلاما قال سلام و احتمال اختصاص این حکم باهل بهشت یا در دین خلیل مدفوع
است باینکه ذکر آن در قرآن مجید کاشف از تقریر آن است در دین ما و الا لازم
بود که اظهار تغییر حکم بعد نماید تا اغراء بجهل لازم نیاید و علی ای حال اظهر کفایت
است چنانکه در مقام خود نوشته شده و در کتاب جنة الماوی گفته ام و
انشا الجنة و الخلیل • فی معرض تأبید اود لیل • و ذکر این فقره در طی نعمتهای بهشتی
شاید مناسبت دیگر آنکه از جمله لذایذ و ملایمات طبایع هم صحبت نیکو محاوره است
زیرا که بدون آن از تمتع نعمات کامله دیگر محروم می شوند مثل محبوس شدن
و بدین جهت دگر رفتن و صحبت داشتن باید که صحبتهای مناسب مرضیه حالیه
از کدورات و کلمات خشنه منافیه و منافره طبع و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین

اصحاب

یعنی که صنف دوم می باشند چه بسیار عجیب است حال این صنف درخوبی فی سدر مخضود
یعنی متنعم بمیوه درخت سدر که انرا نبق گویند وان میوه ایست شبیه بسنجد و بسیار
شیرین وخوشبو ورنگ ان سرخ و زردی باشد ومراد بمخضود انست که سدر
بهشت مثل سدر دنیا نیست زیرا که دنیائی ان باخار می باشد وبهشت ان بی
خار است یا از بسیاری میوه خاران نمایان نیست ومرویست که جماعتی از مسلمانان
نظر کردند بسوی وادی که در طایف بود وان بسیار سبز و زار و درختستان بود
ومشتمل بود بر درختهای سدر پس ارزو کردند که چون بود که ان برای ما درختستان
از سدر می بود پس این ایه نازل شد وکیف کان سدر بحسب برک ومیوه بسیار
ممدوح است وسدرة المنتهی بزاران نوع است وگویا سدرهای دیگر از ریشه
ان است و از ان ماخوذ است وان درختی است که در اسمان هفتم می باشد از جانب
راست عرش واعمال بندگان تا بپای ان برده می شود وحفظه انجا حفظ وثبت می نمایند
ومنتهای صعود ملائکه است حتی انکه جبرئیل در شب معراج تا انجا همراه انجناب بود
واز انجا در نمو والنهار عجز از صعود نمود مجملا اختیار درخت سدر کردن از
برای اصحاب یمین بجهت میمنت ومبارکی ان است بوجوه مذکوره چنانچه غسل میت بر
ان واجب شد وطلح منضود یعنی متنعمند اصحاب یمین در بهشت بدرختی که میوه انرا موز
گویند وان میوه ایست سبز بقدر خیار کوچکی وموقوف بزمانی وفصلی نیست وشیرین
تر از عسل است ودر جان وبن هم میرسد چنانچه بعضی گفته اند مجملا در کمال
طراوت وخرمی وسبزی است وسایه ان بارد ورطب است ومراد بمنضود انست که
از پائین درخت تا بالای ان بهم پیچیده است وموضع خالی از ان ندارد وظل
ممدود در سایه همیشگی که زوال ندارد چنانچه در بعضی از احادیث وارد است

که هوای بهشت همیشه اوقات مثل هوای صبحگاه بهار ماه است دیگر آنکه نه
حرارت آفتاب در آن میباشد و نه سردی و ماء مسکوب در کنار نهرهائی که همیشه
جاری است و هرگز منقطع نمی‌شود به نحوی که دلخواه ایشانست و فاکهة کثیرة لا
مقطوعة و لا ممنوعة و میوه‌هائی از اجناس مختلفه که هرگز منقطع نمیشود و در جمیع
احوال میباشد نه چون میوه‌های دنیا که در فصلی دون فصلی می‌باشد و ممنوع
نمیشود احدی از چیدن آنها بجهت دوری یا بجهت داشتن دربانی و فرقی
در آنها نیست و در بعض احادیث وارد است که میوه‌های بهشتی بنحوی است که اگر
از آن چیزی چیده شود دوباره بعینه در آن روئیده می‌شود و جناب معصوم
تشبیه فرموده‌اند از آن چراغ که هر چه از آن چراغهای دیگر افروخته شود تا تمام دنیا
از آن چیزی کم نمیشود و فرش مرفوعة یعنی فرشهای بر روی یکدیگر افتاده از
مثل سندس و استبرق یا مراد از فرش زنان می‌باشند که بر روی کرسیها نشسته
اند یا رفعت دارند از حیثیت جمال و کمال و معارف است که تعبیر میکند از زن
بفراش انا انشأناهن انشاء بدرستی که ما خلق کردیم آن زنان را از ابتداء تولد
فجعلناهن ابکارا یعنی زنان بهشتی بنحوی میباشند که همیشه باکره اند و هر چند با آنها
مقاربت شود بکارت آنها باقی است و هرگز زایل نمیشود عربا یعنی از زنان
بسیار شوهر دوست میباشند که گویا عاشق ایشان می‌باشند اترابا یعنی مساوی
در سن می‌باشند و وجه حسن آن این است که هم سنان بیشتر با یکدیگر انس
و محبت دارند چنانچه معنی دیگر آن است که هر زن با شوهر خود هم سن می
باشند لاصحاب الیمین یعنی کل این نعمتها از برای اصحاب یمین است ثلة من الاولین
و ثلة من الآخرین پاره از اولین می‌باشند و پاره از آخرین و اصحاب الشمال ما

اصحاب

الشمال و اصحاب دست چپ چه بیچ است احوال اصحاب دست چپ چه خوار و بی مقدارند
فی سموم و حمیم ما وای ایشان در بادی است بسیار گرم که نفوذ میکند در منفذهای
بدنهای ایشان و چون شدت حرارت آن باد گرم در باطن ایشان اثر کند تشنگی بر ایشان
غالب گردد آب طلبند پس بایشان بیاشامند آبی را که در نهایت حرارت و جوشندگی
است و از آن آب بر بدنهای ایشان میریزند و شدت حدت آن بحدی است که
اگر نقطه از آن بر کوهی بچکد هر آینه آن کوه گداخته می شود و ظل من یحموم و سایه
کوهی از آتش حاصل آنکه چون اثر شدت سموم بواطن ایشان و همچنین ظاهر ایشان از
حمیم گداخته می شود می طلبند پس ایشان را در سایه دود آن کوه آتشین منزل میدهند
لا بارد و لا کریم آن سایه است حار و ضار و بر حرارت ایشان می افزاید و باعث برودت
نمی شود بلکه حرارت زیاده میکند نه مثل سایهای مانند سدر و طلح که باعث
برودت و طراوت و راحت و تردماغی میشود انهم کانوا قبل ذلک مترفین
و این جزا بایشان وارد می شود بجهت آنست که ایشان مترفین بودند یعنی فرو رفتگان
بودند در نعمات دنیوی بنحوی که غافل بودند بالمره از تحصیل واجبات الهی
و باز داشته شده بودند بجهت آن فرو رفتگی و فرو رفتگی از تحصیل امتثال
تکالیف الهی یا از جمله کسانی بودند که از راه تن پروری تکالیف را ترک می
کردند یا اختصار در طریقه ایشان می نمودند از برای آنکه بدن ایشان مبادا کاهیده و ضعیف
شود پس از این شریفه شدت هر دو معنی معلوم شد پس باید انسان غافل از
هر دو امر و کمال اجتناب باشد یا متنعم بنعم اصحاب یمین شود بلکه بفضل ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین از نعم مقربین بهره ور گردد حشرنا الله تعالی ... جنا
من ورطات الحرمان صدق ... مداومت

بودن بر قسم خوردن بخدا و رسول بدروغ قال الله سبحانه بعد الآیات السابقة
وکانوا یصرون علی الحنث العظیم یعنی حالت چهلم از چهل و یک بود در اصحاب شمال که ایشان
اصرار می نمودند بر قسم خوردن بدروغ مثل آنکه کفار قریش و امثال ایشان قسم می خوردند
بخدا که حشر و نشر و معادی نخواهد بود [illegible] تشکیک
و تردید در مبعوث شدن در روز حشر است چنانچه می فرماید بعد از آیات
سابقه وکانوا یقولون ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون و بودند این
اصحاب شمال که معذب شدند بعذابهائی که ذکر شد و بعد ذکر می شود
که میگفتند که آیا ما هرگاه مردیم و خاک شدیم و استخوانهای ما از هم متفرق شد آیا
چگونه مبعوث می شویم اوآباؤنا الاولون آیا پدران ما که پیش از این مرده اند
ایشان نیز مبعوث خواهند شد قل ان الاولین والاخرین لمجموعون الی میقات
یوم معلوم بگو بایشان بدرستیکه اولین و آخرین شماها همه جمع خواهند شد
و کشیده خواهند شد بسوی مکان حشر صحرای قیامت در روزی که از برای
حساب مقرر شده ثم انکم ایها الضالون المکذبون لآکلون من شجر من زقوم پس
بدرستیکه شما ای گمراهان از راه تکذیب کنندگان مر بعث و نشور هر آینه خورندگانید
از درخت زقوم و آن درختی است تلخ و بد بو و بد طعم و آن رویانیده می شود
در قعر جهنم و از میوه آن می خورانند باهل جهنم پس مقابل درختهای بهشتی اهل
جهنم نیز این درخت دارند فمالئون منها البطون پس پر کننده گانند از میوه های
آن درخت شکمهای خود را فشاربون علیه من الحمیم پس آشامنده گانند
بالای میوه های زقوم از آب گرم فشاربون شرب الهیم پس آشامنده گانند
از حمیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه یا مثل زمین ریگستان که هر چند

آب خود آب برو ظاهر نشود پس از مجموع این آیات ظاهر می‌شود که ثبات در حنث از
گناهان کبیره است پس اگر معتقد باشد که حشری نیست پس آن کفر است چنانچه ائمه
دیگر آیه شریفه است بنابر آنکه استفهام انکاری باشد نه حقیقی چنانچه جمعی از مفسرین
را اعتقاد این است [illegible]
[illegible] تردید و عدم اعتقاد بآنکه مصنوعات جهان که موالید
و نباتات و ابدان و انسانها باشد بقدرت و صنعت او موجود می‌شوند و انسانها
که عمده ما یحتاج ایشان و معیشت ایشان بآنها فراهم می‌آید که قادر علی الاطلاق چنانچه
این منافع را ایجاد نمود قادر است بر آنکه نشاه دیگر ایجاد نماید که آن نشاه آخرت است
قال الله سبحانه افرأیتم ما تمنون آیا می‌بینید آبی را که میریزید در رحم زنان یعنی
منی ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون آیا شما نطفه را خلق میکنید و روح در
آن میدمید یا ما تا آخر این کارها تا آنجا که میفرماید افرأیتم ما تحرثون پس آیا
ببینید تخمی را که در زمین میافشانید آیا شما میرویانید از زمین یا ما میرویانیم
لو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون هرگاه بخواهیم میگردانیم از گیاهی بی دانه
و گاهی بی دانه پس همه روز باشید از آن در تعجب و درماندگی و در روز
دیگر نشوید و الهها حسرت و ندامت کنید و گوئید که محرومیم از روزی افرأیتم الماء
الذی تشربون آیا می‌بینید این آب گوارائی را که میآشامید ءانتم انزلتموه من
المزن ام نحن المنزلون آیا شما نازل میکنید آن را از ابر سفید که آب آن گوارا
تر است یا ما نازل میکنیم تا آنجا که میفرماید افرأیتم النار التی تورون آیا می
بینید آن آتشی را که بیرون میآورید ءانتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشؤن
آیا شما از نو ایجاد درخت آتش دهنده را یا ما از نو ایجاد کرده‌ایم و مراد بآن درخت

درختی است که در بلاد عرب می باشد وان دو درخت است یکی را مرخ ویکی
را عفار نامند واول را مذکر ونر گویند ودوم را انثی وزن که تشبیه
کرده اند انها را بنر وماده حیوانات که چون بهم میرسند تولید از انها حاصل
می شود وشاخه از مرخ وشاخه از عفار اخذ میکنند وهر دو تر وسبز است
واب از انها می چکد وچون انها بهم میرسند مثل سنگ وچخماق اتش از میانه
ان دو چوب بیرون می اید بقدرت حق سبحانه وتعالی وهمین است که اشاره
بان شده است در سوره مبارکه یس انجا که میفرماید الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون یعنی ان خداوندی که گردانیده است
از برای شما وبیرون اورده است از درخت سبز وتر اتش را که بان منتفع می شوید
[illegible] نهادن دل اعتنائی نمودن بقران مجید است
است بکتابهائی از ان ملکه بکلمات از ان قال الله سبحانه فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی
قسم بنجوم ویا اوقات نزول ایات قران وگویا مراد لیالی قدر است وتشبیه
ایات قران بنجوم متداول است گویا ظاهر ابه یکی است وبعضی گفته اند مراد مواضع غروب
ستارگان است که دلالت میکند برقدرت صانع تعالی شانه وبطلان طریقه
ستاره پرستان ومعانی دیگر نیز گفته اند وهیچ بعضی گفته اند که مراد بلا اقسم
ان است که قسم می خوریم که لا رد بر کفار است واقسم اول کلام است با انکه اصل
ان لاقسم بوده است فتح ان اشباع کرده اند وانه لقسم لو تعلمون عظیم یعنی بدرستی
که ان قسم عظیمی است کاش میدانستید شما عظم وبزرگی ان قسم را وبنا بر انکه
معنی لا اقسم قسم نمی خورم باشد معنی ان است که مطلب که بعد ذکر می شود
واضح است لهذا حاجت بقسم خوردن نیست وممکن است که گوئیم از ایه شریفه

بنابرین ظاهر می‌شود که قسمهای عظیمه را خوردن خوب نیست و اقلاً مکروه است اگر
مطلب حق باشد بلکه احوط ترک است اصرار بران می‌باشد بلکه حرمت آن ظاهر آیه شریفه
دیگر است که در سوره بقره است که میفرماید ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم یعنی
مگردانید اسم جلاله را در معرض قسمهای خود که مکرر بان قسم بخورید چنانچه
از حضرت امام جعفر صادق مرویست که فرمودند قسم مخورید بخدا خواه صادق
باشید وخواه کاذب زیرا که این آیه شریفه را شاهد آوردند و در حدیث دیگر وارد است
که هر که قسم بخورد بخدا دروغ کاذب باشد کافر است و اگر صادق باشد گناهکار است
وعلی ای حال الاصل مطلبی که این مقدمات را از برای آن ترتیب داده اند بیان
مفاد آیه بعد است که میفرماید انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا
المطهرون تنزیل من رب العالمین بدرستیکه این سخنیکه شما می‌خوانید هر آینه
قرآنی است بسیار کثیر الفائده نوشته شده است آن قرآن ابتداء در کتاب پوشیده
شده یعنی در لوح محفوظ لا یمسه الا المطهرون مس نمیکند یعنی ملاقی جزو
بدن خود نمینمایند مگر کسانی که از هر حدثی چه اصغر و چه اکبر مثل حیض و امثال
آن پاک و پاکیزه باشند و بمضمون ظاهر آیه فتوی گفته اند معظم علما که حرام می
دانند مس خط قرآن از برای کسی که محدث باشد بیکی از دو قسم حدث تا رافع آن را
بعمل آورد از غسل و وضو بلکه در تیمم در مقامی که ثابت باشد تنزیل من رب العالمین
نازل شده از جانب خداوند عالم جل شانه افبهذا الحدیث انتم مدهنون آیا پس
کلامی که قرآن است شما ای کفار قریش متهاون میشوید یعنی خوار کننده آن میشوید وتجعلون
رزقکم انکم تکذبون و میگردانید بدل شکر این نعمت که روزی شما شده است
آنکه تکذیب آن میکنید یعنی عوض آنکه شکر این نعمت کنید کفران این نعمت می‌نمائید فلولا

بلغت الحلقوم وانتم حينئذ تنظرون ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون فلولا
ان كنتم غير مدينين ترجعونها ان كنتم صادقين حاصل مضمون ایات شریفه
انست که اگر شما مملوک ما نیستید و چنانچه میگویید از انکار حشر و نشر پس چرا
در وقتیکه روح یکی از شما بحلقومش میرسد و شما باو نظر عبرت میکنید چرا روح
او را بر نمیگردانید ببدنش و از مجموع این تهدیدات سابقا و لاحقا ظاهر می
شود که اهانت بقران رسانیدن بهر نحوی از گناهان کبیره است هرچند
ممکن باشد غیر حال المجادلة و سایر اهانات و بی اعتنائیها بطریق اولی
[illegible]
[illegible] هیچ کاناست که اشاره بانها شده است در سوره مبارکه حدید انجا
که میفرماید یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم یعنی
روز قیامت روزی است که می بینی تو مؤمنین و مؤمنات را در حالتی که نور
ایشان میرود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان و در حدیث وارد
است که نور هر مؤمن و مؤمنه بحسب قوة ایمان او درخشان می شود و مسافتی را
روشن میگرداند بقدر راه یکساله یا بیشتر یا کمتر و اقل ان پیش پای خودش است
بخلاف غیر صاحبان ایمان که در عین تاریکی باید حرکت کنند و راه بپیمایند بشریکم
الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم و گفته
می شود بصاحبان ایمان که بشارت باد شما را امروز بهشتهائیکه جاری می شود
در زیر عمارات انها نهرها و شما همیشه در انها ساکن خواهید بود و این است
رستگاری بزرگ یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین امنوا انظرونا
نقتبس من نورکم یعنی گویند در ان وقت اهل نفاق باهل ایمان که شما دوی

حودر

خود را بجانب ما بگردانید تا ما کسب روشنائی از شما کنیم قیل ارجعوا فالتمسوا
نورا پس در جواب ایشان گفته می شود که رو بعقب کنید یعنی بدنیا برگردید پس
بجوئید روشنی را باعمال الصالحات زیرا که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا
باخود باید آورد منافقان فهم این معنی نکرده بخیال آنکه نوری در عقب
ایشان است رو بعقب خود کنند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب پس ملئکه بحکم الهی میزنند در میان مومنین
منافقین دیواری بزرگ چون باروی شهر که مراد او دری می باشد که مومنان
در آن در داخل شده اند باطن سور یعنی داخل آن که مومنان در آن میروند
در او رحمت باشد زیرا که نزدیک بهشت است و خارج آن سور که از طرف منافقان
است عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است پس بان متوجه مومنان بشوند
و ملاحظه دیوار نمایند و مومنان را می بینند که خرامان خرامان متوجه
بریاض جنان هستند ینادونهم الم نکن معکم بخوانند ایشان را و گویند ای مومنان
آیا نبودیم ما با شما در دنیا و در اعمال شما با شما محشور بودیم پس الان چرا ما را فرد
میگذارید قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم گویند مومنان که بلی بظاهر با ما
بودید لکن شما در فتنه انگندید نفسهای خود را تا مبتلای معصیت شدید
و این امر اول از امور پنجگانه است که از آیه شریفه ظاهر می شود که از عصیان
است و حاصل آنست که مکلف پای در مرحله گذارد که منتهی بمعصیت
شود و این علاوه بر حرام بودن مقدمه حرامست چنانچه بعضی قائل بان
شده اند پس بنابراین دلیل بر معصیت بودن آن می باشد و الا این آیه
شریفه صریح در آن می باشد و کافی است و بدانکه شعب آن معصیت بسیار است

من باب المثل بعضی از آنها ذکر می شود و مدبّر صالح استخراج باقی را از آنها می تواند مثال
اول هرگاه شخصی میداند که اگر در فلان مجلس رود مبتلای بغیبت بودن
باشند خواهد شد دخول آن مجلس از شعب ابن عصیان است مثال دوم
هرگاه شخص میداند که اگر با فلان شخص طرح الفت افکند مبتلای بعلّت هوا خواهد
شد این مؤالفت نیز از این باب است مثال سیم هرگاه می داند که اگر ترویج اخبار
کند مبتلای معاصی خواهد شد و در قول سالم از معصیت است از ترویج
را مرتکب شد نیز از این باب است وقس علی ذلک بقیة الامثلة قوله تعالی و
تربصتم یعنی بود بد شما ای منافقین که تربّص می نمودید یعنی انتظار مرگ مؤمنین
را میکشیدید یا رسیدن اذیتی بایشان و از آن خوشنود می شدید و در بعض
از اخبار بنظر رسیده که هرگاه مؤمنی در مشرق زمین بمیرد و در مغرب زمین
کسی بمرگ او خوشنود شود پس گویا در خون او شریک شده است و بعضی
معنی تأخیر بتوبه نموده است و گفته است که مراد تأخیر توبه است که از بعض معاصی
بلکه از کبیره است وارتبتم یعنی در دین خود بشک و شبهه رفتار نمودید و سعی در
تحصیل علم ننمودید زیرا که اگر مجاهده و سعی نمودید علم از برای شما حاصل
می شد چنانچه در جای دیگر میفرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا
یعنی کسانیکه سعی کنند در تحصیل راه حق در دین خود ما نیز هر آینه البته ایشان را
براه حق راه نمائی می نمائیم پس از جمله معاصی یکی اکتفا نمودن بشک است
در امور دین وغرّتکم الامانیّ حتی جاء امر الله یعنی فریب داده شما را آرزوهای
دور و دراز در امور دنیا و تحصیل مال و عزّت و از لذایذ نفسانیه خود بحدیکه
فراموش نمودید شدائد آخرت و تحصیل رضای خلاق عالم بالمره و باقی ماندا

ان

عرف نمود بدان که مرا شما را در رسید بس این خصلت نیز از معاصی است وغرکم
بالله الغرور و فریب داد شما را شیطان که ملک نام او غرور است بر راه خدا یعنی
باطل را بصورت حق در آورد و بشما نمود که رضای خدا بغیر در این است و این
مرحله را شعب بسیار می باشد از انجمله در اصول مذهب ترویج نمود شیطان یعنی
طریقه اهل سنت را و از اجنین نمود که مذهب همین است و جمعی فریب او خوردند
و آن طریقه را اختیار نمودند و از انجمله در اعصار غیبت امام جمعی از عوام فریب
میدهد که حق در زمان غیبت تقلید است و باید متابعت فلان و فلان نمود در امر فروع
دین چنانچه در این اعصار جمعی را گمراه نموده که از طریقه اعراض نموده عبادات خود
را باطل و فاسد و ضایع میکنند و چنین اعتقاد کرده که طریقه حق همین است و
امر وسواس است که شیطان فریب میدهد و تکرار در عبادات و اجزای
عادی انها میکند و چنین می نماید بنظر شخص وسواسی انکه در ترک تکرار عقاب
است و در این باب خدا را بنظر او در می آورد و این هم از ضلالت
از معاصی کبیره است از جمله شواهد بر این معنی سوره قل اعوذ برب الناس است
[illegible]
امور شتی کامنه است که در همین سوره مبارکه اشاره بانها شده است قال الله
سبحانه اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال
والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما
و فی الاخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور و ظاهر ترجمه این آیه شریفه و العلم عند الله است که بدانید
ای مکلفین که این و جز این نیست که زندگانی دنیا بازی است و بیهوده

و آرایش کردن و مفاخرت با یکدیگر کردن و سعی نمودن در بسیار شدن اموال
و اولاد بر همگنان و مثال حیوة دنیا و زوال آن مثال گیاهی است که روئیده می شود
بنحوی که خوشنود می شوند زارعان از آن و تعجب می نمایند از سبزی و شادابی و
خرمی آنها پس بعد از اندک زمانی روی بخشکی میاورد و خشک می شود
پس زرد می شود پس خورد و ریزه می شود و بر باد می رود امر زندگانی
دنیا بدین منوال است که از اول رشدی و طراوتی بنظر میاید و بعد از اندک
زمانی روی به نیستی و برطرف شدن میاورد و باندک زمانی بر باد فنا
میرود و گاهی باعث وزر و وبال و عذاب شدید اخروی میشود و آن در
صورتیست که اموری که انه بنحو حرام تحصیل نموده باشد یا مصرف حرام رسانیده
باشد و گاهی میشود که همین امور در آخرت باعث مغفرت و خشنودی حق تعالی
میگردد این است ترجمه آیه شریفه و حاصل مطلب بنحوی که مربوط بمقام شود آن است
که هر یک از این اموری که انه می شود که معصیت باشد و می شود که طاعت باشد
پس در هر یک از آنها باید نظر نمود که بچه نحو از آن است که معصیت است و نحو آن
آن است که طاعت است اول آنها لعب است یعنی بازی مخصوصی که تفصیل آن
می آید باید دانست که بازی بر سه قسمت قسمی از آن حلال بلکه طاعت بی
اشکال و قسمی از آن معصیت است بی اشکال و قسمی از آن محل خلاف است و اشکال
و احوط بلکه اظهر حرمت آن می باشد اما آن قسمی که حلال است بلکه طاعت است
اسب دوانی و تیراندازی است بتفصیل و آدابی که در کتب فقهیه ذکر آن شده
است و همچنین ملاعبه یعنی بازی نمودن زن و شوهر با یکدیگر قبل از مجامعت
بلکه مطلقا پس آن جایز بلکه مستحب مؤکد است چنانچه در حدیثی بنظر میاید که

فرمودند چون در حلال خواهند مشغول باین امور شوند ندا میزنند ملکی که موکل
هر یک از آنها می باشد که دور شوید از ایشان که مطاع نشوید از اوضاع ایشان
شاید کراهت داشته باشند از اطلاع شما ها بران و اما آن منهی که حرامست مثل
قمار بازی نمودن و بازیها بر دو باخت غیر آنچه ذکر شد پس این حرامست بی
اشکال بنص آیات شریفه و احادیث بسیار و اما آنچه احوط ترک آن است
بازیهائی است که خارج از هر دو قسم سابق باشد و ما بازائی از برای آن
قرار ندهند حتی کبوتر پرانی و یک جفته بازی و کشتی گیری که عرب آن را مصارعت
گویند ملکه گوی بازی نیز و امثال اینها و در بعضی از اینها احتیاط اشد است مثل
کبوتر بازی زیرا که بران مفاسد دیگر مترتب می شود و علی ای حال کبوتری
که بانگ کو میزنند حرامست دوم از آنها لهو است و آن در لغت عرب
یعنی مشغول شدن بسبب امری از امر دیگر و مراد بان در این مقام مشغول شدن بسبب
امر بیهوده است از اموری که رضای خدا در آن نباشد از امور معاد و معاش
و کلامی در حرمت آن علی الاجمال نیست و آیه شریفه از جمله ادله حرمت آن
است و تفصیل آن اینست که لهو اقسامی می باشد و در این مقام پنج
قسم از آن مذکور می شود اول غنا خواندن و شنیدن و بیان
حرمت و کبیره بودن ملکه گوش دادن آن نیز به بسط تمام در سوره لقمان گذشت
دوم لهو الحدیث است یعنی قصه گوئی قصه‌های اهل ایام جاهلیت و آن
نیز در همان سوره گذشت سیم لهو صید لهو است یعنی شکار کردن از برای
محض تفنن و التذاذ نفس و در حرمت آن شکی نیست بلکه اجماعی است
و نصوص نیز بر طبق آن بالخصوص وارد است علاوه برآنکه در این مقام با

بالعموم داخل است واما صید بجهت حاجت وتحصیل رزق پس آن جایز است بالاجماع
واما صید بجهت تجارت پس آن فی الجمله محل کلام است واحوط ترک آن می باشد وتفصیل
این مراحل را در کتب فقهیه در بحث صلوة مسافر تحریر نموده ام حرام سیم لهو بالات ۴
یعنی اعمال آلات لهو وگوش دادن بآن واصناف آنها بسیار است چنانکه قریب به
بیست نوع در السنه متداول است مانند طبل وطبلک ونقاره وتنبک وسرنا ونی
ودهل وکاهی وقاید باقسام آن که آنرا دود در باب نیز گویند واقسام نی حتی سوتک
وامثال آن وطنبور وشیپور وسنطور بلکه گوش دادن بناقوس نصاری خالی از
اشکال نیست واز جمله آلات لهو است دایره که آنرا بعربی دف گویند حرام لهو باعضا است
مثل رقص نمودن که آنرا در عرف عرب زفن گویند بلکه رقصانیدن حیوانات
مثل میمون وخرس واما الهای از جمله لهو باعضا محسوب است انگشتان را بر یک
یکدیگر زدن که آنرا بفارسی بشکن گویند بلکه همچنین است کف را بر کف زدن
واما حرمت استعمال آلات لهو بلکه لهو مطلقا پس اشکالی در آن نیست بلکه اجماعی
علما شیعه است چنانچه بعضی تصریح بآن نموده اند وآیات واخبار بسیار عموما
وخصوصا دلالت بر آن میکند ومشهور آن است که آن از گناهان کبیره است که بمجرد
صدور یک دفعه نقض عدالت می شود ونادری از اواخر علما مثل سید الاواخر
در کتاب ریاض تامل یا قائل شده است بصغیره بودن آن که بدون اصرار نقض
عدالت نمیکند واین قول در نهایت ضعف است چنانچه در کتاب انوار الریاض
بیان نموده ام ومحل آن اینست که در بعض آیات تصریح بعذاب دارد مثل ایه لقمان
در لهو الحدیث بالخصوص چنانچه گذشت وآیه سوره توحید که محل عنوان ما
می باشد ودر بعض احادیث بعض اقسام لهو را عبادت شیطان مسمی نموده اند ود

سوره

سوره مبارکه یس جزاء عبادة شیطان را جهنم قرار داده اند بلکه از اکفر شمرده اند و
فرموده اند هذه جهنم التی کنتم توعدون اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون
چهارم در بعض اخبار بعضی از امور را ثمره نفاق قرار داده و نفاق را باعث
درک اسفل نار فرموده اند و بعضی اقسام از ضلالت قرار داده اند و کل ضلالة
فی النار پنجم مضمون حدیث مشهور است الی غیر ذلک من الشواهد و از انجمله
قصه قابیل است چنانچه گذشت و علی ای حال قناعت بصغیره بودن آن بی وجه
است چنانچه استعمال آن بدون امر معتاد نیست و امر لازم آن می باشد عادة
پس منجر بکبیره می شود و از دمغنا دفنه آن در این مقام مطالب مهم است اول
بدانکه در وقت بعضی از اوات از عروسی و ختنه سوران بالخصوص سه قول است قول
بافراط و تفریط و تقسیط بعضی از این حرام دانسته اند مطلقا هر چند بی جلاجل
باشد یعنی آن چنبرهای کوچک که در اطراف آن می باشد نداشته باشد و
نادری تجویز آن نموده مطلقا هر چند با جلاجل باشد و قول مشهور و اقوی آنست
که بی جلاجل آن جایز است در آن دو و اما با جلاجل پس حرام است مطلقا زیرا که حدیثی
در تجویز آن وارد شده است مضمونش آنست که اعلنوا النکاح بضرب الغربال یعنی
آشکار کنید نکاحها خود را بزدن غربال و معلوم است که غربال جلاجل ندارد
و تعبیر نمودند بضرب الدف تا شامل با جلاجل آن باشد و البته با جلاجل آن را باید
ترک نمود هر چند در عروسی و ختنه باشد مطلب دوم بنابر حرمت
لهو الحدیث چنانچه گذشت مشکل میشود خواندن کتاب معروف بکلیله و دمنه
که انوار سهیلی نیز گویند چنانچه در این ازمنه متداول شده است بلکه اکثر
آن اشد است از قصه های اهل جاهلیت زیرا که فقرات آن غالبا اصلا مصداق عادی

علاوه ندارد ولکن از این است که خواندن آن جایز است اما اولاً پس بجهة آنکه قرائت
آن غالباً در ابتدا امثال است و آن لهو محض است و باعث زیادتی تبری می‌شود بجا
از این باب است حکایت یوزاسف و بلوهر چه شیخ صدوق علیه الرحمة ایراد در کتاب
خود کمال الدین و اتمام النعمة به بسط تمام ایراد نموده اند و مبنی است امر آن
بر ذکر امثال که باعث تبری می‌شود و ذکر امثال در قرآن مجید بسیار است و اما
ثانیاً پس بجهة آنکه نوشتن این کتاب علی ما ذکر مبنی بر حکمت است مجمل آن این است
که در اواسط اعصار طایفه خبیثه بنی امیه و شوکت آن کفره قرار بر آن شده
بود که در مجالس خود از شدت کفر ورزند که مشغول بغض و صحبت می‌شدند
و از نقل مجلس خود قرار داده بودند لهذا دو نفر حکیم یکی کلیله نام و دیگری دمنه
از جهة دفع و تخفیف آن کفر ورزند خبر متعهد شدند که کتابی تصنیف نمایند
که مشتمل باشد به حکایات و امثال عجیبه ظریفه که باعث اشتغال اهل مجالس شود
و به سبب آن ترک آن کفر و زندقه نمایند و از آن لغت عربی تصنیف نمودند
زیرا که آن طایفه خبیثه عرب بودند و بخلوص نیت آن دو حکیم کتاب ایشان
مقبول طباع گردید و علی ما ذکر در عصر هرون الرشید ملعون آن کتاب را از لغت
عرب به لغت عجم ترجمه نمودند بنحوی که الان دایر است و آن طایفه خبیثه بخواندن
عربی آن مشغول می‌شدند و کفر ورزند تیز ایشان تخفیف کلی نموده تا در
عصر عمر بن عبد العزیز که او آخر ملوک آن طایفه خبیثه و جز ایشان بود از آن شناعت
قدغن و منع بلیغ بر فعل آن نموده و بتجلیل سلسله عالیه علویه سیادت نموده علاقت
را در میان آورده و اما ثالثاً پس بجهة آنکه بر تقدیر یکه آن کتاب لهو الحدیث
باشد و مبنی ذاتاً بر آن تمنی نگردد در صورتی که وجود آن باعث دفع کفر یا گناهی که اشد

دالر

واکبر از ان میباشد نشود ارتکاب قتل محذور بن قانون عقل می باشد چنانچه
نظر ان در شریعت انبیا راست مثل انکه هرگاه استنقاذ غریقی موقوف باشد بگرفتن
عورت او بدون حایل لازم میشود گرفتن و استنقاذ ان غریق الی غیر ذلک
من الامثله و از این تحقیق ظاهر می شود جریان ان در قصه های ایام جاهلیت
پس هرگاه ظالمی اراده قتل کسی نماید از شدت غضب و ممکن باشد تسکین ان
بخواندن قصه های اهل جاهلیت در این صورت جایز است بلکه واجبست خواندن
انها را از انچه ذکر شد معلوم می شود که در قصه های اهل جاهلیت هرگاه ضرر بزرگی
روی دهد مثل انکه امر دایر شود در میان ان یا اکبر کبایر مثل قتل و مانند
ان دفع ان بقصه های اهل جاهلیت لازمست نظر بقاعده ارتکاب اقل محذورین
نیز بلکه این قاعده جاریست در سایر محرمات شرعیه که در مقام تزاحم رجوع
می شود باقل محذورین یعنی در صوریکه چاره نباشد بجواز ارتکاب یکی از این
دو مطلب سیم انچه متداول شده است در این اعصار که عوام ناس در
مقام تعزیه سید الشهدا صلوات الله علیه استعمال الات لهو میکنند مثل دهل
بلکه سنج و مانند ان شرعیت ندارد زیرا که ان جناب راضی باین امر نیست البته و
در ازمنه سابقه نیز متعارف نبوده و این علاوه بر امور دیگر است که مرتکب میشوند
مثل پوشانیدن مردان لباس زنانه و عزاداری بلی گریانیدن در تعزیه انجناب هر
نحو که باشد ثوابهای عظیمه دارد که از حد احصا افزون است لکن بشرط
انکه خلاف شرعی رو ندهد که صاحب عزا بان راضی نباشد مطلب چهارم
الات لهویکه استعمال میکنند در غالب بلاد بجهت اعلام ساعات لیل و نهار مثل
نقاره و امثال ان و همچنین در دیا منتخانها و همچنین در لشکرگاه از جهت مشق

انها دعزات وجبر شرعیت ان نا عمال بنظر حقیر نرسیده است و همچنین است طبل جنگ
زیرا که جنگهای بوادی اسلام که از هشتاد علاده است طبل زدن متداول نبوده
است از جانب اهل اسلام و در این باب حدیثی بنظر اصلا نرسیده است بلی از جانب
دشمنان دین استعمال انها می شده و علی ای حال احوط ترک ان است و ترک گوش
دادن بان میباشد بلی در این اعصار بر تقدیر یکه طرف مقابل کفار باشند
و مقصود دفاع انها باشد و غلبه بر انها موقوف باشد بر اعمال بعضی از الات
لهو مثل طبل و امثال ان در این صورت بقدر ضرورت ظاهرا ضرری ندارد
تذییل بعجیب بدانکه در این مقام شبهه ای باشد که تعرض از ان مناسب است
وان اینست که با خواندن دیوانهای اهل ذوق مانند دیوان سعدی و حافظ
و کاتبی را ز و مثنوی و امثال ان چه صورت دارد بلکه بعضی توهم کرده اند که انها
از قبیل لهو الحدیث است خواندن انها بلکه گوش دادن بانها صورت شرعی ندارد
و این خارج از انصاف است و ان قلت تدبر است زیرا که کلمات این جماعت بر دو قسم
است یک قسم از انها مطبوع ابیات و از قبیل مواعظ و نصایح است مثل انکه حافظ
میگوید اسمان بار امانت نتوانست کشید؛ قرعه فال بنام من دیوانه زدند زیرا
که ترجمه ایه شریفه است که حق تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات و
الارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
ظلوما جهولا و مثل انکه سعدی میگوید ؛ هر که از دست عزیزان داد سعدی
از دست خویشتن فریاد؛ و مثل انکه شیخ شبستری میگوید وجود ما همه مستی است یا
خواب؛ چه باشد خاک را با رب الارباب؛ و امثال ان عبارت در کلمات ایشان
بسیار است پس خواندن این قسم از ابیات ممدوح و مستحسن و مورد تنبه است و این

گونه

ابیات در کلمات ایشان بسیار است و اگر مگویید من حیث شعر نیز است جواب آنست
که ابیات را کاو بودن بسیار است حتی آنکه از سید مرتضی منقول است که قریب بیست
هزار بیت در این باب نوشته است بلکه از سید اولیاء صلوات الله و سلامه علیه دیوان
شعر منقول است و رباعیات و غیرهما از آنجناب در مواعظ و نصایح معروفست
جدا بلکه مستغنی از ذکر است و قسم دوم از کلمات این جماعت آنست که بظاهر است
ولی این جماعت را اصطلاحات می باشد و بر طبق اصطلاح خود تکلم می نمایند مثل
آنکه زلف را میگویند و مراد علایق نفسانیه و هواهای نفس است و چون مینی را گویند مراد
شدت حب دنیاست و چون بت را میگویند مراد خود دنیاست پس احوط آنست که
کسانیکه عارف باصطلاح ایشان نیستند خواندن این قسم از ابیات را ترک کنند
خصوصا در صورتیکه سامع عارف نیز باصطلاح نباشد ششم از امور
ششگانه زینت است بدانکه زینت بر دو قسم است قسمی از آن حلال بلکه طاعت است
مثل زینت مردان برای حلال خود بلکه در بعض احادیث تحریص بر آن وارد شده است
و فرموده اند که زینت کنند از برای زنان خود که بآن قناعت کنند از میل کردن
بحرام و مثل زینت کردن در وقت نماز چنانچه از حضرت امام حسن مرویست که آن
جناب در وقت نماز بهترین لباسهای خود را می پوشیدند چون از آنجناب سؤال
میکردند از وجه آن میفرمودند ان الله جمیل و یحب الجمال فاتجمل لربی یعنی خداوند
جمیل است و دوست میدارد جمال را پس زینت میکنم من از برای پروردگار خود
و از این قسم است شانه کردن مرد خصوصا در وقت نماز ریش خود را بلکه بعضی
احادیث در تفسیر آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد صریحست در اینکه مراد
بزینت در اینجا شانه کردن مرد است ریش خود را و در بعضی اخبار فواید بسیار از

برای این ذکر شد از انجمله از حضرت امام جعفر صادق مرویست که فرمودند شانه کنید
ریشهای خود را پس بدرستیکه ان باعث می شود زیادتی در زن را و نیکو میکند مو را
و باعث برامدن حاجات می شود و زیاد میکند اب پشت مرد را و بلغم را قطع
میکند و در حدیث دیگر مرویست که رسول خدا صلعم شانه میکردند از زیر ریش
ببالا چهل دفعه و هفت دفعه از بالا بپائین و میفرمودند که این باعث می
شود زیادتی ذهن را و قطع میکند بلغم را و قسم دیگر از زینت حرامست بلکه
از کبایر است مثل زینت کردن مرد بطلا هرچند بانگشتری باشد یا بلباس ابریشم
چنانچه مفصل در کتاب جامع السعاده وغیره نوشته ام و مثل زینت کردن زنان
از برای نامحرم بلکه ظاهر نمودن زینت خود را از برای ایشان چنانچه در ایه شریفه
در سوره نور میفرماید و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن یا میفرماید و لا
یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن یعنی ظاهر نکنند زنان زینت خود را
مگر از برای شوهران خود یا سایر محرمان خود و نزنند پاهای خود را بیک
دیگر از برای انکه ظاهر کنند قعقعه زینت خود را از برای مردان نامحرم و در
حدیث وارد است که در زمان پیغمبر صلعم خلخال در پای میکردند و چون زنان
میرفتند در زیر چادر پاها را بیکدیگر میزدند که صدای خلخال را مردان بشنوند
پس این ایه شریفه در حق ایشان وارد شد چنانچه در این زمان مذکور می شود که زنان
اغنیا گوشوارهای زنگ دار در گوش میکنند بجهتیکه در زیر چادر صدا میکند
چنانچه لباسهای صدادار می پوشند که در زیر چادر صدا میکند امثال این
امور را باید ترک کنند بمقتضای ایه ذکر شد چهارم از امور مستی کانه
تفاخر است و معنی ان اینست که اظهار کنند بر همکنان بهتر بودن خود را از ایشان

دان

وان گاهی بفعل می شود که از اکبر میگویند و گاهی بقول می شود مثل آنکه بجا
بگوید که من بهتر از تو میباشم و مذمت آن در قرآن و احادیث بسیار است
چنانچه در سوره لقمان فرموده است ان الله لا یحب کل مختال فخور یعنی بدرستیکه
که خدای دوست نمیدارد هر خود پسند فخر کننده را و در حدیث وارد است
که فرمودند انفذ الحب الفخر یعنی بر طرف کننده عزت و آبرو فخر کردن است و در
حدیث دیگر فرمودند که فخر کردن با فرزندی است و در بعضی از فقرات صحیفه کامله
در دعای مکارم الاخلاق است واعصمنی من الفخر یعنی بار الها نگاه دار مرا از فخر
کردن چنانچه همین آیه که در سوره مبارکه حدید است اشعار دارد بکبیره بودن آن
زیرا که در ذیل آن میفرماید و فی الاخرة عذاب شدید بلی در بعضی موارد تفاخر مجوز است مثل
آنکه مجتهدی فخر بر مجتهدی بناه نکند از برای قبول نمودن منکرین و تارکین تقلید
بسوی آن و از این باب است تفاخر سید اولیاء و واقعه در سقیفه بنی ساعده
مفاخراتی که در محل خود مذکور است و همچنین مثل تفاخر سید انبیاء در موارد
بسیاری چنانچه در رد یهود مثلا در حدیث که فرمودند ان الله اختار خلقه
فاختار منهم بنی آدم فاختار منهم العرب ثم اختار العرب فاختار منهم قریشا ثم اختار قریشا
فاختار منهم بنی هاشم ثم اختار بنی هاشم فاختارنی فلم ازل خیارا من خیار و همچنین
بعضی اوقات اتفاق می شود که ذکر مفاخر باعث می شود حفظ نفس و مال را مثل
آنکه بقاطع الطریق تفاخر میکند از برای حفظ نفس یا مال مثل آنکه میگوید که من سید
موسوی هستم هرچند خلاف واقع باشد بیست و ششم از امور سی گانه
تکاثر در اموال و اولاد است یعنی سعی نمودن در زیادتی مال و اولاد و آن
نیز بر دو قسم است زیرا که می شود از جهت دنیا باشد و چنان از گناهان کبیره است

بی اشکال چنانچه بتفصیل در اعداد سابقه گذشت ملکه از اعظم کبایر است چنانچه فرموده‌اند
حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دوست داشتن دنیا سر هر گناهی است و قسم دیگر آن است
که مقصود حفظ آبرو یا مرتکب شدن عبادات و قربات الهیه باشد مثل سفر زیارات
و عمارات مساجد و امثال آنها و زیادتی اولاد بر طالب است از جهت آنکه عبادت
الهی بجا آورند یا طالب علوم دینیه الهی شوند **تنبیه ۵** بدانکه در سوره مبارکه سه
مذمت بخل و امر بانفاق میباشد ولکن تفصیل آنها و آنکه از گناهان کبیره می باشد
در سوره مبارکه نساء گذشت **صد و هفتاد و سیم** از گناهان کبیره ظهار ۱۷۳
با زوجه است بآنکه گوید بزوجه خود که تو بر من حرامی مثل بودن پشت مادر من و مراد
بپشت در اینجا مجامعت کردن است زیرا که مجامعت شبیه است بسواری پس حاصل معنی
صیغه آن است که زوج بزوجه خود میگوید که من با تو مجامعت مثل مجامعت من است با مادر خود
و دلیل بر حرمت آن علاوه بر اجماع علمای امامیه شریفه است چنانچه در اول سوره مجادله
میفرماید قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما
ان الله سمیع بصیر الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا
اللائی ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و ان الله لعفو غفور الی
آخر الآیات و شأن نزول آیات چنانکه شیخ طبرسی در کتاب جمع الجوامع و غیره ذکر
است آن است که اوس بن صامت پیر مردی بود از انصار و وقتی اراده مجامعت
نمود با زوجه خود خوله بنت ثعلبه پس ابا و امتناع نمود پس اوس بر او غضب کرده
صیغه ظهار را چنانکه ذکر شد جاری نمود و این صیغه را اهل جاهلیت بمنزله طلاق
جاری می نمودند و زنان خود را بسبب آن بر خود حرام می نمودند پس خوله بخدمت جناب
ختمی مآب آمده و در این باب شکایت نمو[illegible]جناب از اوس پس این آیات شریفه نازل
شد

شد در ضمن آیات شریفه حرمت ظهار بر مردان این معنی ظاهر می‌شود زیرا که آن را قول
منکر و زور مقرر فرمودند و در سوره حج فرمودند که واجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور و چون عطف فرمودند قول زور را بر بت پرستی پس این
معنی بلکه ظاهر است در کمال مشابهت میان آن با بت پرستی و اقل آن کبیره بودن
است بتفصیلی که در سوره لقمان در حرمت غنا گذشت بعلاوه آنکه امر باجتناب کاشف
از حرمت است و همچنین لفظ منکر در همین آیه و همچنین ثبوت کفاره کبیره از برای آن
از شواهد حرمت بلکه کبیره بودن آن است و بدانکه ظهار را بر تقدیر وقوع چنانچه
گفتم لازم است احکام بسیاری بر آن مترتب می‌شود بتفصیلی که در کتب فقهیه مثل جنة
المأوی و غیره تحریر نموده‌ام که ذکر آنها در این مقام خارج از وضع کتابت

صد و هفتاد و چهارم وطی کردن مظاهر است با همان زوجه بدون کفاره چنانچه ١٧٤
ظاهر می‌شود قول حق تعالی لزوم کفاره پیش از دخول که میفرماید تلک حدود الله و
للکافرین عذاب الیم یعنی اینست حد معین مقرر شده از جانب خدا پس هر که تعدی کند
از حد و حد خدا پس از برای او است عذابی دردناک زیرا که هر دخول قبل از کفاره
تعدی است از حد و حد خدا

صد و هفتاد و پنجم محاده با خدا و رسول ١٧٥
است چنانچه می‌فرماید بعد از همان آیات گذشته ان الذین یحادون الله و رسوله
کبتوا کما کبت الذین من قبلهم وقد انزلنا آیات بینات وللکافرین عذاب مهین یعنی
آنکسانیکه محاده میکنند با خدا و رسول یعنی که گذشت هلاک می‌شوند چنانچه
شدند امم سابقه آنکسانیکه متصف باین صفت بودند و به تحقیق که فرو فرستادیم
حجتهای ظاهره و از برای کافرین است عذاب خوار کننده پس از ذیل آیه معلوم
می‌شود کبیره بودن آن زیرا که اشعار بکفر بودن آن فرمودند و ترتب عذاب

مثل پدران و بعضی از مفسرین تغییر نموده اند مخالفه را بگذاردن بدعت در دین
مثل حرام کردن متعه و امثال آن که از خلفاء جور لا تعد و لا تحصی رخ نمود
و هم چنین از تابعین انها مثل انکه از ابو حنیفه که از رؤسای این طایفه است
نقل شده که در مقابل حضرت رسالت پناهی که سر چشمه معارف ربانیست می
گفت که هو رجل و انا رجل یعنی او مرد است و من مردم و از فخر ری که از علما
از طایفه است حکایت شده که در کتاب خود که مسمی بربیع الابرار است حکایت
کرده است از ابی حنیفه که در چهارصد موضع رد بر انجناب نموده مثل قرعه
و خیار مجلس در بیع و غیر آنها و اما از جانب شیعه از خواص و عوام انشاان
پس بکمال احتیاط باید نمایند در این مقامات و حدیثی یا حکمی که ماخذ ندارد
ذکر نکنند که مبادا بدعتی در دین مبین رخ نماید پس بنا علی هذا این بر
عدد سابق افزوده می شود مثل بعضی از شمردن سر گوشی کردن
با یکدیگر است در حضور مؤمنین از جهت اذیت رسانیدن بایشان
و بغیه کناهی چنانچه در ایه شریفه فرموده الم تر الی الذین نهوا عن النجوی
ثم یعودون لما نهوا عنه و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیت الرسول
و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله و یقولون فی انفسهم لولا
یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر یعنی ایا ندید
انکسانیرا از یهود و منافقین که نهی کرده شدند از سرگوشی
کردن با یکدیگر پس عود کردند بسوی ان چیزی که نهی کرده شدند
و سرگوشی میکنند بر بغیه کناهی و اذیت رسانیدن و دشمنی کردن
با مؤمنین و معصیت خدا و رسول و هرگاه می ایند بسوی تو تحیت

می کنند

میکنند ترا بغیر آنچه که خدا تحیت کرده است ترا و پیش خود میگویند که چرا
عذاب نمیکند خدا ما را بکردار و گفتار ما اگر این دین حق است کافی
است ایشانرا جهنم می‌چشند جهنم را و بد بازگشتی است جهنم از برای ایشان
و در ضمن این آیه شریفه نیز ظاهر میشود که چشمک زدن باید که بسوی
مؤمنی که باعث تالم او شود نیز خوب نیست بلکه معصیت است چنانچه
جمعی از مفسرین در شان نزول آیه شریفه تصریح بان نموده‌اند و مذمت
آن در سوره تطفیف تصریح بان شده چنانچه خواهد آمد و در اینجا آ
عد نمی‌کنیم و همچنین ظاهر می‌شود که تحیت کردن مؤمنین بغیر آن
تحیتی که مقرر است در شرع که السلم علیکم باشد مثل آنکه گوید السلم علیکم
باسلام الهی باشام و امثال آنها خوب نیست بلکه معصیت است پس باید نهایت
احتیاط در منظور دارد که صیغه را بیان نحویکه هست تمامه بگوید لا اقل سلام
تمام میگوید پس بنا علی هذا بر عدد سابق یک دیگر افزوده می‌شود
صد و هفتاد و هفتم نجوی ثلثی است ولو علی الاحوط یعنی هرگاه
سه نفر از مؤمنین در مکانی مجتمع شوند که چهارمی در میان ایشان
نباشد دو نفر از آن سه نفر سرگوشی نکنند باید کی که باعث حزن و اندوه
ایشان می شود قال الله تعالی انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین
آمنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون
یعنی نیست دعوا این نیست که نجوی دو نفر باید کی از جانب شیطان است

کە ضرری بسید بهدا ایشانرا از برای انکه اند و هتاک سود مؤمن بتوهم انکه مبادا بنای
ضرری باد داشته باشد یا بجهة دیگر و ضرر بمیرسانند بجوای ایشان باو و کر
باذن خدا و بر خدا باید توکل کنند مؤمنون و این تفسیر بکه ذکر شد از حضرت رسول
صه منقول است کە در شان نزول این ایه فرموده اند پس حرمت ان فی الجمله ثابت است ا
وعید و لعن نمودن از نهی بسوی این عبارت بلیغه مشعر بکبیره بودنست بعلاوه
انکه اند دهتاک کردن مؤمن اذیتیا واست و اذیت رسانیدن بمؤمن من حیث
هو از کبایر است چنانچه در سوره مبارکه احزاب گذشت در ترجمه ایه شریفه که
فرموده الله والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات الی اخر الایات و بدانکه
از علتی که فرموده اند ظاهر می شود که هرگاه چهار نفر باشند و سه نفر از انها را با
یک دیگر نجوی کنند همین حکم را دارد و همکذا یعنی هر عدد دیگر نجوی با ان
حاصل شود و یک نفر خارج از نجوی دران مجلس نشسته باشد زیرا که باعث
اندوه بطریق اولی می شود پس اگر خارج از نجوی نیز متعدد باشد ضرری
ندارد و هر قدر که باشد و بدانکه از برای ایه شریفه معنی دیگر ذکر شده است که
مناسب است تنبیه بان اگرچه از مسائل گناهان کبیره نباشد و ان اینست
که علی بن ابراهیم روایت کرده است از امام جعفر صادق ع در شان نزول این ایه
شریفه و گفته که ایجا فرمودند که حضرت فاطمه ع در خواب دیدند که رسول خدا
صه بیرون رفت و حضرت فاطمه و امیر المؤمنین ع و حسنین از مدینه بیرون
رفتند همگی تا از عمارات مدینه گذشتند پس در پیش امد ایشانرا دو راه پس

رسول

رسول خدا در راه سمت دست راست رفتند تا رسیدند که در آن درخت خرمائی
بود و آب روانی پس خریدند رسول خدا ص گوسفندی را که در یکی زرد گوش او نقطهای سفیدی
بود پس امر فرمودند بذبح آن گوسفند پس چون خوردند از آن گوسفند همگی وفات
وفات کردند در جای خود پس حضرت فاطمه ع از خواب بیدار شدند گریان و
ترسان پس این واقعه را برسول خدا ص نقل نمود پس چون صبح شد آورد رسول
خدا ص دراز گوشی پس سوار کرد بآن حضرت فاطمه را و امر فرمود که بیرون روند
حضرت امیر المؤمنین و حسنین از مدینه بآن طریقی که حضرت فاطمه در خواب دیده
بود پس چون گذشتند از عمارات مدینه دو راه از برای ایشان در پیش آمد پس
حضرت رسول بجانب دست راست روان شدند چنانچه حضرت فاطمه در خواب
دیده بودند تا رسیدند بموضعی که در او بود درخت خرما و آب پس خریدند
رسول خدا ص گوسفندی را چنانچه فاطمه در خواب دیده بودند پس امر فرمودند بذبح
آن پس ذبح کرده شد و بریان کرده شد پس چون اراده کردند بخورند برخاست
حضرت فاطمه و بر گوشه رفتند از جهت ترس آنکه مبادا ایشان شوند پس طلب کرد آنجناب را
رسول خدا تا آمد در خانه که گریان بود پس رسول خدا فرمود ندای دختر بچه سبب
گریان شدی پس عرض کرد ای پدر بزرگوار دیشب چنین و چنان در خواب دیدم
و شما بجا آوردید آنچه من در خواب دیده بودم پس یکبار در گوشه رفتم از برای آنکه
شما را نبینم که فوت شوید پس برخاست رسول خدا و دو رکعت نماز کرد پس مناجات
کرد با پروردگار خود پس نازل شد آنجناب جبرئیل ع پس عرض کرد یا محمد این
شیطان است که بخواب فاطمه آمده است که اسم او رهای است و اذیت میکند مؤمنین
را در خواب آشفته که باعث غم ایشان شود پس جبرئیل رها را حاضر کرد خدمت

آنجناب پس آنجناب فرمودند با تو بودی که این خواب را نمودی بفاطمه آن
ملعون گفتار پس حضرت رسول آب دهن را انداختند سه دفعه پس جبرئیل
عرض کرد با آنجناب هرگاه ببینی در خواب چیزی که باعث کراهت تو شود
یا ببیند یکی از مؤمنین چنین خوابی را پس بیدار شوند بگویند اعوذ بما عاذت
به ملائکة الله المقربون وانبیائه المرسلون وعباد الله الصالحون من شر ما رأیت من
رؤیای و بخواند حمد و معوذتین و قل هو الله احد هر یک را یک دفعه و آب دهن
بیندازد سه دفعه از طرف چپ خود پس چون چنین کند ضرر نرساند آنچه را که در
خواب دیده است پس فرستاد خدای تعالی خود این آیه شریفه را تا اینجا ترجمه حدیث بود
مترجم گوید لفظ النجوی که در آیه شریفه واقع شده است بافقیر اقل مناسب است زیرا
که نجوی در لغت عرب بمعنی سر گوشی کردنست لکن قرآن مجید را هفت بطن می
میباشد بلکه بیشتر چنانچه در اخبار وارد شده است پس ممکن است که تفسیر ثانی که
١٥١ نجوی بمعنی خواب است باشد یکی از بطون باشد صد و هفتاد و هشتم
و هشتادم دوام است یکی دوستی و صداقت نمودن با قومیکه مغضوب خدا
باشند بواسطه کفرشان یا از گناهان معاصی شده باشد را دوم قسم دروغ خوردن
قال الله تعالی الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا منهم ویحلفون
علی الکذب وهم یعلمون اعد الله لهم عذابا شدیدا انهم ساء ما کانوا یعملون یعنی آیا
ندیدی آنکسانرا که دوستی کردند با قومیکه غضب کرده است خدا بر ایشان و آنکسانیکه
دوستی میکنند با مغضوبین نه از شما باشند بحسب در باطن و نه از ایشانند یعنی در ظاهر
بلکه منافقند و قسم دروغ میخورند و حال آنکه میدانند که دروغ است آماده
کرده است خدا بتحقیق از برای ایشان عذاب سختی بدرستیکه ایشان این عملهائی

که میکنند

میکنند و علی بن ابراهیم علیه الرحمة در شان نزول این ایه شریفه ذکر نموده است که این
در باب عمر علیه اللعنة نازل شده است زیرا که گذشت پیغمبر صلعم در حالتیکه
نشسته بود در نزد یهودی و می نوشت وقایع رسول خدا را پس این ایه شریفه نازل
شد در مذمت او پس بعد از ان عمر بخدمت انجناب امد پس انجناب فرمودند
باواز روی غضب که دیدم که نشسته بودی در پیش یهودی و انچه او میگفت می
نوشتی و حال اینکه خلاق عالم نهی فرموده است از مصاحبت و مصادقت با
ایشان او در جواب عرض کرد یا رسول الله می نوشتم از یهودی انچه در تورته
بود از صفات شما پس خواند انچه نوشته بود بر رسول خدا در حالتی که انجناب
غضبناک بود پس یکی از انصار باو گفت وای بر تو ایا نمی بینی غضب رسول
خدا را بر تو از این عمل که کرده الی اخر الحدیث و از ان ظاهر می شود که غضب
انجناب بواسطه دوستی و صداقت کردن او با یهودی بوده است و اما
قسم دروغ خوردن پس کبیره بودن ان و مذمت ان صریحا در این ایه شریفه مذکور
است هشتاد و [illegible] و سیم و چهارم و پنجم
و ششم چهار امر است که در اول سوره مبارکه حشر ذکر فرموده اند مشاقه
با خدا و اخذ نکردن با انچه پیغمبر اورده است و ترک نمودن چیزی که پیغمبر نهی
از ان نموده است و ترک تقوی بالمره قال الله تعالی ذلک بانهم شاقوا الله
و رسوله و من یشاق الله فان الله شدید العقاب تا بانجا که فرموده است
ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی
و المساکین و ابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم و ما اتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب این

شانیه و سوابق آن و بعضی از احوال آن وارد شدند در قصه بنی النضیر که معظم طایفه
بودند از یهود و بزرگ ایشان کعب بن اشرف بود و در قرب مدینه منزلگه
بد و مبل متوطن بودند و عدد ایشان هزار نفر بود تقریبا و در اول ایام هجرت
با پیغمبر عهد معاهده و پیمان بستند با دو طایفه دیگر از یهود نیز که بنی قریظه
و بنی قینقاع که ایشان نیز در حول مکه متوطن بودند و بعد از اندک مدتی پیمان
را شکسته و آن طایفه در صدد قتل سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه
برآمدند و بنای محاربه با آنجناب گذاردند پس آنجناب با ایشان محاصره نموده
بالاخره قرار بر آن شد که اگر داخل دین حق نمیشوند از آنجا کوچ کرده و ببرند
و از احمال و اثقال با خود ببرند و مؤمنین نیز بامر الهی خانهای ایشان را خراب
میکردند از برای آنکه قطع امید کنند و دلکنده شوند و آن طایفه در وقت
کوچ کردن بدست خود خانهای نفیسه خود را خراب میکردند چنانچه از آیات
سابقه صریح دران می باشد که مؤمنین از آنها منتفع نشوند پس مجملا بعضی
بخیبر و بعضی بشام آواره شدند پس بعد از آن خلاق عالم میفرماید ذلک
بانهم یعنی این خفت و آوارگی و محروم شدن از اموال و خانه و دیار از جهة
این بود که مشاقه کردند با خدا و رسول او و هر که مشاقه کند با خدا
پس به درستیکه عقاب خدا شدید باشد پس غنایم و اموال ایشان را قسمت بر
مهاجرین فرمودند و انصار را از آن بهره ندادند زیرا که قهر و غلبه بر ایشان
بمحض محاصره و بدون محاربه واقع شده بود بلی سه نفر از انصار که شدید
الحاجه بودند از آن نیز بهره دادند مثل ابودجانه و سهل بن حنیف و یک نفر
دیگر پس تمام انصار بشکوه و سطوه آمدند از محروم شدن از غنایم پس

فلان

ظ ازان

عالم در مقام اسکات ایشان بین الایات فرمود و ما افاء الله علی رسوله منهم فما

اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله

علی کل شئ قدیر یعنی آنچه خداوند عالم بر گردانیده است از ان طایفه بسوی

رسولش از غنایم پس نتاختید بر ایشان ای انصار باسپی و باشتری و محاربه

با ایشان ننمودید ولیکن خدا بنعم نقد رت خود مسلط میکند رسولانش

را بر هر که می خواهد بی محاربه باشد بدرستیکه خدا بر همه چیز قادر است پس

بعد از ان بیان مصارف ان غنایم فرمودند ما افاء الله علی رسوله من اهل

القری تا اخر یعنی آنچه خلاق عالم بر گردانیده است از غنایم ان طایفه بر

رسول خود پس مر خدا راست و رسول او و ان برای صاحبان قرابت و

کودکان بی پدر و بیچارگان و راه گذاران بی چیز تا نباشد این غنایم

در دست توانگران شما ای انصار آن چیزی که رسول ما از برای شما مقرر

می نماید قبول کنید و انچه را از او نهی فرماید شما را پس باز ایستید و به

پرهیزید خدا را بدرستیکه خدا سخت عقوبت است پس از این شریفه

معلوم شد که مخالفت نمودن با رسول خدا در اوامر و نواهی و ترک نمودن

تقوی باعث استحقاق عقاب شدید می شود و این معنی گناه کبیره است 189

هشتاد و هفتم و هشتم و نهم سه از آن است 188

187

یکی وعده کاذبه کردن در وقت وعده کردن با این بر مخالفت است دوم یاری

کردن کافران را بر کفرش سیم ترسیدن از خلق زیاده از ترس خدا و اشد

از ان قال الله تعالی الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا

من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم

لننصرنکم والله یشهد انهم لکاذبون الی ان قال سبحانه لانتم اشد رهبة فی صدورهم من
الله ذلک بانهم قوم لا یفقهون الی ان قال سبحانه کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بری منک انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما انهما
فی النار خالدین فیها وذلک جزاء الظالمین یعنی آیا ندیدی آنکسانیکه از اهل
نفاق بودند ومراد ابن ابی است واصحابش که از جمله منافقین مدینه
بودند که گفتند از برای برادرانشان که کافر اهل کتاب بودند یعنی طایفه بنی
النضیر که هرگاه شما را بیرون میکنند عم محمد ریبد که ما هم با شما ایم وما هم با شما بیرون
میائیم واطاعت نمیکنیم درباب اذیت شما احدی را هرگز واگر مقاتله کردند مسلمین
باشما ما یاری شما را میکنیم وخدا شاهد است که ایشان در وعده خود کاذبند
وبر تقدیر مغلوبیت بنی النضیر یاری وهمراهی ایشان نمیکردند چنانچه در آیه
بعد اشاره بآن شده است پس از این آیه معلوم شد که منافقین در وعده
کاذب بودند [illegible] بعض کفار را نمودند بکفر پس فرمودند لانتم اشد
رهبة الخ یعنی این جماعت کفار با آن جماعت منافقین هر دو باهم از شما
میترسند بیشتر از آنچه از خدا میترسند یعنی ترسشان از شما بیشتر است از
ترسشان از خدا واین بجهة آن است که معرفت نیستند بعظمت الهی پس سه مطلبی که ذکر
شد از این آیات معلوم شد وتفصیل این مراحل بعد از این میاید در سوره صف
دیدیا که قوله تعالی لم تقولون ما لا تفعلون احتمال وعده صادقه وکاذبه وعدم ایفا
در آن میباشد پس در جزای آنها میفرماید کمثل الشیطان اه یعنی مثال این
جماعت منافقین مثل شیطان است که میگوید از برای بنی آدم که کافر شو ووعده
کاذبه با او میکند ودر پا و میماید که من با تو دوستم پس چون کافر شد میگوید من

از

از تو بیزارم من می ترسم از خداوندی که پروردگار عالمیان است پس در جزای
شیطان و این جماعت که این صفات دارند هر دو می باید عاقبت امر هر دو اینست که ساکن گشته
در آتش جهنم همیشه بجزای ظلمی که بر نفس خود کرده اند پس از مجموع این آیات
معلوم شد که آن سه امر از گناهان کبیره است زیرا که در اول منافقین را
برادر کفار نمودند و مقتضای این کبیره بودن عمل ایشان است چنانچه در آخر
مثل ایشان را مثل شیطان قرار دادند و این نیز مقتضی کبیره بودن همه اعمال
ایشان است چنانچه در این آخر تصریح فرمودند باینکه ایشان مثل شیطان
مخلد در آتش اند و اما کبیره بودن نفاق پس سابق ذکر شد اینجا که فرمودند ان
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و غیر آن [illegible] ترک مراجعت بانفس ١٩
در تهیه امر آخرت و غفلت از آن بالمره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ولتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید باید بپرهیزید خدا را
و باید تامل و نظر کند نفس مکلف که چه از برای فردای خود پیش فرستاده
است یعنی روز آخرت و مخالفت امر باعث استحقاق عذاب می شود و همین است
معنی کبیره صد و نود و دوم غافل شدن و فراموش کردن جناب اقدس ١٩
الهی است قال الله تعالی و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم
الفاسقون یعنی نبوده باشید ای مومنین مثل آنکسانیکه فراموش کردند خدا
را سلب توفیق از ایشان می نماید بحدی که فراموش میکنند نفوس خود را و تربیت
نمیکنند از او و وا میگذارند بحدی که هر چه بخواهد بکند از مخالفت خداوند با اینکه
در آخرت معذب میسازد ایشان را بعلاوه شدید بحدیکه از خود بیخود می شوند
و این جماعت فاسقانند در کمال فسق و معلوم است که فاسق چنین فاعل کبیره

کبیره است پس ثابت شد که غافل شدن از خدای تعالی از کبایر است و معنی غفلت
و فراموشی در اینجا اگر از وجود باشد کفر است فوق فسق پس معلوم است مراد
غفلت از نعمتهای اوست یا عذابهاییکه در آخرت از برای عاصین مقرر
فرموده است یا غفلت از اطلاع اوست بر سرائر افعال بندگان و این
مراحل اگر بحد انکار برسد آن نیز کفر است پس مراد مسامحه کردن و مبالات
نکردن با آنهااست باغوای نفس و غلبه کردن وسواس نفس اماره حفظنا
الله تعالی منها و وفقنا لما یحب و یرضی صد و نود و دوم دوست گرفتن ١٩٢
دشمن خدا و دشمن مؤمنین است و همراز بودن با ایشان قال الله تعالی فی
سورة الممتحنة یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون
الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا
بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة
و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل یعنی ای
کسانیکه ایمان آورده اید نگیرید دشمن مرا و دشمن مؤمنین را دوستان خود
همراز با ایشان نشوید و نفرستید بسوی ایشان نامه‌های مودت انگیز و بتحقیق
که آنها کافر شدند بآن چیزیکه آمده است شما را از دین حق بیرون کردند این
دشمنان رسول خدا را و شما را از منازل خود که مکه معظمه بود بجهة آنکه ایمان
آورده بودید بخداوندیکه پروردگار شما است ای مؤمنین اگر چنانچه شماها
بیرون آمدید از منازل خود بجهة جهاد در راه من و بجهة طلب نمودن رضای
من پس دوست نگیرید دشمن مرا و دشمن مؤمنین را و بدوستی همراز ایشان
مشوید و من که خدای شمایم عالمم بآنکه شما پنهان میکنید و آنچه آشکار میکنید

وهر که چنین کار بکند پس بتحقیق که گمراه شده است از راه راست پس از رجوع این آیه بغیر
خصوصا از نسبت ضلالت بموصوفین باین وصف ظاهر می شود کبیره بودن چنانچه
در حدیث وارد است که کل ضلالة سبیلها النار و این است معنی کبیره و اصل این
آیه شریفه بنا بر آنچه در بعض از تفاسیر مذکور است نازل شده است در باب بعضی
از مهاجرین که اسم او حاطب بن ابی بلتعه بود که عیال خود را در مکه گذارده و خود بتنهائی
هجرت نموده بود پس کفار قریش بعیال او گفتند که بنویس به حاطب که بهم خفیه
نویسی اسرار پیغمبر را بما بنویسد و آنکه اراده جنگ با ما دارد یا نه پس عیال او باو
نوشت و او در جواب نوشت که بلی پیغمبر عسکر فراهم میاورد که بر وردی بر شما
بیاید و نامه را بزنی داد صفیه نام که او ببرد بمکه بعیال او بدهد و او بکفار برسانند
پس جبرئیل نازل شد و کیفیت را بعرض اقدس نبوی رسانید پس آنجناب علی بن
ابی طالب و زبیر بن العوام از عقب او روانه نمود که نامه را از او بگیرند پس در بعض از
منازل باو رسیدند و مطالبه نامه را از او کردند و او انکار نمود که نامه با من نیست و
زبیر از این معنی کاوش نمود و عرض کرد خدمت جناب امیر که نامه با او نیست پس آن
جناب بصیغه خطاب عتاب امر فرمودند باینکه این خبر صادق است و نامه با
تو میباشد زیرا که رسول خدا و جبرئیل دروغ بر خدا نمی بندند و اگر نامه را
ندهی سر تو را میبرم پس آن صفیه از میان گیسوی خود نامه را بیرون آورد
و تسلیم کرد پس آنجناب نامه را آوردند خدمت حضرت پس آنجناب حاطب را طلبید
و نامه را باو نمودند و فرمودند چه باعث شده است که این کار را کردی و سر ما را
فاش نمودی و دوستی با دشمنان ما کردی و این آیه را بر او تلاوت فرمودند
پس او معاذیر آورد و تائب شده و آنجناب قبول فرمودند از او و بعد آنکه خانم

چنانکه دوستی کردن با دشمنان دین نهی دارد هم چنین دوستی کردن با دشمنان حق
المذهب و شاهد بر این حکایت صفوان بن مهران جمال است که شیخ کشی بسند معتبر از
او روایت کرده است که او گفت روزی بخدمت امام موسی بن جعفر صلوات الله
علیه رسیدم پس آنجناب فرمودند ای صفوان کل شیء منک حسن هر چیزی از تو
نیکو است مگر یک چیز پس عرض کردم که چه چیز است فرمودند کرایه میدهی شتران
خود را باین مرد و مراد آنجناب هرون الرشید ملعون بود پس گفتم یاد کردم که
من کرایه میدهم شتران خود را بارا از جهة سفر معصیت از قبیل لهو و امثال آن بلکه
کرایه میدهم باو از جهة سفر حج و خود هم راه او نمیروم بلکه غلامان خود را همراه او
میکنم پس آنجناب فرمودند این قدر دوست میداری باقی بودنش را تا بر گردد
و کرایه ترا بدهد عرض کردم بلی پس فرمودند کسیکه دوست بدارد بقای چنین
ظالمی عاصی طاغی پس او از ایشان محسوب میشود و هر که از او محسوب شود در آتش است
پس صفوان گفت که رفتم و از این جهت شتران خود را فروختم و از این معنی هرون
مطلع شد پس مرا طلبید و تهدید کرد بر فروختن شتران پس من عذر خواستم از او
که پیر شدم و غلامان متوجه شتران نمیشوند و نگاه داری آنها نمیکنند پس آن
ملعون در جواب من گفت که هیهات میدانم که کی بتو گفته است که دست از این کار
باز داری و این را موسی بن جعفر بتو گفته است اگر حسن خدمت قدیمی نبود ترا
میکشتم پس این حدیث صریح در کبیره بودن آن و نیز مؤید این معنی حدیثی است
که در شأن بعضی از رواة وارد شده است که مضمون آن اینست که در اوایل عهد
خلفاء عباسیه خلیفه ملعون قرار داده بود که هر که خدمت حضرت صادق
ع بخواهد برود یک اشرفی باج بدهد و هر که بخواهد ابی حنیفه برود یک اشرفی

حاره

جابر بن یزید راوی گوید که من در اوایل امر محبت داشتم بر دادن این باج و مدتی
دادم این باج را و خدمت آنجناب رسیدم تا وقتی که میسر بود آن باج را بدهم
تا آنکه چند روز از این جهت محروم شدم از شرفیابی آنجناب پس روزی بخاطرم
رسید که خوبست یکروز بخانه ابوحنیفه بروم و یک اشرفی را بگیرم و روز
دیگر آن اشرفی را بدهم و خدمت آنجناب برسم که اقلا غبار خدمت آنجناب رسیده
باشم پس از خانه خود بیرون آمدم بعزم آنکه بروم بخانه ابی حنیفه در اثناء
راه ملتفت شدم که بدون اذن آنجناب چگونه میل کنم بجانب باطل مخالف
مذهب مبادا عصیانی در آن باشد پس برگشتم بعد از برای من وجهی میسر شد
و باج را دادم و وارد منزل آنجناب شدم چون نظر آنجناب بمن افتاد تو را
فرمودند که لو فعلت فعلت یعنی اگر مادر شما آن کار شنیع را کرده بود تو هم
کرده بودی پس از آنجناب سؤال کردم که مادر من چه کرده است آنجناب فرمودند
برو از خود او سؤال کن که چه کرده است وقتی که محاسنه بتو حامله شود پس آمدم
حکایت را از برای مادر خود نقل کردم و باو گفتم که چه عملی از تو سر زده است
وقت حامله شدن تو بر من او وحشت کرد گفتم معصوم فرمودند او گفت که
چون معصوم فرموده است باید بگویم چون پدر تو وقتی که مرا تزویج نمود
در سفر رفت و مدت مدیدی سفر او بطول انجامید و من جوان و در
اوّل عمر بودم شیطان لعین اغوای کرد مرا بدو زنی که تا یکی صبر میکنی البته
شوهر تو مرده است بیای مزاوجت بکذار با دیگری و خود را آراسته از خانه
بیرون آمدم بعزم آنجائیکه بر آمدن مقصود در آن بود روان شدم در
اثناء راه خداوند عالم مرا هدایت کرد با خود گفتم که موت شوهر معلوم نیست

لهذا پشیمان شده برگشتم بخانه خود من باب الاتفاق پدر زن همان شب وارد شد
و آرایشی که بقصد حرام کرده بودم بمصرف حلال صرف شد و همان شب نطفه
تو بسته شد پس از این حدیث معلوم می‌شود که اجماع بر قتل ابی حنیفه نمی‌کند
و دوستی با اهل بیت نماید مگر کسی که ولد الزنا باشد و بدان خلف وعده است
خصوصا بر تقدیر یکه ضرری بمذهب شود بران نسبت بان شخص که وعده با او
شده است یا مطلقا قال الله تعالی فی سورة الصف یا ایها الذین امنوا لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون و ظاهر معنی این آیت
که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید چه قدر بد و زشت
است نزد خدا از جهت معصیت آنکه بگوئید چیزی را که نمیکنید و این آیه اگر چه صریح
است در حرمت وعده کاذبه چنانچه گذشت ولکن کنایه دلالت بر حرمت
خلف وعده میکند و این قدر کفایت میکند بلکه بهتر است چنانچه مشهور است
که الکنایة ابلغ من التصریح و شاهد بر این معنی احادیث بسیار است و از انجمله
حدیثی است که کلینی روایت میکند از حضرت صادق ع که فرمودند وعده
مؤمن بمنزله نذر است این قدر است که در خلف آن کفاره نیست پس هرگاه
مخالفت کرد مخالفت خدا را کرده است البته زیرا که خلاق عالم فرموده است
یا ایها الذین امنوا لم تقولون الی آخر الآیه و در حدیث فرمودند که کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز قیامت پس باید وفا کند بوعده خود هرگاه
وعده کرده است و در حدیث دیگر فرمودند حضرت صادق ع که رسول خدا فرموده است که
سه خصلت است که هر که دارای این خصلتها باشد از منافقین محسوب است
هر چند نماز و روزه بکند و خود را مسلمان داند یکی آنکه امانتی را قبول کند

و دران

و در آن خیانت کند دوم آن است که هرگاه چیزی میگوید دروغ میگوید سیم اگر
وعده میکند خلف میکند و نیز روایت کرده است از حضرت صادق ع که آن
جناب فرمودند که مردیکه از شیعیان خود را میداند و هرگاه امانتی قبول
کند خیانت میکند و چیزی که میدهد دروغ میگوید و هرگاه وعده کند
خلف میکند چنین شخصی بمنزله کافر است و از آنجمله حدیثی است که علامه مجلسی ره
از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول
خدا شخصی را بر سر سنگی وعده کرد و فرمود که من در اینجا هستم تا بیائی پس آفتاب
گرم شد بر آنحضرت صحابه گفتند یا رسول الله اگر بسایه میآمدید بهتر می بود آن
حضرت فرمودند که من او را وعده کرده ام اگر نیاید همین جا میمانم تا بمیرم و از
اینجا محشور شوم و از جمله شواهد این معنی حکایت اسمعیل بن حزقیل است بنابر
مشهور در میانه مفسرین و خلاصه آن اینست که علامه مذکور از حضرت امام رضا
ع روایت کرده است که حق تعالی برای این او را صادق الوعد نامید که فرمود
واذکر فی الکتاب انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا که با شخصی در مکانی
وعده کرد و یک سال از برای انتظار وعده او در آن مکان ماند و از آنجا
حرکت نکرد علاوه بر آنچه ذکر شد می توان گفت که عقل نیز دلالت میکند
بر قبح آن چنانچه حکم میکند بر قبح کذب و امثال آن زیرا که عقلا تقبیح میکنند کسی
را که بناء او بر خلف وعده باشد بدون عذر شرعی خصوصا بر تقدیری
که منشأ اذیت مسلمانی شود و اگر تنزل کنیم خواهیم گفت منافی با مروت است
و منافی مروت قادح در عدالت است یا مانع از انکشاف است بحسب ظاهر بنابر
خلافی که در آن می باشد که در غایة القصوی نوشته ام و اگر کسی بگوید هرگاه امر

بدین منوال است نقلا وعقلا این چه حکایت شاه است از مشهور علما قول بعدم
حرمت خلف وعد جواب گوییم که اولا حکایت از مشهور ثابت نشد منتهی آنچه
می توان گفت این است که تصریح نکرده اند بحرمت خلف وعد ذکر نکرده اند و از
ذکر نکردن لازم نمی آید که قائل بعدم حرمت باشند زیرا عدم ذکر عدم است چنانچه
معاصی کبیره بسیاری است که فقها ذکر نکرده اند آنها را با اینکه قطعا میدانیم که
قائل بحرمت آنها هستند مثل حرمت حب دنیا وحسد وبخل وکبر وایذاء مسلمین
وموده باکفار وامثال آنها وعلی ای حال هر چند بنحو اقل الامر باید اجتناب از
انعقاد وعده نماید و بر تقدیر انعقاد باید اجتناب از خلف آن نماید علی الاحوط
لو لم نقل بکونه اقوی. تنبیه بدانکه آنچه ذکر شد از معنی این شعر حاصل
معنی این آن بود که چرا میگویید چیزی را وعده کرده وفا باو نمیکنید بوعده که این
با خلف وعد وبعضی از مفسرین علاوه کرده اند معنی ثانی را که حاصل آن
اینست که چرا میگویید وعظ چیزی را که خود نمی کنید واختلاف در میانه معنا
ثلاثه بان است که بنا بر معنی اول بر تقولون وعد است وبنای معنی ثالث بر
تقولون وعظ است وعلی ای حال غالب بودن عالم غیر عامل از جمله مسلمات
وانکه واعظ غیر متعظ بودن از جمله گناهان کبیره است ودلیل بر این علاوه بر این
این آیه ایست که در سوره بقره میباشد که فرموده اند اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون احادیثی بسیار
است بلکه در اصول کافی در مذمت عالم غیر عامل بابی بخصوص عقد نموده
است واخبار بسیار در آن ذکر نموده است از آنجمله حدیثی است که مضمون آن این
است که علما دو صنف می باشند یک صنف از آنها عالمی است که عمل بعلم خود
میکند

میکند و این تا چند صنف دیگر عالمی است که عمل بعلم خود میکند و این صنف
هلاک کند و بدبختی که اهل نار هر اینه منادی می شوند از بوی تعفن عالم که
تارک باشد عمل کردن بعلمش را و عمل بعلم خود نکند و بدبختی که باشند نادم تر
از اهل نار کسی است که هدایت کرده است و آنکس منتفع شده و داخل بهشت می
شود و خود آن شخص هدایت کننده داخل آتش میشود از جهت ترک کردن او عمل
کردن بعلمش الی آخر الحدیث و بعضی از مفسرین در این مقام حدیث دیگر ذکر
فرموده است و آن اینست که حضرت رسالت پناه صلعم در شب معراج دید که لبهای جمعی
را که گفته خود عمل نکرده بودند بمقراض آتش می بریدند و در این باب شعرا نظم آورده
اند از آنجمله خواجه میگوید واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند چون
بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ∴ مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه
فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ∴ و از جمله مفاسد این طریقه آن است که تاثیر
در قلوب متعظین و از جمله مفاسد این طریقه آن است که تاثیر در قلوب نمیکند
چنانچه در حدیث وارد است که عالمی که عمل نکند بعلم خود محو شود موعظه او
از قلوب و تاثیر نمیکند در آن مثل باران که ببارد بر سنگ و شاهد بر این
معنی آن است که از پیغمبر خدا صلعم وارد است که شخصی غلامش را بخدمت آن حضرت
آورد و عرض کرد که این غلام خرما بسیار می خورد و او را ادب میکند شما او را
موعظه بفرمایید که چنین نکند حضرت فرمودند امروز برا برید و فردا بیایید
زیرا که امروز من خود خرما بسیار خورده ام و کلام من آن بخو تاثیر ندارد که او
متعظ شود و می باید دانست که اینچه ذکر شد در موعظه بواجبات و محرمات
مثل آنکه وعظ کند دیگران را بآنکه حب دنیا از جمله گناهان کبیره است و خود حب

دنیا داشته باشد و آنکه حسد از معاصی کبیره است و خود دارای او باشد یا کوید
زکوة مال واجب است و خود تارک آن باشد پس بنا علیه هر کاه واعظ غیر متعظ
وعظ میکند بر ترک حرامی و خود مرتکب آن می شود پس معصیت کرده است
یکی از جهة اصل ارتکاب آن فعل حرام و یکی از جهة واعظ غیر متعظ بودن
و همچنین در ترک واجب و اما مستحبات و مکروهات پس ظاهر این کلام در
اینها جاری نیست زیرا که بسیار می شود که موعظه میکند بکردن نماز شب و از
او بسا هست ترک می شود یا بغسل جمعه و خود بسا هست نمیکند یا آنکه میکوید
در روز جمعه سیر و پیاز مکروه هست و خود کاهست میخورد پس اینکونه امور ضرر ندارد
و داخل عقوبات واعظ غیر متعظ نیست والا لازم می آید که مستحبات در نزد آن
واعظ واجب باشد و مکروهات در نزد او حرام و این مخالف اجماع بلکه مخالف
ضروریات است و از جمیع آنچه ذکر شد معلوم شد که بر عدد سابق یک یک از
دیکر افزوده می شود پس حاصل عدد صد و نود و چهار می شود صد و نود
و پنجم [illegible] اذیت کردن پیغمبران
از پیغمبران خدا و هتک حرمت ایشان مثل موسی و عیسی و غیرهما علی نبینا و آله السلام
و میل کردن از حق بسوی باطل قال الله تعالی و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی و
قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا یهدی
القوم الفاسقین یعنی بیاد آور آن وقتی را که موسی بقوم خود گفت ای قوم
قوم من چرا اذیت میکنید مرا و حال آنکه البته می دانید که من رسول ام از جانب
خدا بسوی شما پس چون میل کردند از حق بسوی باطل بر داشت الطاف عالم لطف
خاص خود را از ایشان و دلهای ایشان تاریک شد و خدا هدایت نمیکند قوم

فاسقین

فاسقین را یعنی سلب لطف خاص از ایشان میکند و ایشانرا بخود شان وامیگذارد
وایشان فاسق میشوند و در وادیتی که قوم موسی بموسی کردند که این آیه حکایت
از انست وجوه بسیار است از الجمله اینست که بعد از اینکه موسی بفرموده خلاق
عالم مطالبه زکوة از قارون کرد بحق مقرر پس قارون ابا کرد پس تخفیف دادند
حضرت موسی باو بمراتب تا انکه مصالحه نمودند بهزار یک و قارون
مع ذلک راضی نشد و به بنی اسرائیل گفت که موسی هرچه گفتیم اطاعت او کردیم
می خواهد اموال شما را بگیرد بنی اسرائیل گفتند تو سید و بزرگ مائی هرچه
میگوئی ما اطاعت تو میکنیم گفت امر وز میکنم شما را که فلان فاحشه را بیاورید
که چیزی برای او قرار دهیم که نسبت زنا بحضرت موسی بدهد تا بنی اسرائیل
دست از او بردارند و از او راحت یابیم پس ان زن زانیه را اوردند قارون
هزار اشرفی برای او قرار دادند که فردا در حضور بنی اسرائیل موسی را متهم بزنا
سازد چون روز دیگر شد قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و نزد موسی امد
گفت بنی اسرائیل منتظرند که بیرون ائی وایشانرا امر و نهی کنی پس موسی بیرون
امد و بر منبر رفت و ایشانرا موعظه کرد از الجمله فرمود که هر که زنا کند
و زن ندارد او را صد تازیانه میزنیم و هر که زن دارد او را سنگسار میکنیم
تا بمیرد قارون گفت اگرچه تو باشی موسی گفت هرچند من باشم قارون گفت
که بنی اسرائیل میگویند که تو با فلان زن زنا کرده موسی گفت من کرده ام
قارون گفت بلی موسی گفت ان زن را حاضر سازید و از ان زن پرسیدند
که با تو زنا کرده ام ان زن بتوفیق سبحانی گفت نه دروغ میگویند که قارون
از برای من مالی مقرر کرده است که تو را متهم کردانم پس قارون سر بزیر انداخت

انداخت و بنی اسرائیل ساکت شدند پس موسی گریست و عرض کرد پروردگارا من
پیغمبر توام بر او غضب کن و مرا بر او مسلط گردان پس خدا باو وحی کرد که سر برداد و
زمین را بهر چه خواهی امر کن که ترا اطاعت میکند پس موسی بزمین خطاب کرد که
بگیر او را پس فرو گرفت زمین قارون را الی آخر الحکایة و از انجمله اذیتها بان جناب
این بود که روزی موسی بهرون گفت که بیا همراه برویم بکوه طور چون روانه
شدند ناگاه در اثنای راه خوانه دیدند که بر در انخوانه درختی بود هرگز ان
درخت و ان خوانه را ندیده بودند و بر روی ان درخت در جامه گذاشته بود
در میان خوانه تختی بود پس موسی بهرون گفت که جامهای خود را بینداز و این
دو جامه را بپوش و داخل اینخانه شو و بر روی این تخت بخواب پس هرون
چنین کرد چون بر روی تخت خوابید حق تعالی قبض روح او را نمود و
خانه با درخت و تخت باسمان رفت و موسی بسوی بنی اسرائیل برگشت و
ایشانرا اعلام کرد که حق تعالی قبض روح هرون نمود و او را باسمان برد بنی
اسرائیل گفتند دروغ میگوئی تو او را کشته برای انکه مال او را دوست می
داری و او بما مهربان بود پس موسی بحق تعالی شکایت کرد از ایذای بنی اسرائیل
را باو پس خدا امر کرد ملائکه را که هرون را از اسمان فرود آوردند بر روی
تختی و در میان زمین و اسمان نگاه داشتند تا بنی اسرائیل او را دیدند دانستند
که او مرده است و موسی او را نکشته است و از این قبیل اذیتها بموسی کردند
و به بعضی از انها اشاره فرموده است خلاق عالم در سوره احزاب بتفصیلی که در
کتب تواریخ مسطور است و اما اذیت بان جناب در این اعصار پس نام مبارک
ایشانرا باستخفاف ذکر کردن مثل انکه یهودی را صدا زنند که ای موسی

دم

وهمچنین نام سایر انبیا را باستخفاف ذکر کردن اذیت ایشان است چنانچه در
میان عوام لاابالی مثلی متداولست که میگویند کرده ومیانه پیغمبران
جرجیس را اختیار کرده، واین نسبت بانجناب استخفاف است وحال آنکه او
پیغمبر جلیل القدری است چنانچه در کتب مذکوره ذکر شده است علی ای
حال کبیره بودن انچه ذکر شد مسلم است چنانچه از ایه شریفه ظاهر می شود
زیرا که اذیت کننده را فاسق میشمرند وفاسق بودن لازم ان معصیت
کبیره بودن است واما میل از حق بسوی باطل چنانچه او را بعنوان کلیه
بنزد دایه شریفه فسق میشمردند کما هو ظاهر الایه ولازم ان معصیت کبیره بودن
است پس ان در امثال این اعصار دین منحرف شدن از مذهب حقه
سبعه بمذاهبی که از اثنا عشریه خارج است مثل تسنن وامثال ان می
باشد وهمچنین مذاهبی که از شبه اشاعره وفلاسفه ناشی شده است مثل
جبر وحدت وجود وانکار معراج جسمانی بامعاد جسمانی وامثال ذلک ودر
فروع دین انحراف از طریقه اجتهاد وتقلید واکتفا کردن به پیروی اباء وامهات
در کیفیات عبادات از عوام بدون انتهای بمجتهدی یا طریق احتیاطیه وبعضی
از طرق مستحدثه که در این اعصار شایع شده می شود پس کل انها از معاصی کبیره
است بلکه ما فوق ان از خروج از دین نسئل الله احقاق الحق وابطال الباطل
صد و نود و هفتم دنبال نکردن بر طبق ان چیزیکه در کتاب
الهی وارد شده است چه قران وچه غیر ان از توریه وغیر ان در جاهائیکه نسخ
دران ثابت نشده است قال الله تعالی فی سورة الجمعة مثل الذین حملوا التوریه
ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله

والله لا یهدی القوم الظالمین یعنی مثل آن کسانی که فرستادیم از برای ایشان توریه
را پس رعایت آن نکردند و رفتار بر طبق آن ننمودند مثل درازگوشی باشد
که در بار او کتابهای سنگین کنند درازگوش تعب سنگینی آن بار را میکشد
و از آنچه در آنها میباشد از مواعظ و احکام هیچ منتفع نمیشود چه بد است
مثل آن قومیکه تکذیب کردند آیات خدا را و خدا هدایت نمیکند بلطف
خاص خود قوم ظالم کننده کان را و ظاهر از آیه مستفاد می شود لزعقوبت و
عصیان شامل کتب الهیه دیگر غیر از توریه نیز می شود نظر بمقتضای عموم تشبیه
و نسبت بقرآن مجید علاوه بر آن اولویت نیز میباشد زیرا که در توریه
اختلافات بسیار میباشد بجهة اضلال بعضی از آن بجهة القاء الواح و شکسته
شدن بعضی از آنها علاوه بر تغییراتی که احبار یهود در آن نموده اند بخلاف
قرآن مجید که در آن اصلا اختلال و اختلافی روی نداده است علی ماهو
التحقیق نظر بآیه شریفه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و غیر آن از ادله
بسیار چنانچه از تفصیل در کتاب غایة القصوی نوشته ام و ممکن است که آیه
شریفه تعریض باشد نسبت بکسانیکه آیات قرآنیه که وارد شده است در شأن خلافت
علی بن ابی طالب مثل آیات مباهله و آیات وارده در خم غدیر و امثال آن
دیدند و فهمیدند و مع ذلک انکار آن را نموده اند پس مصداق این آیه
شریفه می باشند زیرا که قرآن برایشان رسید و بر طبق آن رفتار نمی نمایند
که در آیه نسبت بیهود شده است تعریضی است برایشان و شاهد بر این
معنی آن است که بسیاری از آیات قرآن که از این قبیل می باشد در مقام
تعریض وارد شده است چنانکه حدیثی وارد شده است باین مضمون که

نزل

که نزلنا القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جاره که این مثلی است و معنی این بیت
که صاحب خانه تهدید میکند اهل خانه خود را در ترک ارتکاب شنایعی و مقصود
آن شنیدن همسایه است که او متادب بآن آداب شود صد و نود و هشتم
شهادت دادن بر خلاف معتقد است اگرچه اصل مطلب حق باشد مثل آنکه کسی
شهادت دهد که این چیز ملک زید است و حال آنکه چنین میداند که در نفس
الامر ملک او نیست پس این شهادت معصیت است اگرچه در نفس الامر و واقع
حق باشد پس معصیت بودن آن بجهت آن است که شهادت بر خلاف معتقد خود
گفته است و اگر اصل مطلب نیز خلاف واقع باشد پس در آن دو معصیت است یکی
از جهت آنکه خلاف واقع گفته است و دیگری از جهت آنکه خلاف معتقد خود گفته است
قال الله تعالی فی ابتداء سورة المنافقین اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک
لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون اتخذوا
ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما کانوا یعملون یعنی هرگاه بیایند
هرگاه منافقان و گویند شهادت میدهیم بآنکه توئی رسول خدا و خدا می
داند که تو رسول او هستی و خدا شهادت میدهد بر آنکه منافقین هر آینه
دروغ میگویند میگیرند قسمهای دروغ خود را سپر از برای حفظ جانهای خود
و در نفس الامر اعراض میکنند از طریقه حق بدرستیکه بد است عمل ایشان تا
پس نامیدن خدای عالم ایشان را کاذب در شهادت بی اعتقادشان دلیل
بر معصیت بودن آن شهادت است هرچند که اصل مطلب مشهود به مطابق
و حق است و اصل این آیات بنا بر اشهر تفاسیر در مذمت عبدالله بن ابی
که از جمله منافقین است در حکایت طولانی که ملخص آن اینکه حضرت رسالت پناه

چونکه از جنگ بنی المصطلق مراجعت نمودند بر سر چاهی در بین راه بود نزول اجلال
فرمودند پس دو نفر از اهل عسکر که یکی را جهجاه بن سعید و دیگری را انس بن
سیار میگفتند بر سر چاه که آب امده از جهة کشیدن آب و دو دلو بیک ریسمان
بسته شده بود و چون از چاه بیرون امد یکی آب داشت و دیگری نداشت
و میان ایشان اتفاق افتاد در آن دلو که آب داشت پس جهجاه گفت دلو من است
و انس گفت که دلو من است پس جهجاه دستی بر صورت انس زده و صورت او را
خون الود نمود پس انس چون از انصار بود اهل خزرج را بیاری خود طلبید
و جهجاه چون پیر لوط بقریش بود قریشین را بامداد خود طلبید و نزدیک شد
که فتنه برپا شود پس عبدالله بن ابی که سرکرده خزرج بود چون این را فهم
رنجید با انصار معاتبه نمود که اینها عمل شما است که اینها را در جاهای خود
جا دادید و اینها را یاری نمودید که اخر کار باینجا رسید که بر شما مسلط
شوند اگر دوباره بمدینه بمدینه برگشتیم هر اینه عزیزان ذلیلان را
از مدینه بیرون خواهند کرد چنانچه آیات بعد صریح در آن میباشد
پس زید بن ارقم گفته عبدالله ابی را بعرض اقدس نبوی رسانید پس
انجناب در عین شدت گرما ارتحال نمود و دو روز و دو شب طی
منازل می نمودند که مبادا فتنه برپا شود پس اهل خزرج با عبدالله
بن ابی شوریده که آن جنابرا متغیر نموده بگفتار خود القصه عبدالله بن
ابی خدمت انجناب رسید و منکر آن کلمات گردید که ما شهادت میدهیم
که رسول خدائی تا آخر پس این آیات در بیان کذب آن نازل شده مسئله
نود و نهم مشغول نمودن مکلف است با عظم حطام دنیا و مزخرفات آن

که

ان که اموال و اولاد میباشد بجد یکه غافل شود از ذکر حق و تند و الجلال

قال الله تعالی در اخر سورة المنافقین یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم

ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی

ای انکسانیکه ایمان اورده اید مشغول نسازد شما را اموال و اولاد شما

بنحویکه غافل شوید از ذکر خدا و هر که چنین کند پس او در اخرت خسران

مال و زیانکار می باشد زیرا که فروختست باقی بی ملال را بفانی کثیر

الملال و کثرت الام در دنیا واضح و هویداست و خالی بودن بهشت از

الام نیز چنین است حتی انکه وارد است که اهل مرتبه عالیه منازل اهل مرتبه

دانیه را می بینند و مسرور می شوند و اهل مرتبه عالیه را نمی بینند از

جهة انکه مبادا مهموم شوند بر پستی مرتبه ایشان و از این شریفه بد و جهة استخراج

عقوبت و تهدید می توان نمود اول انکه مقصد فرمود ندا این شریفه را

بندا کردن اهل ایمان تو ان اشعار نامی دارد بانکه مضمون این منافات

با ایمان دارد چنانچه هرگاه شخصی بزرگ گوید که هر که مرا دوست دار مجا

با زید ننماید مثلا که آن اشعار دارد بانکه مجالست با زید منافات دارد

با دوستی او دوم انکه در ترم فروختن اخرت بدنیا معنی آن بی بهره بودن

از بهشت است و این عقوبت است عظیم زیرا که بی بهره بودن از بهشت

معنی آن نمکن در جهنم است بنا بر انکه واسطه نباشد در میانه و اگر واسطه

باشد مانند اعراف نمکن در ان نیز نحو عقوبتی است و می باید دانست که

ایا مراد باین ذکر که غفلت از آن معصیت است ذکر لفظی است یا ذکر نفسی است

هر یک از اینها محتمل است ملکه در مقام عمل رعایت هر دو باید نمود و اجتناب از

لهذا اجتناب از غفلت نموده و بایکه کرده و مراد بن کنیمی تفکر در ادله وجود واجب الوجود
تعالی شانه و صفات ثبوتیه و سلبیه ذات اقدس او می باشد و همچنین سایر
واجبات اصول دین و مذهب در اوایل زمان تکلیف بلکه بعد از حصول اعتقاد در
سایر احوال نیز هرگاه بجهت زیادتی قوه فکری در ادله سابقه بخاطر او خطور
نماید تجدید نظر لازم است و در ترک این مراحل عاصی است و اما ذکر
لفظی که اخلال بان معصیت است پس عمده آن صلوة است بشرایط و واجبات
آن بتفصیلی که در کتب فقهیه ضبط آنها شده است که باید تحصیل آنها
نماید باجتهاد یا تقلید پس بالخصوص صاحب اولاد و اموال باید متذکر
این معنی باشد که آنها مشغول نسازند او را از تحصیل مراحل مذکوره و اما
سایر اذکار و ادعیه مستحبه پس رجحان آنها مسلم است و لیکن در ترک آنها
عقابی نیست اما دائم الذکر بودن پس فواید بسیار دارد چنانچه در احادیث
وارد شده است که فرمودند خداوند عالم بحضرت موسی یا موسی از ذکر من
علی کل حال الحمد ای موسی ذکر من نیکو است در هر حالی **تنبیه** بدان که
از جمله حکایات و احادیثی که شاهد بر اصل مطلب میباشد حدیثی است که
محمد بن یعقوب علیه الرحمه در باب نوادر تجارات بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر مروی روایت کرده است و خلاصه مضمون آن اینست که در عهد پیغمبر مؤمن
فقیری بود اسم او سعد و ملازم نبی بود در اوقات صلوة با پیغمبر خدا
میامد بنماز آنجناب بر فقر او متاثر بودند میفرمودند اگر مالی برسد
من ترا غنی میکنم پس زمانی طول انجامید که نزد آنجناب مالی نرسید باین
جهت خاطر مبارک محزون شد جناب اقدس الهی دانست حزن آنجناب را جبرئیل

نازل

نازل شد با دو درهم و عرض کرد خداوند عالم مطلع شد بحزن از جهة فقر سعد
اگر غناء او را می خواهی بگیر این دو درهم را باو بده و امر کن او را بتجارت پس نبی
برگرفت آن دو درهم را وقت بصلوة ظهر بیرون آمد دید که سعد بر در خانه
ایستاده انتظار آن جناب میکشد فرمود آیا قدرت بتجارت داری عرض
کرد نه مالی ندارم که بآن تجارت کنم آن دو درهم را باو داد و امر کرد بتجارت
پس گرفت و مشغول کسب شد خداوند عالم برکت عظیمی باو داد حتی آنکه
یک درهم متاع را بدو درهم میفروخت و دو درهم را بچهار و هکذا تا
آنکه دکانی در نزد در مسجد گرفت و اموال تجارت خود را آن معامله می نمود
از کثرت معاملات وقت نماز نبی الله از او فوت شد هر وقت که نبی میگذشت
از در دکان او میدید مشغول دنیا است و مشغول طهارت و نماز نمیشود
آنگاه نبی فرمود یا سعد دنیا تو را مشغول کرده است از نماز عرض کرد یا نبی الله
چکنم این مشتری پول او را ده متاعی که باو داده ام قیمت او را بگیرم پس نبی
محزون شد باحوال او بیشتر از آن که حزن بر فقر او داشت آنگاه جبرئیل نازل
شد و عرض کرد که دانست خدا حزن تو را یا محمد از برای سعد در این وقت
کدام از دو حالت سعد را می خواهی نبی فرمود حالت اولی او را که فقر او شد با
زیرا که دنیای او آخرت او برده پس جبرئیل گفت بگو بسعد که آن دو درهم را
از او بگیر تا بحالت اول برگردد پس نبی طلبید دو درهم بود سعد گفت دویست
درهم دیگر بتو بدهم آن جناب فرمود غیر آن می خواهم پس سعد همان دو درهم را
باو رد نمود پس دنیا برگشت از او و جمیع اموال او فانی شد و بحالت اول برگشت
و مخفی نماند که این خبر را حدیث متضمن آن می باشد از رد آن دو درهم با

ردّ نمود پس دنیا برگشت از او و جمیع اموالش فانی شد و بحالت اول برگشت و مخفی نماند
کما بیخبر را حدیث متضمن آن می باشد از رد آن دو درهم یا سبب آن است که چون
مرتبت ادای دین را برکت از او برداشته شد یا آنکه رد سبب آن باشد که
در معامله دیگر باد برگشته بود و ضبط آنها نموده بود تا آنکه بنی از او مطالبه نمود
دویست و نهم معتقد بودن در اصول دین بمجرد طریقه دهریه و آنها را ملاحده
نیز گویند یا شك در صحت آن بلکه توهم صحت آن نیز با آنکه قاطع و جازم باشد به
بطلان آن زیرا که آن مستلزم کفر و زندقه است چونکه این طایفه خبیثه منکر وجود
واجب الوجود و منکر معادی باشند و میگویند که انسان مخلوق دهر است یعنی
روزگار و انسان را بمنزله زمان میدانند چنانکه زمان میگذرد و دیگر
بر میگردد انسان هم گاه مرد دیگر عود میکند و میگویند اذا مات مات یعنی هر گاه
مرد بالمره معدوم می شود و دیگر عودی از برای او نیست قال الله سبحانه فی سورة
التغابن هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر خلق
السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر یعلم ما فی
السموات والارض ویعلم ما تسرون وما تعلنون والله علیم بذات الصدور
بعضی از مفسرین تصریح نموده اند بآنکه این آیات شریفه در مذمت این
طایفه خبیثه وارد شده است و خلاصه معنی آن است که خدا تعالی او است
که خلق کرده است شما را نزد دهر پس از جمله شما کسیست که کافر است بخلقت
کردن او و خالق را دهر میدانند و از جمله شما کسیست که ایمان آورده است
بخالقیت جناب باری تعالی و خدا باعمال شما بینا و دانا است خلق کرده
است آسمان و زمین را براستی از برای شما که شما در ما بین آنها زندگانی

کنید

کنید و معیشت نمائید و اوست که شما را مصور فرموده است بصور مختلفه پس
نیکو کرده صورت شما را بحدیکه هیچ یک از مخلوقین بحسن صورت شما
نمیباشند و بسوی اوست بازگشت شما و او دانا است با هرچه در آسمان و زمین
است و دانا است با هرچه آشکار میکنید یا پنهان می نمائید و دانا است با هرچه
در سینههای شما خطور میکند **در بیان** انکار نمودن آنکه حق تعالی
بشری را مقرر فرماید که هادی بشر باشد و رسولی باشد از جانب او
ایشان قال الله تعالی الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم
ولهم عذاب الیم ذلک بانه کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر
یهدوننا فکفروا و تولوا واستغنی الله والله غنی حمید یعنی آیا نرسید بشما
ای کفار قریش و سایر منکرین رسالت رسول ما خبر آنکسانیکه کافر شدند پیش
از شما از قوم نوح و هود و صالح و غیر ایشان پس چشیدند در دنیا جزای خود را
از غرق و سایر انواع هلاکت و در آخرت از برای ایشان خواهد بود عذاب
دردناک و این بجهت آن بود که پیغمبران ما نازل شدند بر ایشان با معجزات منیره
پس گفتند به پیغمبران خود که شما بشرید مثل ما و آیا میشود که بشری هدایت کند
بشری مثل خود را و مراد ایشان آن بود که این معنی خلاف حکمت است پس باین
جهت کافر شدند و اعراض و اعتراض بر خلاف عالم نمودند و خداوند عالم
اظهار نمود بر ایشان که من بی نیازم از شما اگر شما ایمان بیاورید و در واقع
بی نیازی از برای ما ثابت است بی نیازی محمود یعنی بی نیازی که نفع آن ببندگان
میرسد و کبریا بودن بلکه کفر بودن آنچه ذکر شد از این دو آیه ظاهر میشود و اگر
کسی گوید که مجرد استفهام و طلب فهم حکمت و مصلحت باعث کفر نمیشود از آنچه

وجه جواب میگوییم اول آنکه استفهام ایشان استفهام حقیقی نبود بلکه از روی انکار و عناد
بود مثل استفهام ملعونه شیطان نمود و گفت ءاسجد لمن خلقت طینا بقرینه آنکه ترک
کرده اند اطاعت را و این کلام را ذکر نمودند و از اینجا معلوم می شود که استفهام
استفهام انکاریست مثل آنکه مولی بغلامی از غلامان خود گوید که فلان
غلام را اطاعت کن پس آن غلام ترک اطاعت نمود و گوید که آیا مرا امر میکنی
که اطاعت غلام دیگر کنم با آنکه آن هم مثل من است در عبودیت پس چنین غلام
مستحق ذم و عقابست بالضروره و از این جهت است که خلاق عالم نسبت کفر
بایشان داده و فرموده فکفروا و تولوا وجه دوم آنست که صدور استفهام حقیقی
از ایشان خلاف قانون عقل است زیرا که مقتضای عقل آنست که هرگاه پیغمبر
معجزه بیاورد باید قبول نمود چنانچه فرض آنست که جمیع رسل که آمدند با
معجزه بودند مثل آنکه صالح از برای قوم ثمود ناقه را آورد و حضرت موسی
عصا انداخت و اژدهای عظیم شد و حضرت عیسی مرده را زنده کرد چنانچه
نظر اینها نسبت بکفار این امت هم واقع شد در حکایت ام فروه و او زن صالحه
بود در خانه حضرت رسول بخدمت خدیجه مخدره و سایر اهل بیت آن
جناب اشتغال داشت و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه علی بن ابی طالب
در خدمتکاری سیدة النساء فاطمة الزهراء اشتغال می داشت و از این جهت
مراحلی از علم و قواعد تقوی و صلاح فرا گرفته بود بعد از آنکه ابابکر ملعون
غصب خلافت نمود در خانه انصار و مهاجرین ذمی نمود و بطلان امر ابا
بکر ذکر می نمود و آنکه خلافت حق امیرالمؤمنین علی است چون این خبر بابابکر
رسید او را احضار نمود و در این باب از او مؤاخذه نمود و بعد از مباحثات

بسیار که در پنهان دوری داد امر بقتل نمود پس او را کشته و او را دفن نمود و سید اولیاء علی م در ان ایام در مدینه تشریف نداشت چون تشریف اوردند و از حکایت قتل او مطلع شدند در سر قبر او امدند و او را صدا زدند و از قبر بیرون امد در حالتیکه در سر او بود چادری از استبرق بهشت پس امد بخانه انحضرت بعد از سی سال زندگانی کرد و شوهر اختیار نمود و دو پسر هم رسانید و تفصیل این حکایت در کتب معجزات مذکور است و اما نظیر حکایت موسی م پس ان نیز در کتب معجزات مذکور است که پس از انکه عمر مستقل بغصب خلافت شد در خفا اذیت شیعیان امیر المؤمنین می نمود تا انکه وقتی امیر المؤمنین م در حالتی که تنها بودند با او ملاقات کردند در دست ایشان کمانی بود و فرمودند عمر که شنیده ام اذیت شیعیان من مینمائی عمر در جواب گفت اگر اذیت کنم کسی را بر من غلبه نیست پس ان حضرت کمان را انداختند و اژدهای عظیم شد نزدیک از ترس و اضطراب عمر غش نمود چون بحال امد عرض کرد یا علی توبه کردم دیگر اذیت شیعیان تو نخواهم نمود پس حضرت دست بردند و اژدها بصورت اول برگشت و همچنین بیرون اوردن شتر از سنگ بلکه قطارهای از شتران اعجاز علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در کتب معجزات مذکور است وجه سوم انکه صدور استفهام حبی از ایشان مخالف عادت است زیرا که عادت بران جاری شده است که رسول از جنس مرسل الیهم بوده باشد مثلا هرگاه پادشاهی خواهد ایلچی روانه بترکستان نماید از اتراک قرار میدهد و اگر خواهد روانه نماید بعربستان تا تواند عربی روانه می نماید و بالعکس زیرا که هم زبان و هم کیش بودن انسب است بتبلیغ مقاصد و این معنی واضح

جواب چهارم طریق الزام است و توضیح آن اینست که خلاق عالم رسول از غیر جنس بشر
فرستاد و مع ذلک اطاعت آن ننمودند و آن در واقعه هاروت و ماروت است
بنا بر اصح روایتین و مفصل آن در اوایل کتاب گذشت و مجمل آن اینست که در حدود
ایام پیغمبری نوح علی نبینا و آله و علیه السلام خلاق عالم جل شانه هاروت و ماروت
را که دو فرشته بودند ارسال فرمود از برای هدایت خلق که فرق کنند در میانه
سحر و معجزه با امور دیگر باعث ابطال سحر است تعلیم ایشان نمایند و آن دو فرشته مکرر
میگفتند که ما تعلیم سحر را بشما مینمائیم از جهة تحصیل این دو فایده مزانکه خود آنرا
بجا بیاورید و از برای یکدیگر جادو کنید پس امتان ایشان نصیحت ایشان را
قبول ننموده و قواعد جادوگری را جاری نموده و از برای یکدیگر جادو میکردند
و اطاعت هاروت و ماروت را ننمودند پس معلوم شد رسول از غیر جنس
بشر هم اثری نداشت در دفع کفر و ضلالت ایشان جواب پنجم طریق نقض است
بانکه هرگاه رسول نمیتواند بشر باشد پس چگونه می شود که معبود سنات باشد
چنانچه خود بت میتراشیدند بدست خود و عبادت آنرا می نمودند بعضی بعضی
از مفسرین تصریح بران نموده اند دو دلیل دویم انکار بودن بعثت
یعنی معاد و در حکم انکار است شک نمودن بان و تزلزل داشتن و باقی ماندن
بان احوال و رفع تزلزل از خود ننمودن بفکر و تدبر قال الله تعالی زعم الذین کفروا
ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر یعنی ادعا
کردند آن کسانیکه کافر شدند انکه هرگز برانگیخته نشوند بگو آری برانگیخته خواهند
شد بحق پروردگار من پس البته آگاه می شوید بانچه کرده اید و این کار بر خدا آسان
است و در مسئله معاد اگر چه بعضی قول است چنانچه و اصل لاهیجی در کتاب گوهر مراد

تصریح بان نموده است اول انکار معاد جسمانی و روحانی هر دو چنانچه فلاسفه گفته اند دوم اثبات روحانی جسمانی هر دو چنانچه محققین از حکما و متکلمین قائلند سیم اثبات جسمانی و انکار روحانی چنانچه بعضی از انها گفته اند چهارم عکس ان چنانچه بعضی دیگر گفته اند پنجم توقف چنانچه بجالینوس نسبت داده اند وحق قول دوم است که البته خداوند عالم اجسام مکلفین را دوباره موجود خواهد کرد و روح در انها خواهد دمید از برای حساب و مجازات اعمال و نتیجه انواع دیگر یا کفر است یا فسق چنانکه بیان شد **دویست و پنجم** ترک اعتقاد بحقیت نوری است که خلاق عالم فرو فرستاده است از برای مکلفین با ثبات در حقیت ان قال الله تعالی فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر یعنی پس اکراحت احزت خواهید ایمان بیاورید بخدا و پیغمبر و نوری که از برای شما فرستادیم و خدا اگاه است باعمال شما خواهید کرد بان نور پس از ایه شریفه ظاهر می شود که ترک اعتقاد بحقیت ان نور و شک در ان نیز کفر است نظر بسوق ایه و عطف ان بر خدا و رسول پس از معاصی کبیره است بجا سکالی کلامیکه هست در اینستکه مراد بان نور چه چیز است معروف در میانه مفسران شیعه و مقتضای احادیث بسیار انست که ان نور عبارتست از علی بن ابی طالب ع و بقیه ائمه علیهم السلام از ولد او بنابر این مضمون محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی اخبار بسیار اورده است که صریح انها اینست که مراد بنور بنحویکه ذکر شد و بعضی از مفسرین اهل سنت مثل بیضاوی که گفته اند که مراد بنور قران است منافات با اخبار دارد بلکه منافات با سوق ایه نیز دارد زیرا که ایمان برسول لازم دارد ایمان بقران را حتی با عتقاد اهل سنه بنون که ان تاکید است و تاسیس مقدم است بر تاکید

روایت چهارم در مساجد و اعمال صالحه و اتیان بتکالیف بر وجه صحت قال الله
تعالی یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن و من یؤمن بالله و یعمل صالحا
یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک
الفوز العظیم یعنی روزی که خلایق عالم جمع میکند شما را ای مکلفین از برای روز
جمع یعنی روز قیامت و آن روز تغابن است و هر که ایمان بیاورد بخدا و تکالیف
خود را بوجه صحت بجا آورد می بخشد گناهان صغیره او را و داخل میکند او را
در بهشتها که جاری می شود در زیر عمارات آنها نهرها و همیشه در آن ساکن
می باشند و این رستگاری عظیم پس اعمال صالحه را قرین ایمان مقرر فرموده
اند پس همچنانکه ترک ایمان از گناهان کبیره است بلکه اکبر از کبائر است همچنین
است ترک اعمال صالحه و مساجد دوران و در اینجا دقیقه ایست که باید تنبیه بر
آن شود و آن وجه تسمیه روز قیامت بروز تغابن و در آن دو وجه می توان
گفت وجه اول آن است که تغابن بمعنی اشتراک در مغبونیت است در میان
سعید و شقی اما شقی پس وجه مغبونیت آن ظاهر است و اما سعید وجه مغبونیت
آن اینست که چون درجات بهشت را مختلف می بیند و درجه بلند تر از درجه
خود مشاهده میکند حسرت می خورد که کاش من اعمال را نیکو بجا آورده بودم
تا مستحق این درجات فوقانیه میشدم و وجه دوم آن است که در احادیث وارد
است که هر مکلفی دو خانه مقرر فرموده است یکی در بهشت هرگاه خوب شود
و یکی در جهنم هرگاه بد شود و هرگاه بد شد آن خانه جهنم را خود متصرف می شود و
خانه بهشتی او را بمیراث دیگران می برند پس مغبون خواهند بود که چرا خانه
خوب او را دیگران متصرف شده اند و اگر خوب شود خانه بهشتی را خود متصرف

شود

متصرف شده است اگرچه خانه جهنمی است پس این محتویات نعمتی و باین تصریح کرده
است بیضاوی وغیر آن و در آن اشکالی می باشد و آن اینست که خانه جهنمی که
از سعدا می باشد فی الحقیقة وبال ایشان است و باشقیا می رسد پس چه نعمتی
است مگر آنکه بگوییم این نوع استهزا ایشانست برای اهل جهنم در اثبات معجزه
تکذیب نمودن آیات خدا تعالی و ظاهر تر این انکار آیات انکار نمودن معجزات
انبیا و اوصیا ایشانست قال الله تعالی والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک
اصحاب النار خالدین فیها وبئس المصیر یعنی آنکسانیکه کافر شدند وتکذیب نمودند
آیات خدا را معنی که ذکر شد این جماعت ساکنین جهنم در آنجا پیوسته خواهند
بود وبد بازگشتی است جهنم و رأس و رئیس منکرین معجزات و حمل کردن آنها
را بر سحر خلیفه دوم است خصوصا بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله که اکثر
در باطن داشت اظهار آن نمود نسبت بمعجزات سید اولیاء صلوات الله وسلامه
علیه که آنچه در باطن داشت اظهار آن نمود نسبت بمعجزات سید اولیاء صلوات
الله وسلامه علیه در مواضع بسیاری و ما دو موضع از آن را در اینجا ذکر می
نماییم اول حکایت پشیمان شدن ابی بکر در باب خلافت خود بمعجزه که آن
سید اولیاء ع مشاهده نمود و او حمل کردن آن معجزه را بر سحر و دوباره ابی بکر را
بر سر کار آورد و آن بدو طریق روایت شده است و شاید هر دو واقع شده
باشد و ما از آن دو طریق بآن طریقی که اتم بنظر آمده اکتفا نماییم و آن اینست
که ابوبکر بخدمت امیر المؤمنین ع رفت بعد از استقرار خلافت مغصوبه و اراده
و عرض کرد که من از رسول خدا ص بعد از وفات روز غدیر چیزی در باب
تو نشنیده ام و اگرچه در عهد رسول خدا ترا امیر المؤمنین میگفتند و من هم

میگفتم وخبر دادم که رسول الله بود بعد از نزد وی علی وارث وخلیفه در اهل
بیت وزنان خود ساخته بود اما انکه برامت خود خلیفه ساخته باشد
وجانشین خود نموده باشد از او نشنیده ام لهذا مرتکب این امر شده ام ومرا
در این باب گناهی نیست پس حضرت امیر المؤمنین ع باو فرمودند که اگر من
رسول خدا را بتو نمایم وخود از او بشنوی ودر تو شک وشبهه از خلافت بر
دارد اقرار بحقیت من در وصایت خواهی کرد وخود را از انجا معزول خواهی
داشت گفت اگر من پیغمبر را به بینم واز او بحرف بشنوم همان اکتفا میکنم ودیگر
محل توقف نیست فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی بنزد من ای تا بوعده
خود وفا کنم پس ابو بکر بعد از نماز امد باتفاق انحضرت بمسجد قبا حضرت رسالت
ص را در قبله مسجد دید حضرت رسالت بابی بکر خطاب نمودند وفرمودند
کلامی را که مضمون ان اینست که ای ابا بکر بر مولای خود بر امدی وبجای او نشستی
وحال انکه این مجلس تو نیست وغیر از علی کسی سزاوار ان نیست وچون علی وصی
منست مستحق این مقام ومکان است حکم من وفرموده مرا پس انداختی وخلاف
گفته من کردی وخود را متعرض غضب الهی وخشم من گردانیدی برو واین لباس که
پوشیده بیرون کن که تو اهل ان نیستی وفا للبیت از ان نداری واگر انچه گفتم عمل
نکنی وعده گاه اتش جهنم خواهد بود ابو بکر بعد از استماع این سخنان مضطرب
شده واز مسجد بیرون امد وعزم داشت که خود را از خلافت معزول سازد
وخلافت را بامیر المؤمنین ع سپارد وامیر المؤمنین ع بخانه تشریف اوردند وانچه
گذشته بود بسلمان نقل کرد سلمان عرض کرد که ابا این خبر را بیار و رفیق خود
عمر خواهد داد شاه ولایت فرمود که زود باشد که او را از این واقعه خبر کند

دار

داد مانع شد او را ابو سفیان کرد و باز بشغل خود مشغول شد بعد از آن فرمودند
که قسم بخدا که اینکار خلافت را از آن نخواهد بود تا آنکه بمیرند و چون عمر از
ابی بکر این سخنان شنید باو گفت ای ابابکر چه قدر ضعیف است رای تو و چه
قدر ترسنده است دل تو آیا سحر بنی هاشم را فراموش کرده و اصرار دیده از سحر است
برجای خود ساکن بنشین و حکومت را از دست مده اما توضیح ثانی پس در
کتب معتبره مانند حدیقة الشیعة و غیره از ابن عباس مرویست که شبی در خانه
بودم که پاسی از شب گذشته یکی از جانب ابابکر آمده گفت خلیفه ترا می خواهد
پس رفتم بخانه او و در غرفه نشسته و جمعی از همکنانش مثل عمر و ابو عبیده جراح
و غیر ایشان در دور او بودند پس چون داخل شدم پس مرا در پهلوی خود جا
داد و مجلس خود را بانواع میوه ها و تحفها آراسته کرده و از هر جانب صحبتها
می داشتند که ناگاه مردی خوش روی داخل شد جامه سرخ مخطط از بافته
صفا پوشیده و ردای عدنی در بر کرده و نعلین حضرمی در پا و عصائی از چوب
شوحط در دست گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابو بکر گفت بنشین پس تکیه
بر عصای خود نموده و در کنجی از غرفه نشست گفت من قصد حج کردم در راهم
سانحه ایست من گفت توجه بروی باشد که آن شخص را در یابی که خلیفه رسول
است اعطای فرمان و پیغامی از من باو برسان تا ترا ثوابی باشد گفتم پیغام تو
چیست تا برسانم گفت بگو که من زنی ضعیفم و مرا پدری بود که یاری میکرد و
رعایت احوال من میکرد پس پدرم وفات یافت و نزد عمر بن واگذاشت که
وجه معاش من و فرزندان من باشد امیر آن شهر مزرعه را از من بگرفت
و یکی از عمال خود را بر آن گماشته دخل از آنکه بر دو بر ساند و از آن هیچ بمن و فرزندانم

من بند هد ابو بکر کفت کرامت مبادا ان غاصب فاجر را عمر کفت ای خلیفه رسول
خدا کسی هو بزست تا ظالم و فاجر را خواری و فضیحت رساند در میان خلق و
لتزای خود برساند پس دیدم که پیر باز کشت و کفت نعوذ بالله من مقت الله
فمن اظلم من یظلم بنت الله بضعته پیغمبر بعد از دشمنی و عداوت خدا کر باشد رسول
ظالمتر و فاجرتر از انکه بر دختر رسول خدا ظلم کند و از ان خانه بیرون رفت
ابو بکر کفت پیر را باز کردانید و کسی بطلب فرستاد پیر را ندیدند بر کشتند در بان
و اعقاب کردند کفت هیچ کس را ندیدیم که در امده باشد یا بیرون رفته
باشد پس ابو بکر بعمر کفت شنیدی کفت شنیدم و در وادی جن بیشتر از این
و عظیمتر از این دیده ام و شیطان بسیار و قهرمان را بجا الهاما فکنند در
سحق بودند که باواز بلند می خواندند یا من علی بار لا یلیق به اعدل علی ال
بنت الیامین اتجعل الحضر البساء و قد ذهبت بک المذاهب من بین الظلم
فتبا لک ما قد رکبت و بت الی البنت ودع ظلم الولیتین لحق الشهود و قد دلت
علی فدک بنت النبی اصبا عنیر معبون فالله یعلم ان الحق حقهم لا اخی تیم و لا
من العدیین و قد شهد فنا خاتم وصیة للعالم الا صلح القوام بالدین
لا تظلمن اخا تیم ابا الحسن اذ خصه الله من بین الوصیین حضر النبی علیا یوم
فارقه بالحلم و العلم و القران و الدین حاصل مضمون این ابیات شریفه ان
است که حضرت خضر علی نبینا و اله و علیه السلم ابا بکر را مخاطب و معاتب ساخته با
مکوید ای انکسیکه بخود اراسته خلافت رسول خدا را و حال انکه تو لایق باب نیستی
ای ابو بکر و اکذار خلافت را باهل بیت کرم صاحب همت و مکرمت انند یا مبکدا
حضر را البلیس یعنی من که حضرم که ترا نصیحت میکنم و تو اسم البلیس بر من

کذاری

گذاردی وحال آنکه گمراهان بسیاری دور تو را گرفته و تو را از راه در بودند
و تو خود قبول گمراهی نمودی پس ای ابابکر برو و توبه کن بسوی خدا از این امر که
مرتکب شده و باز گشت کن بسوی فرموده رسول خدا و ترک کن ظلم کردن بر
ولی اولیاء خدا یعنی علی بن ابی طالب و زوجه مکرمه او و فرزندان ایشان
وای ابابکر ما شاهدانیم بر آنکه فدک در تصرف فاطمه زهرا علیها السلم بوده
در حیوة پیغمبر و از جانب خدا این دستبندی فرستاده بود و در ضبط عامل
ان و تو فدک را از او غصب کردی و امین او را عزل کردی و حال آنکه خدا
میداند اینکه حق حق ایشان است نه حق طایفه بنی تیم که تو از ایشان می باشی و
نه حق طایفه عدی که عمر از ایشانست بلکه حق پیغمبر است داد و واگذارده بآل طاهرین
خود و خلاصه مضمون بقیة اسباب ردة ابی بکر است در غصب کردن خلافت از
علی بن ابی طالب پس از این قصه معلوم شد که عمر اعجاز کذائی را حمل کرد بر ابلیس
و جن و گفت اینها از ابلیس و جن است پس در مضمون آیه شریفه داخل شد که فرموده
انما اولئک اصحاب النار هم الی آخر الایة در نسبت [illegible] بکرة و معجزة نمودن
بر امر الهی و گماشتگان او از پیغمبران و کسانی که نایب ایشان می باشند خصوصا
یا عموما قال الله تعالی فی سورة الطلاق و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله
فحاسبناها حسابا شدیدا و عذبناها عذابا نکرا فذاقت وبال امرها و
کان عاقبة امرها خسرا اعد الله لهم عذابا شدیدا فاتقوا الله یا اولی
الالباب یعنی چه بسیار از اهل آبادیها از شهرها و قلعها و ده کدها که تجبر و تکبر
نمودند از قبول کردن امر پروردگار خود و پیغمبرانی که فرستاده است بسوی
ایشان پس محاسبه خواهیم کرد ما با ایشان در روز قیامت بحساب سخت و عذاب

خواهیم کرد ایشان را بعذاب بزرگ پس چشیدند آن متمردین وبال تمرد خود را
در دار دنیا و می باشد عاقبت امر ایشان در آخرت درکات الخسران و زیان
کاری بسیار فرموده است خلاق عالم از برای آن متمردین در آخرت عذاب
شدیدی پس تقوی اختیار کنید و پرهیزید از تمرد نمودن خلاف عالم ای
صاحبان عقل و مراد بجماعت متمردین در این آیه شریفه بالنسبة باعصار سابقه واضح
و افراد آن بسیار است مانند ابوجهل و ابولهب و کفار قریش مثلا و همچنین
بعد از رحلت پیغمبر ما صلی الله افراد آنها بسیار بوده است مانند خلفای ثلثه
و منافقین و متمردین که دور آنها جمع شدند و خلافت و وصایت را
غصب نمودند و آن سر مشق شد از برای متمردین لاحق از خلفاء بنی امیه و بنی
عباس که تمام آنها داخل مضمون آیه شریفه اند و همچنین در اعصار ما یعنی عصر
غیبت کبری نیز متمردین بسیار بوده اند چه از جماعت عامه عمیا و ائمه ایشان
مانند ابوحنیفه و غیر آن بلکه در طریقه شیعه نیز متمردین بسیارند از کسانیکه دعوی
مجتهدین میکنند و خود را در طریقه اجتهاد تمام می نمایند و طریقه های باطله در میان
خلق ابداع می نمایند و عوام کالانعام را فریب میدهند و از طریق تقلید
مجتهدین ایشان را منحرف می سازند و حال آنکه فرمایش خلاق عالم صحت این
طریقت و تکلیف باین طریقت است از برای عوام بمضمون آیه شریفه فلولا
نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الی آخر الآیه و آیه شریفه فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و آیات دیگر که دال است بر آنچه ذکر شد و هم
چنین اخباری که از ائمه اطهار وارد شده خصوصا از قائم ما عجل الله فرجه
که علما را جانشین خود قرار دادند و فرمودند که رد بر آنها رد ما بر ما است

ارد

ردّ بر امام ردّ رسول خدا است وردّ بر رسول خدا ردّ بر خدا است وان در حکم شرک است بتفصیلی که در رسالهٔ علی‌حده مسطور شد بلکه عقل قاطع دلالت میکند که ردّ بر نایب ردّ بر منوب عنه است وردّ بر رسول ردّ بر مرسل است واز این جهت بود که با اینکه مذکور شد این شهر ردّ رسول خدا بود ما عنوان مسئله را تعمیم دادیم تا شامل شود متمرّدین این عصر را نیز وکلام در این مقام بسیار است ولکن باعث تطویل است که خارج از وضع این وجیزه است والسلم علی من اتبع الهدی

دویست و هفتم فاش نمودن سرّ است با عدم رضای صاحب سرّ با ترتب مفسده بر آن قال الله تعالی واذ اسرّ النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرّف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر یعنی آن زمانی که پنهان گفت پنهانی را از گفت پیغمبر بسوی بعضی از زنان خود حکایتی را پس چون خبر داد او فاش نمودن حکایت را آن زن بعضی دیگر از زوجات و مطلع کرد خداوند عالم پیغمبر خود را بر آن خیانت شناسا کرد پیغمبر آن زن را بعض اجزاء آن حکایتی که افشا کرده بود واعراض نمود از ذکر بعض پس چون خبر داد پیغمبر آن زن را بآن خیانتی که کرده بود وافشا آن بکه نموده بود گفت آن زن که کدام کس خبر داد تو را باین فاش نمودن گفت پیغمبر خبر داد مرا دانای آگاه علی بن ابراهیم در شأن نزول آیه ذکر نموده که دو زنی رسول خدا ص در بیت حفصه بودند و ماریه مشغول خدمت آنجناب بود این حفصه رفت پی عاقبت پس آنحضرت میل نمود بجانب ماریه و چون حفصه مراجعت نمود از این معنی آگاهی پیدا کرد غضبناک شد و رو کرد بآنجناب و عرض کرد یا رسول الله آیا در روز یکه نوبت منست در خانهٔ

من و بر فراش من چنین عملی را مرتکب می شوی پس آنجناب خجلت کشیده فرمود ندای حفصه
واگذار این صحبت را که من ماریه را بر خود حرام کردم و دیگر بعد از این با او نزدیکی
نخواهم کرد و فرمودند سری بتو میگویم اگر او را فاش نمائی و پیش کسی اظهار نمائی
لعنت خدا و ملائکه و ناس بر تو است عرض کرد بسیار خوبست یعنی فاش نخواهم کرد
بفرما آن سر را پس حضرت فرمودند بدرستیکه بعد از من ابابکر مرتکب امر
خلافت خواهد شد و بعد از او پدر تو پس حفصه عرض کرد که کی خبر داده
ترا باین امر حضرت فرمودند خبر داد مرا علیم آگاه پس حفصه خبر را بعایشه
رسانید در همان روز عایشه نیز خبر را بابابکر رسانید پس ابابکر آمد
نزد عمر و گفت بدرستیکه خبر داد مرا عایشه از قول حفصه بچیزی که من خاطر
جمع از آن نیستم تو سؤال از حفصه نما و صدق و کذب آنرا معلوم نما پس
عمر آمد نزد حفصه و گفت این چه خبر است که عایشه از قول تو نقل میکند حفصه
انکار نمود و گفت من از آن نگفته ام عمر گفت اگر چنین حکایتی صدق است خبر
ما را تا آنکه بتعجیل نمائیم در مقدمات آن پس گفت حفصه بلی چنین فرموده
رسول خدا پس چهار نفر جمع شدند و عزم نمودند بر زهر خورانیدن
بآنحضرت پس جبرئیل نازل شد و این سوره را آورد و آن سوق از بر تفسیر
و حدیثی که در تفسیر آن وارد شده کثیره بودن آنچه ذکر کردیم ظاهر میشود هم
چنین از آیات بعد از آن تا آخر سوره و اگر کسی گوید که شاید این از
خواص نبی بوده باشد جواب آن است که خواص نبی را ضبط کرده اند در موردی
پانزده گانه چنانچه محقق علیه الرحمة در اول کتاب نکاح ذکر نموده و این امر
داخل در آنها نیست و امور دیگر نیز بعضی ذکر کرده اند که در آنها اختلاف شده با

می باشد واین امر در آنها نیز می باشد ومؤید حرام بودن آن قبح عقلی که از قبیل خیانت
کردن در امانتست **در بیست وهفتم** ذکر نمودن خبریست با عدم علم
بمظنون آن با اظهار ننمودن عدم علم را مثل آنکه گوید زید چنین کرد یا
عمرو چنان کرد بدون آنکه گوید گویا مظنه من اینست بلکه خبری را مطلق
ذکر کند واگر گوید میدانم چنین وچنان کرده باشد است وشبیهتر از کذب
بی اشکال واز این باب است اخبار منجمین بنا بر آنکه اجرام فلکیه وتأثیر آنها بطور
اطلاق که ظاهر در علم است قال الله تعالی فی سورة الملک ولقد زینا
السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر
ظاهر معنی آن است که خلاف میفرماید که هر آینه بتحقیق که زینت دادیم آسمان
دنیا را وگویا مراد آسمان اول است بستارگانی که بمنزله چراغها باشند که افروخته شود
در تاریکی وگردانیدیم آن ستارگان را ماده واسباب مظنه از برای شیاطین
یعنی از برای منجمین بنا بر بعض تفاسیر وآماده کردیم از برای آنها عذاب درد
ناک را بر بنا بر این رجوم بمعنی مظنون است وشیاطین بمعنی منجمین واین
تفسیر را مرحوم فیض در کتاب صافی ذکر نموده ونسبت آنرا ببعض از مفسرین
داده است آنجا که گفته است وقیل ای رجوما وظنونا لشیاطین الانس وهم
المنجمون وغیر او نیز این نقل را ذکر نموده است وحاصل مراد علی الظاهر بنا
بر این تفسیر آن است که اجرام فلکیه را وستارگان را اسباب مظنه قرار دادیم و
منجمین آنها را اسباب علم قرار میدهند وهم معصیت است ومسمی کردن
منجمین را بشیاطین بجهت حکم کردن بدون علم ظاهر می شود که هر که چنین
کند عاصی است بلی هرگاه خواهند حکم کنند بدون علم باید اظهار آن بکنند

و ان برای ایه شهیه معنی دیگر میباشد وان بودن وجوه است یعنی شهرهای شهادت و مراد بینا بین معنی حقیقی انها و تفصیل ان در اول سوره والصافات گذشت

دویست و هشتم تکذیب نمودن نذیر یعنی انکس که اخبار میکند از خداوند عالم بامر واجب که در ترک ان عذاب باشد بالفعل یا جرا میکند بر فعل ان عذاب باشد قال الله تبارک وتعالی فی سورة الملک وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم وبئس المصیر اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا وهی تفور تکاد تمیز من الغیظ کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر یعنی از برای اینان کسانیکه کافر شدند به پروردگار خود عذاب جهنم است و بد بازگشتیست جهنم هرگاه افتاده می شوند در جهنم می شنوند از برای جهنم صدا مانند نعره کشیدن حمار وان جهنم می جوشند و می خروشد که نزدیکست از هم بپاشد از غضب را اهل ان هر زمان که افتاده می شوند در ان جهنم دسته سوال میکنند اهل جهنم از انها که ایا نیامد بسوی شما نذیری یعنی کسیکه بترساند شما را از عذاب اخرت انها در جواب گویند که امد بسوی ما نذیر و لیکن ما تکذیب انها نمودیم و گفتیم که خدا نفرستاده است چیزی از برای ما و نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ و نیز گویند که هرگاه شنیده بودیم ما کلام نذیر را و تعقل ان را نموده بودیم نبودیم از اصحاب جهنم پس اعتراف میکنند بگناه خود پس چه بسیار دورند اصحاب جهنم از رحمت خدا و از مجموع این ایات و بعض ایات لاحقه ظاهر می شود که کسیکه خبر دهد تکلیفی از تکالیف واجبه یا محرمه

کهبر

بمخالفت انها عقاب هست و سارعت نکند بان حرامست و از جمله معاصی کبیره
است بلکه باید تعمق در ان نمود و تفکر در ان نمود که شاید حق باشد و در
بعض از اخبار وارد است که شان این آیات در باب کسانیست که انکار کردند خلافت
بلا فصل سید اولیا و اولاد طاهرین آنجناب را و ایشان را بعد از دیگری و لیکن
عبره بعموم لفظ است نه بخصوص محل [illegible] امورده کانه ا
کرده و اوایل سوره مبارکه ن و القلم اشاره بانها نموده اند و ما این آیات را با
ترجمه بقدر فهم ناقص خود ذکر می نمایم و بعد از ذکر همه آیات بان امری از امور
ده کانه که این آیه متضمن آن می باشد اشاره می نمایم قال الله تعالی و لا تطع کل حلاف
مهین یعنی اطاعت مکن ای رسول محترم هر بسیار قسم خورنده پلید را پس از این
شهید اول از امور ده کانه مستخرج می شود و آن قبح اکثار قسم است بلکه معصیت
بودن آن و کبیره بودن آن بملاحظه انضمام آن به مهین که بمعنی پلید است چنانچه
گذشت و ظاهر است که عزم حق را پلید نگویند و همچنین بملاحظه اخبار بعد از
آن آیات خواهد آمد از عذاب و عقاب و بدانکه مناسبت در این
مقام بسط تمام کلام در اقسام حلف و امتیاز جایز آن از حرام پس میگوییم که قسم
خوردن یا در اموال است یا در اعمال و اعمال یا بالنسبه بزمان ماضی
است یا مستقبل و در دو صورت اول یا صادق است یا کاذب و در صورت
سیم یا آن عمل حلال است یا حرام مثل اذیت مسلمانی و غرض حلف یا در وقت
قسم خوردن یا عازم بر فعل نیست یا عازم بر فعل هست پس مجموع اینها هفت
صورت شد چهار صورت از آن حرام است و کاذب از چهار صورت اولی و حلف
بر فعل حرام از سه صورت دوم بلکه حلف بر فعل حلال با قصد عدم اتیان

باز مثل آنکه قسم می‌خورد که به زید فلان مبلغ نخواهم داد و حال آنکه عزم بر دادن
دارد پس این صورت بعید نیست که گوئیم حلف است حرام بجهت توهین اسم جلاله و
عموم آیه لا تجعلوا الله هم علاوه بر حرمت اصل کذب و دوم قسم صادق از آنکه دل
و آن قسمیکه قسم بر حلال بخورد و عازم بر فعل آن بوده باشد پس مباح است در صورت
که اکثار در آن ننماید و در صورت اکثار در حل اشکال است و ظاهر آیه شریفه نهی از آن
می‌باشد چنانچه عموم آیه عرضه هم شامل آن است چنانچه بعید نیست که گوئیم که توهین
هم در آن نیز می‌باشد و علی ای حال احوط ترک آن می‌باشد و بدانکه در این مقام
سه صورت دیگر می‌باشد خارج از این عنوان اول قسم لغو یعنی سبقت
گرفتن لسان بقسم بدون قصد بسبب عادتیکه از برای او حاصل شده
و بر خود این قسم گناهی نیست زیرا که از روی قصد نیست و خلاق عالم فرموده
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم یعنی مؤاخذه نمیکند خداوند جل شانه شما را به
لغو سهوا لکن این معنی گاهی از فعل خود شخص صادر می‌شود که عادت میدهد خود را
بقسم خوردن از روی قصد تا اینکه عادت می‌شود از برای او و اگر مؤاخذه
باشد از این جهت است که چرا خود را عادت دادی و آیه شریفه شامل این صورت
نیست و دوم مخالف است یعنی هم قسم شدن با یکدیگر و حکم آن از اقسام سابقه
معلوم می‌شود و سیم ایلا است یعنی قسمیکه مرد می‌خورد که با زوجه دائمه خود
مقاربت نکند مطلقا یا در زیاده از چهار ماه و اصل ایلا مشروع است و لیکن
احکامی دارد که تفصیل آنها در کتب فقهیه ذکر شده است امر دویم و سیم از امور
ده گانه همان غیبت و نمامیت قال الله هماز مشاء بنمیم و مراد بهماز آن است که
عیبجوئی مردم را بکند و طعن بر ایشان بزند و شبهه در حرمت آن نیست زیرا

که علاو

که علاوه بر اینکه شر بهر اذیت مسلمانان است وان حرامست چنانچه گذشت ومراد بمشاء
بنمیم ان است که در میان خلق سخن چینی کند وافساد کند در میان انها وحرمت ان
بنا بر الظهر من الشمس است چهارم و پنجم و ششم ان است که کسی مانع از خیر باشد یا
بسیار ظلم کننده باشد یا بسیار گناه کننده باشد قال الله تعالی مناع للخیر معتد اثیم
پس در اینجا سه مقام است مقام اول مانع شدن از خیر پس شکی در حرمت ان
نیست وان بر سه قسم است چنانچه بعض مفسرین تصریح بان نموده اما مانع شدن
از ایمان پس ان در اول بعثت پیغمبر علیه السلام شیوع داشت چنانچه مذکور است که
جمعی از مسلمین را کفار قریش اذیت می نمودند از جهة اختیار نمودن ایشان
اسلام را پس ایشان خدمت انجناب شکایت از ان نمودند وانجناب ایشان را
امر بهجرت نمودند بسوی حبشه تا بعد از قوة اسلام معاودت نمایند زیرا که
نجاشی که پادشاه حبشه بود ونام او اصحم بود اخلاص بان حضرت بهم رسانیده بود
پس جمع کثیری که از جمله ایشان جعفر طیار بود هجرت نمودند وماندند در حبشه
تا اسلام قوت گرفت بعد از ان مراجعت نمودند ومعروفست که جعفر طیار روز
فتح خیبر خدمت انجناب رسید ونظیر ان در این زمان یافت می شود از انکه
بعض از شیاطین انسیه خلق را منع میکنند از تقلید نمودن واخذ مسایل دینیه
را از مجتهد جامع الشرایط ودیگر اراجیف باطله اغواء خلق میکنند با انکه فی
الحقیقه ان منع از ستر از شعبهای اصول دین وعبادت بدون ان باطلست چنانچه
در رساله منوده بیان ان نموده ام واما منع از انفاق مال در راه خدا پس ان در
هر زمان شیوعی دارد مثل منع کردن از دادن زکوة وخمس واز صدقات جاریه
مثل بنا کردن مسجد ومدرسه وپل ورباط وسقاخانه وامثال انها یا منع نمودن

از ماعون مثل آنکه اهل خانه خود را منع میکند از اعانت نمودن همسایگان در امور
خیریه از قبیل عاریه دادن غربال و بخشیدن قلیلی نمک و قلیلی از کبریت و آتش
و امثال اینها که اینها از ماعون میباشند چنانچه تفصیل اینها بعد از این خواهد
آمد در تفسیر سورهٔ ماعون و مثل منع نمودن زوجه زوج خود را از
مواسات و اعانت نمودن اقارب خود را خصوصاً پدر و مادر را یا منع
نمودن از مواسات با ضرهٔ خود که بفارسی او را هوو گویند و اما منع از طاعات
پس امثله این نیز بسیار است مثل منع کردن زوج زوجه خود را از صوم مستحب
و تهجد و بجا آوردن فریضه را در اول وقت با عدم ضرورت یا تحصیل مسائل
یا رفتن حج و زیارت یا حضور مجالس تعزیه سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا
کلهم کل اینها با عدم خوف فتنه و در اغلب اینها عکس این نیز جاری میشود مثل
منع نمودن زوجه زوج خود را از تحصیل علم و از خدمات والدین و امثال اینها
و علی ای حال منع از خیر عرض عریض دارد و کمال احتیاط باید نمود که مبادا داخل
عنوان شود مقام ثانی شدت ظلم و شکی نیست که آن کبیره است فوق کبیره بودن
اصل ظلم و آثار غضب الهی بر آن زودتر ظاهر میشود چنانچه شاعر گفته لطف
حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند و از شواهد این معنی
حکایت فرعون که هر چند از اول امر بنایش بر ظلم بود و لیکن فی الجمله رعایت
مصالح رعایا را می‌نمود لهذا در مدت متمادیه قریب چهارصد سال سلطنت
او باقی و برپا بود و غضب الهی بر او مستولی نشد چنانچه مذکور است که حضرت
موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مناجات نمود که بارالها در مدت متمادیه فرعون
را مهلت داده و انواع بلاها را از او دفع فرموده چنانچه نیز مذکور است که

در این

که در این مدت بی بر او عارض نشد و به بلائی و مرضی اصلا مبتلا نشد و طغیان
او بحدی بود که ندای انا ربکم الاعلی در داد تا ندا رسید که ای موسی از کفر
او مرا چه باک در گاه کبریائیت ما چه رسد و البته چنین است چنانچه شاعر گفته
گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد ولکن وجود او باعث
راحت خلق است و لو فی الجمله و در این کلام اشعاری هست به آنکه شر او در جنب
خیر او قلیل بوده و این معنی مستتر بود تا وقتی که طغیان او زیاد شد و مردان
و زنان بنی اسرائیل را عذابهای شدید می نمود حتی آنکه مذکور است که فرعون
که صرح را بنا نمود که عروج بآسمان نماید و بخدای موسی آگاهی یابد ایشان را
باعمال شاقه باز داشت تا آنکه امتداد و اعتلاء صرح رسید بهزار و دویست
ارش که تقریبا قریب ششصد ذرع شاهی است و بنا بر بعضی از تواریخ مقام
که از روی زمین تا سرکار میرسیدند یکجا و از آن سال طول میکشید پس
روزی یکی از زنان بنی اسرائیل حمل داشت و گل بر سر گذارده بود و عروج می
نمود ناگاه در بین راه درد زائیدن او را گرفت پس بدرگاه الهی نالید و عرض
کرد بار الها با ظلم تا چه حد است ناله او موثر گردید و مشیت پروردگاری
بانهدام او قرار گرفت پس اندک زمانی در رود نیل غرق شد و بدرکات اسفل
واصل گردید بعملا موبدا ابد ذکر شد حکایات بسیار است که ذکر آنها مناسب این
وجیزه نیست مقام ستیم بسیار گناه کردن است و شکی نیست در کبیره بودن آن
زیرا که افراد او صغیره است پس اصرار بر آن نمودن کبیره میشود چنانچه در اوایل
کتاب گذشت و اگر کبیره است مبدل می شود به کبیره فوق آنها بعلاوه آنکه تتبع
تا حشر می شود و خلاف عالم منع از آن فرموده اند با نوع عبد عذاب بر آن و هم

چنین مستلزم ترک توبه وعدم اقدام بران می باشد وبعید نیست که گوییم این حد
ناله از کبایر است وهم چنین باعث تجاهر بفسق می شود ومفاسد ان بسیار است
از انجمله محروم شدن ان دعاء مؤمنین وشهادت دادن ایشان در حق او بایمان و
صلاح ونیکی نیست که چنین شهادتی باعث نجات اخروی او می شود چنانچه
ماثور است که در زمان داود علیه السلام عابدی بود که انحضرت را عبادت او بسیار
خوش میامد پس حق تعالی وحی نمود بسوی او که هیچ کار او ترا خوش نیاید که عبادت
او برای رضای من نیست بلکه برای مردم است پس چون ان شخص فوت شد نزد
داود امدند وگفتند فلان عابد مرد داود گفت او را دفن کنید و بجنازه او
حاضر نشد پس بنی اسرائیل بر داود انکار نمودند وکار او را بر او نپسندیدند و تعجب
کردند که چرا بجنازه او حاضر نشد وچون او را غسل دادند پنجاه کس برخواستند
وگفتند که شهادت میدهیم که بغیر از نیکی از او چیزی ندیدیم ودر زمان او پنجاه
کس چنین شهادت دادند پس حقتعالی وحی فرستاد بسوی داود که چرا بجنازه
فلان مرد حاضر نشدی داود گفت برای انچه خود خبر دادی مرا از حال وی
فرمود بلی چنین بود ولیکن جمله از احبار ورهبان در جنازه او حاضر شدند و
نزد من شهادت دادند که از او ندیدیم مگر نیکی پس شهادت ایشان را قبول کردم
وانچه خود میدانستم از او امرزیدم واز جمله مؤیدات این معنی است که سیره
مسلمین جاری شده بر انکه چهل مؤمن شهادت میدهند در حق میت و استشهاد
را با میت دفن میکنند وبا کثرت معصیت کسی چنین شهادت نخواهد داد
واز جمله مؤیدات مقام نیز انست که اکثار بر معصیت باعث اعانت بر اثم
است زیرا که باعث جرأت نمودن سایر جهال ومتهتکین می شود که پیروی او

نمایند

او نمایند در معصیت و هم چنین اجتهاد و اکثار معصیت شاید با رسول است که در قرآن
مجید نهی از آن فرموده اند و عقل نیز حاکم بر قبح آن است زاید بر قبح اصل معصیت چنانچه
شاعر میگوید وی عزیز من گناه که پنهانی بود علاوه بر کل اجر ذکر شد دلیل
آیات نیز صریح در عذاب نسبت بصفات متقدمه که از الجمله است
که معنی آن کثرت گناه است چنانچه گفته شد آنجا که میفرماید ولعذاب الاخرة
اکبر لو کانوا یعلمون امر هفتم و هشتم از امور ده گانه عتل بودن و زنیم بودن
است چنانچه میفرماید عتل بعد ذلک زنیم اما عتل پس آن عبارت است از
تند خویی و بد گفتاری یعنی که همگنان خود را اذیت می نمایند و شکی نیست
که بد خویی و بد گفتاری از جمله قبایح است شرعا و عقلا اما عقلا پس قبح او واضح
است مثل قبح ظلم و کذب و امثال اینها و اما شرعا پس از برای او شواهد بسیست
از الجمله حدیثی است که طبرسی علیه الرحمة در کتاب مجمع البیان روایت نموده از
حضرت امام رضا که آنجناب فرمودند علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة
لا محالة و ایاکم و سوء الخلق فان سیء الخلق فی النار لا محالة یعنی بر شما باد بخوش
خلقی پس بدرستی [illegible] خلق داخل بهشت می شود البته و اجتناب نمایید
از بدخلقی پس بدرستی [illegible] بدخلق داخل آتش میشود البته و از جمله شواهد
حدیثی است که ثقة المحدثین در کتاب کافی روایت نموده بسند صحیح از حضرت
صادق ع که آنجناب فرمودند ان سوء الخلق لیفسد العمل کما یفسد الخل العسل
یعنی بدخلقی هر آینه فاسد میکند عمل را چنانچه فاسد میکند سرکه عسل را یعنی
حلاوه او را زایل میکند و در حدیث دیگر فرمودند که بدخلقی فاسد میکند ایمان را
و در حدیث دیگر وارد است که بدخلق عذاب میکند نفس خود را و از جمله شواهد

مقام حکایت سعد بن معاذ است که خلاصه مضمون آن علی ما فی النظر آنست که
سید انبیاء علیه آلاف التحیة والثناء بر جنازه او حاضر شدند و رداء مبارک خود
را از دوش مبارک بر داشتند پس کسی از سبب این سؤال نمود آن حضرت فرمودند
دیدم ملئکه را که در تشییع جنازه او رداهای خود را برداشتند من نیز برداشتم
و امر فرمود او را خود متحمل شدند حتی آنکه بدست مبارک خود خشت بر لحد او
می چیدند و گل بران میزدند و میفرمودند که میدانم که زود خواهد پوسید
ولکن دوست میدارد خدا بنده که کاری اگر شخص میکند مستحکم نماید پس مادر
سعد گفت یا سعد هنیئا لک الجنة یعنی ای سعد گوارا باد ترا بهشت پس
آنجناب فرمودند که یا ام سعد لا تجزمی علی الله شیئا یعنی ای مادر سعد جزم
مکن بر خداوند عالم چیزی را به بدانی که در این وقت قبر او را چه فشار داد را
سؤال نمود از معصوم که مردم میگویند سبب فشار دادن قبر سعد را آن بود
که از نجاست تحرز نمیکرد آن حضرت فرمودند که شأن معاذ ارفع از آن بود که از
نجاست تحرز نکند بلکه سببش آن بود که بد خلقی میکرد با عیال خود

تنبیه

بدانکه آنچه ذکر شد در غیر مقام امر بمعروف و نهی از منکر است و در غیر مقام تعلیم
متعلم است پس در مقام اول شدت بزبان و درشت گوئی از جمله مراتب آن
می باشد پس باید با آنها سلوک نمود بر نهجی که هموار و خوشخوئی نمیکند
و اگر شدت پرهیز نکند بمراتب اعلاء آن باید سلوک کند بتفصیلی که در کتب
فقهیه ذکر نموده ام و از جمله شواهد حدیث نبوی است که شیخ طریحی در کتاب
مجمع البحرین ذکر نموده که مضمون آن اینست که خلاق عالم میفرمایند از جمله کسانی
که جا میدهم او را در سایه عرش خود آنکسی است که هر گاه می بیند کسی را که حرام

خدا را هلاک میکند غضب میکند مثل غضب کردن بابنات و نقل است که بابنات ما الت
بلیت نفس خود را در غضب نمودن حتی انکه نزدیک بان میرسد که از شدت
غضب خود را هلاک نماید و اما مقام ثانی پس ان نیز بر مقام اول است زیرا
که مردم معلمین با متعلمین تادیب بوده بدرجات شان چنانچه مؤید این معنی حدیثی
است که کلینی علیه الرحمة روایت کرده بسند خود از ابان بن تغلب از حضرت
صادق ع که انجناب فرمودند لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط
حتی یتفقهوا یعنی هر اینه دوست میدارم که اصحاب من تازیانه زده شود بر
سرهای ایشان تا انکه بامر تحصیل احکام دین خود نمایند و اهمال و تقصیر ان
ننمایند بلکه فی الحقیقة این مقام از شعب امر معروف و نهی از منکر است اگر کسی
گوید که تفقه و اجتهاد واجب کفائیست نه عینی علی الاصح و با این شدت زجر کردن
در تقصیر ان وجه ان چیست جواب انست که ظاهرا مقصود انجناب بود صورتیست که
محصلین و طالبین و کسانیکه قابلیت ان دارند بقدر کفایت نباشد چنانچه
غالب ازمنه باین منوال است مثل این زمان پس این دو صورت بمنزله
واجب عینی است و اما زنیم پس از برای زنیم چهار معنی در کلمات لغویین و مفسرین
ذکر شده اول انها حرام زاده است چنانچه بعضی از مترجمین ذکر نموده اند
و کاشفی در تفسیر خود اورده و این معنی اگرچه ممکن است که مراد از ایه بوده
باشد ولی دخلی بمطالب ما که عنوان کتاب بوده باشد ندارد زیرا که حرام
زاده را در حرامزادگی تقصیری نیست چه جای انکه داخل کبایر شمرده شود
مگر انکه علم بحرامزادگی خود بهم رساند و مع ذلک نسبت دهد خود را به شوهر
مادر خود چنانچه در حکایت ولید بن مغیره مذکور است در کنار مذکور گردید

دویم داخل کردن وغیره دویم داخل کردن خود را در سلسله وحال انکه ازان
سلسله نباشد مثل انکه غیر سیدی ادعاء سیادت نماید از برای خود وشکی نیست
که این مرحله از گناهان کبیره است ومی شود که مراد از ایه شریفه این معنی باشد
زیرا که مفاسد کلیه بران مترتب می شود واز این قبیل است حکایت امیه که از
قریش نبود بلکه در اصل غلام رومی بود که عبد شمس بن عبد مناف ازان
طفولیت کفالت شده بود ودر ظاهر امر بر خلق مشتبه شد واو را پسر ان می خواندند
بانکه می گفتند امیه بن عبد شمس بن عبد مناف چنانچه این طریقه متداول
میان عرب بوده که کسی را پسر خوانده خود قرار میدادند واز این جهت بود
که بنی امیه خود را داخل ارحام پیغمبر قرار دادند بر خلاف واقع ومی گفتند که
ما پسر عبد شمس میباشیم که عبد شمس برادر هاشم بود حتی انکه یزید پلید در وقتی
که اسرا را حاضر کرده بود در مجلس خبیث او علیا جناب زینب خطاب کرد واول
کلامی که گفت این بود که جد برادر تو قطع رحم کرد والحق کار او باینجا رسید
وهمچنین از این قبیل است حکایت زینب کذابه که معروف است که در عهد
متوکل زنی مسمی بزینب بود ادعا نمود که من زینب دختر فاطمه زهراء میباشم
وعلماء عصر از جواب او عاجز شدند حتی انکه باو گفتند که از عصر ان جناب تا
بحال قریب بچهارصد سال است وتو جوانی او در جواب گفت که جدم رسول
خدا دست بر سر من کشید ودعا کرد که من در هر چهل سال جوانیم عود کند
لهذا حال جوانم وتا بحال امر خود را مخفی داشتم وحال انکه بجهت بعض حوایج
افشاء ان نمودم پس چاره را منحصر دیدند بانکه رجوع نمایند در این باب بحضرت
امام علی نقی صلوات الله وسلامه علیه پس ان جناب او را باین نحو جواب دادند

دگرفت

که کوشانیدند فاطمه بر سباع حرامست هرگاه او در دعوی خود صادق است داخل
شود در بیشه خانه خلیفه که از برکة السباع می گفتند پس آن کذابه معارضه بمثل
نمود گفت ایشان هم همین دعوی را می نمایند هرگاه صادقند در این قول
خود داخل برکة السباع شوند مجملاً بعد از آنکه آنجناب خود داخل برکة
السباع شدند وخلیفه ومن تبع او در بالای برکه تماشا می نمودند و می
دیدند که آنجناب خود داخل برکة السباع شدند وخلیفه ومن تبع او در
بالای برکه تماشا می نمودند ومیدیدند که شیران در خدمت آنجناب بحالت
افتاده اظهار تذلل می نمودند وآنجناب دست مرحمت بر سر ایشان می کشیدند
وان کذابه امتناع از ورود برکه نمود وکذب او بر همه خلق ظاهر شد و
مورد عتاب وعقوبت خلیفه گردید وبباید دانست که این تدلیس
انحصار ندارد بدخول در بیشه بلکه می شود که در هر چیز واقع شود مثل آنکه
کسی داخل شود در حرفه نیست وخود را داخل در آن حرفه می نماید در امور
خفیه وامر را بر خلق مشتبه می سازد مثل آنکه ماهر در جراحی یا طبابت و
امثال اینها نیست وخود را از ایشان محسوب میدارد واز این باب است تدلیسی
که باغوای شیطان در امثال این اعصار شده که بمجرد هواهای نفسانیه بعض
از طلاب بقلیل زمانی وتحصیل نامنامی ادعاء اجتهاد نماید وغصب منصب
میکنند مرافعه وافتاء وتصرف در مال الله وعزل اینها نمودن سیما از معانی
زنیم که مشهور بودن شخص است بشرّی چنانچه شیخ طریحی از نسبت به بعضی
مثل آنکه گویند فلان کس تمام باز یا فلان کس سود خوار یا فلان کس کفری
را شنود و پروای از آن نکند و شکی نیست که این معنی از گناهان کبیره است

که اگر مرتکب آن معصیت شده که ظاهر است و اگر مرتکب نشده در مقامات تهمت خود
را داخل نموده تا متهم باین اسم شده و آنهم معصیت است زیرا که فرموده‌اند اتقوا
من مواضع التهم چنانچه در بیشتر است حیا چنانچه بعض از اهل خبره لغت در کتابی که
بلسان فارسی نظم کرده این معنی را ذکر نموده گفته زنیم سند و دعی آزرم
بن یعنی شرم و ورع و عجم بی شرم بی حیا را گویند پس حاصل کلام او آن
است که زنیم بی حیا است و حیا عبارت از تاثر و شکستگی نفس است از قولی
یا فعلی که شائبه قبحی در آن بوده باشد و ترک کردن آن قول و فعل را یا
بجا آوردن آن از برای آنکه مبادا مذمت کرده شود بر انها و این بر دو قسم است
یکی حیاء ممدوح و از کمالات است بلکه گاهی بجهة وجوب میرسد و دیگری
مذموم و از نقایص بلکه گاهی بحد حرمت میرسد و شاهد بر این معنی حدیثی
است که رئیس المحدثین در کافی روایت کرده که حضرت رسول فرمودند
الحیاء حیاءان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو العلم و حیاء الحمق هو
الجهل یعنی حیاء دو حیا میباشد یکی حیاء عقل و دیگری حیاء حمق پس حیاء عقل
حیائیست که از علم ناشی میشود و حیاء جهل حیائیست که از جهل ناشی میشود
و از انچه گذشت ظاهر میشود که آن بی حیائی شرم از راه بیحیائی خود را در معرض
غضب الهی بر آورد و حیا از خدا و خلق نکند در ترک واجبات مثل ترک
صلوة و صوم و حج و زکوة و امثال انها یا اگر بجا آورد از پیش خود بجا آورد
بدون رجوع بمجتهدی و تقلید را ترک کند با آنکه بمرتبه عالیه اجتهاد نرسیده
یا آنکه از راه بی حیائی از خدا و خلق حیا نکند از ارتکاب محرمات مثل شرب
خمر و خوردن ربا و عقوق والدین و نشوز از جانب زوج و زوجه الی غیر

ذلك

ذلک پس شکی و شبهه نیست که این قسم بی حیائی از جمله گناهان کبیره است و شاهد
بر آن علاوه بر آیه اخبار کثیره است از آن جمله حدیثی است که شیخ المحدثین علیه الرحمة
در کتاب کافی روایت نموده از حضرت صادق ع که آنجناب فرمودند الحیاء
من الایمان والایمان فی الجنة یعنی حیا رکنی است از ارکان ایمان و صاحب ایمان
در بهشت خواهد بود و در حدیث دیگر فرمودند که الحیاء من الایمان والایمان
فی الجنة یعنی حیا رکنی است از ارکان ایمان و صاحب ایمان در بهشت خواهد بود
و در حدیث دیگر فرمودند که الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما
تبعه صاحبه یعنی حیا و ایمان بیک ریسمان بسته شده چون یکی از آنها برود آن
دیگری نیز میرود و در حدیث دیگر فرمودند که چهار خصلت است که هر که دارای
آنها بوده و از سر تا قدم او را فرا گرفته باشد گناه مبدل می نماید خدای
تعالی آنها را بحسنات و آن چهار خصلت راستگوئیست و حیا و حسن خلق
و الشکر و بدانکه بی حیائی گاهی بحد کراهت میرسد و از آن تجاوز نمیکند
مثل بول کردن در مقابل قرص قمر یا آفتاب که آن مکروهست اگر چه بعضی بحرمت
آن قائل شده اند چنانچه در کتب فقهیه بسط از آن داده ام و در اخبار معلل
شده بانکه دو نوری هستند از نور خدای تعالی پس شایسته است حیا نمودن از
مواجهه آنها در حال تخلی و مثل آب دهن انداختن در مقابل قبله و در مساجد و در غیر
مواضعی که نماز در آن کرده میشود و مجامعت کردن در مقابل یا پشت بقبله علی
الاشهر الاظهر و بعضی نیز قائل بحرمت شده اند الی غیر ذلک بتفصیلی که در کتب
فقهیه نوشته ام و نیز باید دانست که خود حیا گاهی حرام یا منجر بحرامی میشود مثل آنکه
از روی حیا ترک واجبی میکند چنانچه اصرار بتعویق غسل جنابت از وقت وجوب

سابکند حیا عن الاکابر یا حیا مرتکب حرامی می شوند مثل شرب خمر و امثال ان الی غیر ذلک باب دهم از امور یازده گانه معذور شدن بکثرة مال و پسران و از جمله انکار نمودن ایات حق سبحانه و تعالی است قال الله سبحانه ان کان ذا مال و بنین اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین یعنی از جهت بودن او صاحب مال و پسران هرگاه تلاوت کرده می شود بر او ایات انکار میکند و میگوید که اکاذیب و اباطیل و قصص است که در سابق ایام بوده است و صاحبان این صفت در اهل بعث بسیار بوده اند و از این جهت است که خلاق عالم در جای دیگر میفرماید که ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله یعنی هرگاه شما در شک هستید از انچه ما نازل کرده ایم بر عبد خود پس اتیان کنید بیک سوره از مثل ان و اما در امثال این اعصار پس کسانیکه انکار میکنند طریقه اجتهاد و تقلید را می توان گفت که داخل این عنوان هستند زیراکه ایات بسیار در حقیت این طریقه نازل شده مثل قول باری تعالی که میفرماید فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا کوچ میکنند از هر گروهی بعض از ایشان تا اینکه بفهمند احکام دین را و برسانند بقوم خود در وقتی که راجعت می نمایند بسوی ایشان و باید قوم هم قبول نمایند از ایشان پس از این ایه معلوم می شود وجوب اجتهاد بر هر طایفه از هر فرقه و وجوب قبول بر سایرین الی غیر ذلک پس انکار این طریقت بودن انکار ایات الهی است و اما دلیل بر معصیت بودن صاحبان این صفات یازده گانه پس بعلاوه ما بچه در ضمن هر یک از انها ذکر شد و بعلاوه لفظ لا تطع در اول ایات دلالت میکند بر ان قول لخدا

که در

که در آخر آیات می‌فرماید سنسمه علی الخرطوم یعنی در قیامت داغ می‌کنیم دماغهای
ایشان را چنانچه بعد می‌فرماید انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة الی آخر الآیات که
خلاصه معنی اینها اینست که خلایق عالم احوال ایشان را تشبیه فرمودند بحال کسی
که صاحب بوستانی بود در صفا که از قرای یمن است و خلاصه این حکایت این
است که مرد صالحی بود صاحب بستانی که نامش ضروان بود و از برای این مرد پنج
پسر بود و این مرد با خود در وجوه بود در وقت چیدن میوه‌های آن بستان فقرا را
جمع می‌نمود و حقوق ایشان را با ایشان می‌رسانید و تتمه را خود بتصرف می‌نمود پس
چون وفات نمود پسران با یکدیگر گفتند که پدر ما پیر و خرف شده بود در میوه‌های
باغ را تلف میکرد و بفقرا میداد بیایید ما با یکدیگر قسم شویم که در وقت
چیدن میوه صبحگاه برویم به بوستان تا فقرا مطلع نشوند پس این بنا که قرار
دادند که صبحگاهان بروند بباغ از برای چیدن میوه بلائی نازل شد و تمام
میوه آن بوستان را برطرف کرد و باغ را زمین ساده کرد پس چون صبحگاه آمدند
بسر باغ و صورت حال را مشاهده نمودند گفتند انا لضالون بل نحن محرومون
یعنی ما راه باغ را گم کرده‌ایم و این باغ ما نیست و یا آنکه محروم شده‌ایم از میوه
باغ بنزول بلا پس از کرده خود پشیمان شدند و توبه کردند و بسوی درگاه الهی
گفتند انا کنا ظالمین یعنی خداوندا ما ظلم کننده‌گانیم بنفس خود و نیز گفتند عسی
ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون یعنی امیدواریم که توبه ما قبول شود
و خداوند عالم آن بوستان را بدل نماید بوستانی بهتر از آن و در بعض از تفاسیر
مذکور است که خداوند عالم توبه ایشان را قبول نمود و بوستانی با ایشان کرامت
نمود بهتر از بوستان اول که متی بود به حیوان و وجه مناسبت کفار قریش که

اهل صفات سابقه بودند با اهل باغ ضروان است که ایشان هم بعد از آنکه مخالفت
رسول خدا را نمودند وخود را صاحب این صفات ذمیمه نمودند خلاف عادت
در شتران عذاب ایشان را مبتلا نمود بقحط وغلا ولی صاحبان باغ ضروان
چون توبه کردند توبه ایشان قبول وعوض تلف شده بهتر با ایشان رسید و عذاب
اخروی نیز از ایشان برداشته شد واما کفار قریش چون توبه نکردند بعذاب
مالی خود باقی ماندند ودر آخرت هم مخلد در نار خواهند بود چنانچه در
آخر آیات می فرماید کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون
یعنی اینچه ذکر شد عذاب دنیا بود و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر خواهد
بود هر گاه بدانند پس از مجموع آنچه ذکر شد معلوم شد که صفات مذکوره
از معاصی کبیره است وصاحبان آنها موعود بعذاب اخروی هستند دویست
بیست و یکم و دویست و سیم امور بیست که در سوره مبارکه الحاقه اشاره با آنها
فرموده اول انکار کردن قیامت است چنانچه بعضی کفره گفته اند و یا
جسمانی آن چنانچه بعضی دیگر گفته اند قال الله تبارک وتعالی الحاقة ما الحاقة وما
ادراک ما الحاقة یعنی روز قیامت چه ثابت است وچه شدید است و چه
دانا کرد ما ترا ای حبیب من به شدت آن کذبت ثمود وعاد بالقارعة
یعنی تکذیب کردند ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند وعاد که قوم هود پیغمبر بودند
حقیقت آن روز را که از آنها قارعه نیز گویند وقارعه در لغت یعنی کوبنده است
واین روز را قارعه گویند بجهت آنکه کوبنده است قلوب مؤمنین را از هول
وترس شدة تا ایمن شود وکوبنده است قلوب مجرمین وکافرین از شدت عذاب
یا کوبنده است اجساد اهل محشر را از کثرت ازدحام یا پامال کردن بعضی از ایشان

بعض

فهذا هو القول في المزاج فليتسلم الطبيب من الطبيعي على سبيل الوضع ما ليس بيّناً له بنفسه

الفصل الثاني في امزجة الاعضاء

ان الخالق تعالى اعطى كل حيوان وكل عضو من المزاج ما هو الاليق به واصلح لافعاله واحواله بحسب الامكان له وتحقيق ذلك على الفيلسوف دون الطبيب واعطى الانسان اعدل مزاج يمكن ان يكون في هذا العالم مع مناسبة لقواه التي بها يفعل وينفعل واعطى لكل عضو ما يليق به من مزاجه فجعل بعض الاعضاء احر وبعضها ابرد وبعضها ايبس وبعضها ارطب فاما احر ما في البدن فهو الروح والقلب الذي هو منشاؤه ثم الدم فانه وان كان متولدا في الكبد فانه لاتصاله بالقلب يستفيد من الحرارة ما ليس للكبد ثم الكبد لانها كدم جامد ثم اللحم وهو اقل حرارة منها لما يخالطه من ليف العصب البارد ثم العضل وهو اقل حرارة من اللحم المفرد لما يخالطه من العصب والرباط ثم الطحال لما فيه من عكر الدم ثم الكلى لان الدم فيها ليس بكثير ثم طبقات العروق الضوارب لا بجواهرها العصبية بل بما يقبله من تسخين الدم والروح اللذين فيها ثم طبقات العروق السواكن لاجل الدم وحده ثم جلدة الكف المعتدلة وابرد ما في البدن البلغم ثم الشعر ثم العظم ثم الغضروف ثم الرباط ثم الوتر ثم الغشاء ثم العصب ثم النخاع ثم الدماغ ثم الشحم ثم السمين ثم الجلد واما ارطب ما في البدن فالبلغم ثم الدم ثم

السمين ثم الشحم ثم الدماغ ثم النخاع ...



